

# سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹  
مجلس و هیئت ایزدگاران - طالقانی و دیگران ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳  
دختر شایسته سال انتخاب شد



# فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگ ، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده  
را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید .

**مراجعه کنید و انتخاب کنید**

آدرس : بازار زیرزمینی هتل پلازا

## مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح ، جوارش امروز چهارم و پنجم  
مورد عرضه تا زمانه فروش می رسد ، همچنین مسیح و مسیح  
پوسته امر و غیره ، جوارش در عهد مسیح ، جوارش در عهد مسیح

## قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان ، اقسام کتاب و کتابچه ، انواع  
قلم های خودکار در رنگ دوده ، قلم بنفش ، ریزگر ، خود  
مقدت ، تاج را به قیمت های مناسب در ضایعت  
بخش عرضه می دارد .  
برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

## کفروشی سنبل

کفش تازه و کفش مخصوص کلاس ورزش  
نیم عودش و کفش شش انگشتی  
موتور و کفش بیست و نه مرتبه  
کفش : نه عودت میدان شهر نو کوه کفروشی

## قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کفش در کلاس ورزش  
برند ، همچنین اسناد را پوستر  
پاکشویی می نماید  
آدرس : چوک بریس میدان اوچوک جاده میوند

## شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزها ، هرگونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان  
قرار می دهد .  
آدرس : چوک شاهر جلال آباد



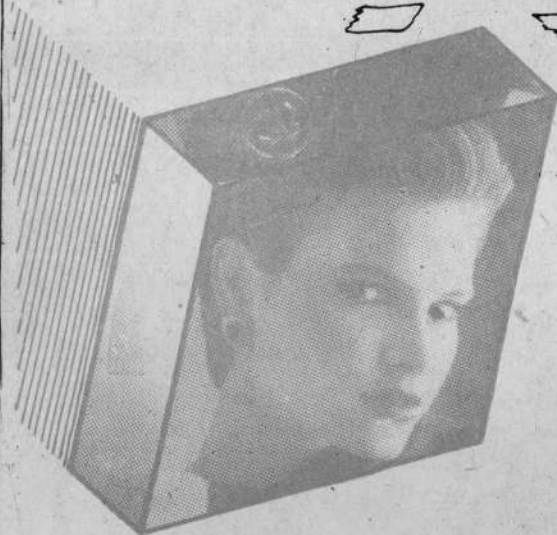
# فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لفظ مود صورت خانواده با  
لین با سبکها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه  
زنانه و طفلانه و هرگونه لفظ و وسایل کلاسیک از مشهورترین  
کمپنی با عطرهای تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی  
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال  
روضة مبارک

## سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانواده ها  
از لفظ و با کیفیت  
عطرهای تازه رسیده

آدرس: زرغون سیدان تهران

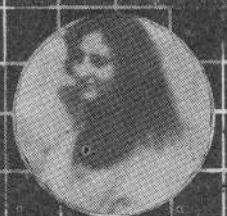
## کورس هنری مشقی

در معانی خط، رسم و نقاشی، آبیاری، دیوارنگاری و نقاشی آکواتینتی  
شماره ۱۰۰۰ در قیام از نوین طبعه آکواتینتی و جاز به هر نوعی که میخواهید  
آدرس: کاتر ۴ چهارمین بیدار در بیدار





صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

# تولونه په زړه پوری

## عرقان و تصوف

## بنا پیری لند داستان



## بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد  
صفحه (۳۴)



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

# سپا ووست

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

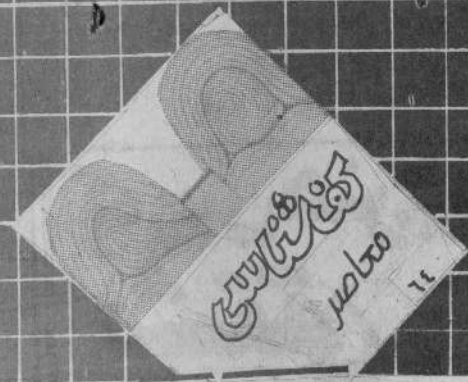
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری  
تلفون: ۶۱۲۰۱  
معاون: آصف معروف  
تلفون: ۶۲۷۰۲  
سویچبور: ۶۱۸۷۸  
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امیر جمیل خانمسی  
ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود  
تایپ: احمد شاه نصیری و زلیخا پهل  
مطبع: محمد گل

ادرس: مکتوبون سم بلان (۱۰۰۶)  
مقابل تعمیر مطبعه دولتسمسی  
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)  
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:  
باری تغمسی  
محمود جمیلی  
عبدالله نسادان  
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیکرد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



۴  
۳  
۲  
۱  
۰  
۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰



# دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌ارک فارغ صفا ۱۲ لیسه  
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر  
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد  
میشود • چندماه است استیوردن •  
شرکت آریانا است •  
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود  
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که  
انسان آنرا در خود زمن می بیند  
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر  
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی  
میخوانم • از تو دارم آرامش  
در وطن تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمی شدید ؟  
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم  
دا شتم استیوردن شوم و پس •  
- پس خیلی مصمم هستید •  
- تقریباً بلی •





انتخاب شده است .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قدسوی بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سیاوون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشترن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم . سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده یا نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود و در معیارها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همینسان با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .



# درکابل

# بهر

# بهر



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط  
 هلال احمر پاکستان فعالیت های  
 آن به سر می برد. می شود.  
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام  
 نواحی شهر کابل و که این خدمات  
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت  
 میگیرد.  
 - دوازده شعبه کمک های اولیه  
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -  
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.  
 کمک اولیه به مجروحین  
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی  
 گفته توانست وظیفه مداخلة در رگوری  
 های شلحانه را به دست آورد.  
 - کشورهای که در مراکز جهان  
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ  
 و یا خانواده انجام میدهد.  
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"  
 به خاطر قربانیان مناوزه کدام اقدامات  
 را رهنمایت گرفته است؟  
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان  
 مناوزه تاکنون اقدامات ذیل را رهنمایت  
 سبت گرفته است.  
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن  
 در هرات و مزار شریف.  
 نماینده کی در پشاور و یک شعبه  
 آن در کویت.  
 سه شفاخانه جراحی برای مجروحین  
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.  
 دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب  
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.  
 دو مرکز تداوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -  
 نیست که در سراسر جهان همینک  
 حادثه و مصیبتی روی میدهد به کمک  
 و دستکاری انسانها می شناید.  
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد  
 این موه سه وسما برخوردار است.  
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -  
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر  
 گروه های کاری این موه سه به افغان  
 های مستمند و درد مند انجام میدهد  
 و به دانم که در افغانستان چه وقت  
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.  
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر  
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا  
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید  
 معلومات کافی در اختیار ما  
 بگذارد. وی توضیح داد که  
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -  
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال  
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های  
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.  
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ  
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟  
 این کمیته در چهار مساحت عمده  
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های  
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-  
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه  
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای  
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه  
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در  
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این  
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -  
 نیان تمام جا نبین مناوزه بدون التماس



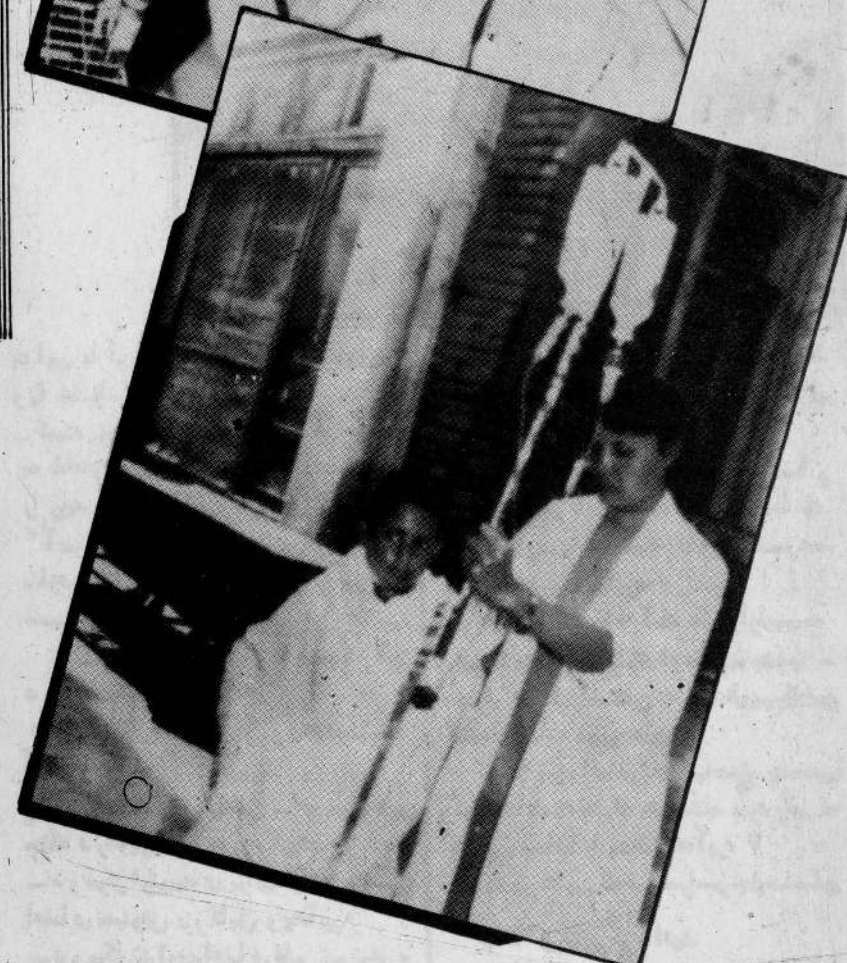
نوشته کامله "حبیب"

## قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند





با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند  
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب  
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه  
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول  
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.  
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا  
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ  
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت  
 و به آن ها کمک نمایند.  
 همچنان دولت های شامل این قرار  
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از  
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا  
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی  
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا  
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی  
 آن ها حمایت نمایند.  
 شکیبه رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد  
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها  
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.  
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست و  
 دو کتوران هم همیشه به مرضی می رسد  
 مانده است چشم دید خود را از اتاق  
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی  
 های قرار دارند که همین اکنون آورده  
 شده اند.  
 نرس موه ظف این اتاق "اوکی هایدن"  
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.  
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از  
 مدت ۶ ماه به این طرف در افغانستان  
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به  
 وظیفه اش سخت علاقتند است خوش  
 صحبت و خوش برخورد است.  
 وی در مورد مرضانش میگوید:

## دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر  
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح  
 است. من کابل را دوست دارم. مردم  
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که  
 مثل هوای کشور خودم است دوست  
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود  
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی  
 جهت رفع ضرورت است.  
 از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟  
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد  
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و  
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی  
 میگوید:  
 "امکان دارد تعداد زخمی ها  
 کمتر ازین باشد."  
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات  
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.  
 زبراخته گی رانمی شناسد فقط میگوید  
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و  
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان  
 زندگی اوست.  
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در  
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید  
 در حدود ۳۷ ساله باشد.  
 نامش "سوجهری" است.  
 ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال  
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار  
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه  
 در آن کشور. وی از نوزادان است  
 سال گذشته در پشاور بوده است  
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش  
 میپرسیم. میگوید: "کار طبابت  
 یک آزمون است از مایشیسم مهم و پر  
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا  
 افغانها کار کرده ام."  
 نظر او را در مورد این مسأله می  
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان  
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.  
 بدون تا' مل میگوید: از وقتی من  
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان  
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال  
 کم اند. من در چهره این زن تلاش  
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت  
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در  
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.  
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان  
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی  
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود  
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس  
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا  
 گرفته اند.

نظر او را در مورد این مسأله می  
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان  
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.  
 بدون تا' مل میگوید: از وقتی من  
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان  
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال  
 کم اند. من در چهره این زن تلاش  
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت  
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در  
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.  
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان  
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی  
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود  
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس  
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا  
 گرفته اند.  
 درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع  
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.  
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن  
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند  
 گروه اولی متشکل از سه نفر است  
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.  
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از  
 تاروی اند.  
 گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از  
 سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد.  
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی  
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا میلی یکی دیگر از نرس های این  
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب  
 سرخ تاروی کار میکرد. ۲۲ سال دارد  
 ۳ ماه پیشود که به افغانستان آمده  
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که  
 برایش درد ناک است جالب نیز است  
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار می  
 میگردد.  
 آن وقت احساس رضایت از کار را در  
 سیمایش مشاهده می کنم.  
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها  
 برایتان دشوار نیست؟  
 جوابی که از او می شنوم خورشندم می  
 سازد میگوید:  
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر  
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است  
 همچنان می گوید:  
 شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد  
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که  
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های  
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان  
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد  
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان  
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر  
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که  
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم  
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی  
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ  
 روح انسان را خسته میسازد.  
 مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد  
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل  
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.  
 او میگوید:  
 "ما هیچگاه به قلت خون مواجه  
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا  
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم  
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم  
 از خارج بخواهیم."  
 به همه اتاق ها سر میزنم. از میان  
 چهرکت های مریضان بر ایمان راه باز می  
 کنیم در نگاه های مریضان اظهار سہاس  
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را  
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز  
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از  
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در  
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون  
 بقیه در صفحه (۹۱)





تصحیح و نگارش  
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه  
 ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا  
 نهست . راهی که شناخت هستی را از  
 شهره " سرگذشت - سرنوشت " می  
 آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -  
 یت " با گره "معنویت " پیوند میباید  
 انسان در هر دو حالتش چه جوینده  
 ( اگر یابنده بوده باشد ) و چه بی تکاپو  
 ( اگر بازنده بوده باشد ) همواره خواسته  
 و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ  
 را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب  
 و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ  
 بر شمس های را در نور دیده است که  
 از ابتدایی باور های بشری ( به هر  
 نحو و دلهلی که بوده ) تا برترین -  
 معتقدات و هر چه رابه نیایش نشسته -  
 تکانه - نهر و مند و ضرر ریش و نماز خود -  
 جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی  
 بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر  
 از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن  
 " غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران . . . و مگر نه همینگونه بود .  
 است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند  
 معاهدگی را می رفته اند و تهنکان آب بقا  
 و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟  
 خواهند گان ساقه ها ، طریقی گرفته  
 اند و جوینده گان رهش ها طریقی  
 دیگر . . . ؟

. . . و اما ان سفر پر باره با لند  
 و حجبی . . .

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم  
 جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانی ابعاد  
 متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی  
 و معراجیست و همانی که پیشوای مسلمانان  
 نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الدین  
 بن محمد بلخی " روس " شبی برا پیش  
 خواب " نردبان آسمان " را دیده بود  
 ؛ ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می  
 " بعد راقیه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین  
 دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز  
 و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -  
 بوده است که پس از نخستین درنگ  
 در سپیده دم زنده گی خیزش علاقت  
 راهداری باورش راه دست راست  
 یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی  
 نموده که باید پیوسته شود . از اینجا  
 است که سفر های دشوار گذار آدمیها  
 نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست و با  
 " خطی " و بار یک و یا هم " حجبی " و پر بار .  
 بدین شبهه هیچیک از این مسویر ها ،  
 خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل  
 فاصله ها بین دو نقطه " نهست و چس  
 گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی  
 آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر  
 های شکن در شکن رهگذارها را بامتا به  
 بی آمد های الزامی ( و یا خیر الزامی )  
 راه ها به انکار نشست ؛ مگر نه ایس  
 است که شاهراه یکست و بیراهه -



# درون سینه من دگای حکما سیت \* تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی  
 داشت نه افقی • به مزه بمرآج آماج  
 باید رفت و زود رفت • بدون آن که به  
 گفتن و رفتن هوشه اندیشید • یا هر هسه  
 بایستگر سنه رفت • کلاه شکسته رفت  
 و هیواره رفتند و خسته گوی نشناس  
 قدم به قدم بایستی همین را دانست  
 که "او" یعنی "خلوص" • خلوص یعنی  
 "یکتایی" و "یکتایی" یعنی "یکتایی" • یاز این -  
 بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آن خسته  
 شدن به دار نهراسید • چنانکه "وی"  
 نهراسید •  
 باری برگردیم به خاستگاه سخن •  
 میگویند دو گونه خیال وجود دارد •  
 نخست "خیال آفریننده" که ما از آن  
 حدتاء دود ستاورد داریم •  
 یکی "تصمیم و انتزاع علمی" برهمنی  
 تدبیر معارف از بازتاب بلا فصل و -  
 مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در -  
 ذهن آدمی •  
 دیگر قدرت تصویر سازی هنری  
 بر احساس بازتاب هستی با آمیزه بسی  
 از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدون آن که پای ادما ی  
 بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی  
 از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه  
 باشد • به گونه پیشی درآمد بر  
 بحث "عرفان و صوفیگری" سطوری  
 چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم  
 میزنیم •  
 الف - علوم سریه • مجموعه اصوال  
 آداب • تشریفات و مقررات با ایما  
 به وجود یک جهان سری و نامشهود  
 ماوراء طبیعی و نیرومند تر از جهان  
 مشهود محسوسات •  
 این تعالیم در برخی از فرقه ها  
 رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایش  
 آگاهی های عمیق و عقیدتی را سنگ  
 تهداب مینهد • مختصراً به ذکر  
 چند تا از اصطلاحات آن مانند •  
 "ضایع ازلی" • "اعراف برخواستار" • "نیل  
 به مقامات و کرامات" • "تسخیر شمس"  
 "طی الاضی" • "طالع و اقبال" • بهجا  
 نخواهد بود •  
 مرثا "اعتقادی قز لزل و داعش"

## یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی  
 (و حتی غرضی) و دروم "خیال ماورایی"  
 یا "انسانی" که ما از آن چهار دستا  
 ورد داریم •  
 همه گوییم هم بسته هم میروند و  
 از یک ریشه •  
 - علوم سریه •  
 - مذهب و کلام •  
 - فلسفه مرز تفکر و تعقل •  
 - عرفان و صوفیگری •  
 اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ  
 بسیار فشرده پیرامون سه مقوله

موجب خاص" را شرایط دست یافتنی  
 به این علوم میدانند • مثلاً • خواجه  
 زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز)  
 میفرماید •  
 هر که شد محرم دل در حرم پادشاه  
 و آنکه این کار ندانست • در آنکا رساند  
 و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید •  
 آنها عامی بدندی گزیده از الطاف خاص  
 بر من هستی آن ها که ما مهر بختی  
 و نیز حضرت مولانا بزرگ در مثنوی  
 شریف هفت جا میفرماید که "بندگانی  
 خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند •

بازی حکم زمانه ها • الهمرض در -  
 ((التضمین فی صناعه التحمیم)) به تائید  
 ستاره گان و احوال آنان در گذشته  
 زنده گان و احوال بشر • حکم میکند و -  
 مینماید •

"ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل  
 از چیز هاست که زیر آنانست • از پذیر  
 نده گان •"

ب - مذهب و کلام •

مذهب به تفسیر و تفسیر اندیشند -  
 همروز کار و همزمان ما • تلاش انسانست  
 به هست الوده تا خود را پاک سازد و از  
 خاک به خدا بازگردد • طبیعت و  
 حیات را که دنیا میبیند • قداست  
 و آخری کند • چه قدس فضل مذهب  
 است و ما خصه • جوهری آن •

و برای آنکه "دنیا و آخری" تعابیر  
 ناروایی بر ندارند • را "ما" میافزاید •  
 هر چه نزدیک است و دم دست و نازل  
 و سودمند - دنیا • آنچه بر تو دور تر  
 و متعالی و ارزمند - آخری •

در مذهب تاریخ خلقت • جهان  
 پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی  
 که برای آغنا کردن او با "راز" همه  
 وجود آمده اند منعکس است • در اینجا  
 مشیت ناشی از اراده الهی و قضای -  
 محتوم • جهان را میگرداند و این -  
 مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق  
 تا سوتی نمیکشد • به همبران هائیکه  
 مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و -  
 معصومان بهانگران هستند • اطاعت  
 ثواب استکو سرکشی گناه • از عالم  
 درو تا روز رستا خیز بشر در معرض همین  
 امتحان شگرف قرار دارد •

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز  
 توضیح میگردد • عالم چس گونه پدید  
 شده و صانع آن کیست • کاینات •  
 خورشید و ستاره گان را که آفریده برای  
 چس آفریده شده اند • انسان از کجا  
 آمده و هدف از خلق وی چس بوده است •  
 این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید



# افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



(نمبراول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند، هدایت میدهد که خاموش بماند... مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبراول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است... بیرون کشیده، با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده، خود مینمایند... سیراز داخل یک بکسرد بکسر پنجمد هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکسرفزون بر پول یاد شده، معادل پنجمد هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند. مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمد هزار افغانی ریسته، طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده، را تعدید و ریسته مینمایند، بدون سروصدا، با بای پیاده، آن چا را ترک گفته، روانه خانه بی که بیشتر تصمیمین شده است... میگردند... .

بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و بخون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند. در نیاقپ پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود مینماید... ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش مینمایند که در نیاقپ بیایند... هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه، دهلز میرسند با یکی درنگ، از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند... ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه، دهلز دست به کار میشود که عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است... نباید زیاد تر به مصرف برسد... ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبراول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند... نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند... در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود... مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست، میگوید... بلند چیخ میزند... (نمبراول) مطمئن است که او یک زن چالباز است... هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند... نه دیوار کمی، فقط کمی از سایه ها بلند تراست... پارس سگها در منطقه پنجمد فامیلی خیرخانه به گوش میرسد مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند... حالا دیگر همه چیز را حرکات سرهای بیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند... هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند... از اردو پولیس و از استخبارات... این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند... مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میرود... کمک دوهمدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است... با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند... لحظه کوتاهی

ساعت ۹ صبح آخر جدی دی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرقت چار ملیون و پنجمد هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش (واقع در پنجمد فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد... .



بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن سو تر منتظر استند ، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند .

موتورکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتور دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتور به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است . . . . .

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول و جواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتور تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

# مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار نهند ، کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات پلک خانه ، تا این حد آگاه باشد ، پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب ، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگوید . خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و . . . . .
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
- ( . . . ) امر صاحب شما به اشتباه تا
- ملصحت خواهد شد که می طی طور از خو -
- بقیه در صفحه (۱۵)



# کتابخانه

## کتب و اسرار و اسرار



# کتابخانه

تعبیه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .  
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان  
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که  
 میخواهم از جانب مجله (( سیاون )) گزارشی  
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا  
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت  
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری  
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و  
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو  
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون  
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله  
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی  
 خم شده باشد ، انگار ( به جای همه  
 نومیدان میگویی ) شاید به گفته -  
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ ( ابرهایش  
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوزش  
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -  
 میآورد ) و شاید هم ( چشم مجنون به  
 ابراند رنده بود )

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر  
 خسرو بلخی ( واقع تاینی ) گردیدم . از  
 بیرون درب کتابخانه کانون اندک ترس  
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را  
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه



محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

\* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گوید.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یکسر بدهاقتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صدم شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

\* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروهیست که یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروهیست که در زمان خود خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به جهت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

\* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحرایی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جوایز مالیانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

\* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

\* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و علمی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و ترمیم مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دو سوم به پایه اكمال رسیده است.

۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

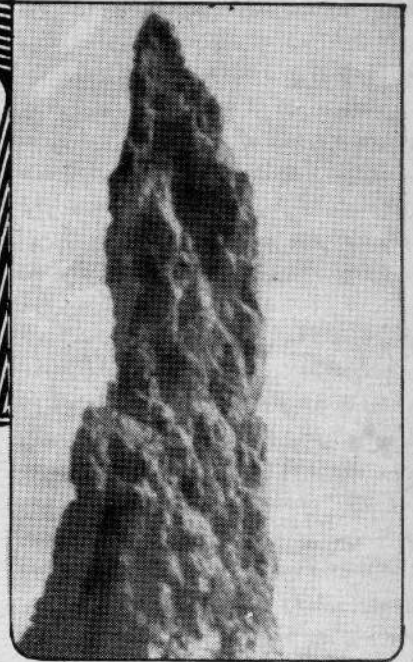
۶- تهادت گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین سی بستری که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحرایی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)



# تعمیرات



## د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي بحاليي همكي ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بساي هيكله هم اټكل نه شي بلكه چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكي ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكي څخه د پوزيات دي له همكي څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي بحاليي همكي ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بساي هيكله هم اټكل نه شي بلكه چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكي ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكي څخه د پوزيات دي له همكي څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

## ستوري ياد آسمان مشاكونه



لري اود لمر پر شاوخوا وايه ازاد ډول په كيهاني فضاكي حرکت كوي . په شمسي منظومه كي د ثوابتوشمير د پوزيات دي نو د بيژند لږ واټن شويولو په مقصد د ستورو بيژند ونيكولخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډلو ويشل شوي دي . پوزيات شمير د دغو ستورو ستروگنه ليدل كيزي علت يي دادي چي له همكي څخه په ليري واټن كي واقع شوي دي . له همكي څخه د لمر واټن : له همكي څخه د لمر واټن د ستورو بيژند ونيكولخوا يوسلو نيموس مليون كيلومتره اټكل شوي دي . پدي ډول د لمر رڼا د شلو د دقيقو په واټن همكي ته رسيدزي .

# تعمیرات

## گاتا

د هغوكا بونوله ډلي څخه چي د پير تاريخي قدامت لري او د پخواني بلخ په سيمه كي د هغه زمان د ستر پوه اوسنيالي شخصيت (( زراشترا )) يا (( زردشت )) له خواليكل شوي پوه د (( اوستا )) په نوم كتاب دي چي د (( ويدا )) له كتاب څخه وروسته يي د دويم آريايي كتاب په حيث بيژند لاي شو .

( اوستا ) په پنځو برخو ويشل شوي دي چي دغه پنځه برخي په لاندې ډول دي :

- ۱- يستا
- ۲- ويسپرډ
- ۳- وند ياد
- ۴- پشت
- ۵- كوچني اوستا

د اوستا د لومړي برخي اوه لمر خپوكي چي له پيسنا څخه عبارت دي . د (( گاتا )) په نامه نومول كيزي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخواني او اصيله برخه ده . پوهان عقیده لري چي دغه برخه د زردشت له خپلو خبرواوښد ونوڅڅه جوړه شوي ده او خپل اصالت يي ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چي اوستا په خپل پخواني شكل كي لکه د ويد ي سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تيريد وسره يي اكثره برخي په اوسني يعنې منشور شكل اويستي دي او يعنې تغييرات پكي منع ته رافلي دي . ويل كيزي چي دغه پنځه تغييرات عمدتاً د ساسانيانو په دوره كي په اوستاكي پيښ شوي دي . هغه ستر توپير چي د اوستا د لومړني

## د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په يوه ثانيه كي د ۳۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ متره د پورې سوو زره كيلومتره دي . كه چيري به د پورې سوو زره كيلومتره واټن كي د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو وليدل شي .

د فز سرعت :  
د فز سرعت په يوه ثانيه كي ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي . يعنې كه چيري د پورې سوو زره كيلومتره واټن ليري كيم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته به همدغه واټن كي اوږدل كيداى شي .

كهكشان :  
كهكشان د يوزيات شمير ستورومجموعه ده چي لمر هم د هغو په ډله كي شامل دي . په كيهان كي د پيركهكشانوزموجود لري چي هر يوي به متوسط ډول دوه سوو مليارده ستوري لري . د دغو ستورو ډلي څخه يوشمير لكه لمرغوندي نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نور له نوري او تودوخه توليدونكو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چي همكه هم له همدغي د ويي ډلي څخه شميرل كيدزي .

تراوسه پوري د پيرمجهزو او مدرسو د ورپيښونو په وسيله د نوري يوشمير پوهان ارفضا خپرونيكي پدي توانيدلي دي چي په لايتناهي فضاكي له مليارده څخه زيات كهكشانونه وپيژني .

د دغه كهكشانونو يوشمير زمونږ له كهكشان څخه يولميارد نوري كلونه واټن لري . او د يوشمير نورو واټن تردې هم زيات اټكل شوي دي .



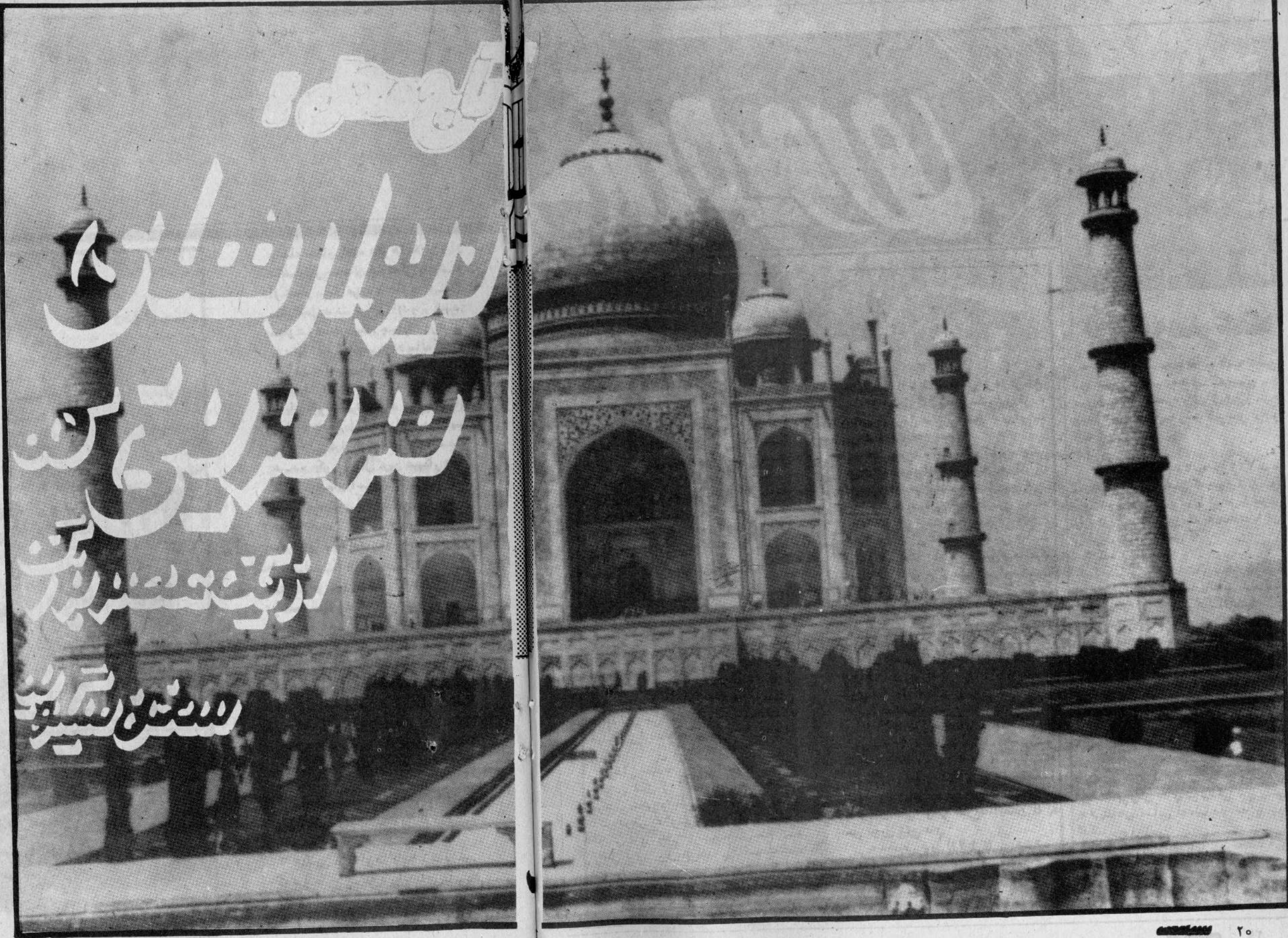
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر  
 مسول مجله سپاون بنا پسر د موعه  
 دوله هند از تاریخ ۲۰ حمل  
 تا ۸ نور از شهرهای دهلی  
 بمبئی و آگره دیدن نموده و  
 از انجا راپسورهای برای مجلیه  
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده  
 اند که اینک درین شماره  
 راپور تاز از آگره را به نشر  
 میرسانیم :

**تزارش اختصاصی**  
**سپاون**

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس  
 سفراز دهلی جدید به آگره پوزحمت  
 است . فاصله بی که چهار و نیم  
 تا پنج ساعت راد بر می گردد و جاده  
 باریکی که هر لحظه احتمال تصادم  
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال  
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره  
 جایی که یکی از زیباترین دستاورد  
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر  
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل  
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل  
 دهلی را به قصد آگره ترک نمود . هوا  
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا  
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در  
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به  
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار  
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست  
 های تاریخی راد بر پیش گرفتیم و دیدار  
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس  
 تاج محل مقبره است که شاه جهان  
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از  
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین  
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای  
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه  
 جینا بنا نهاد .



تاریخچه  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل



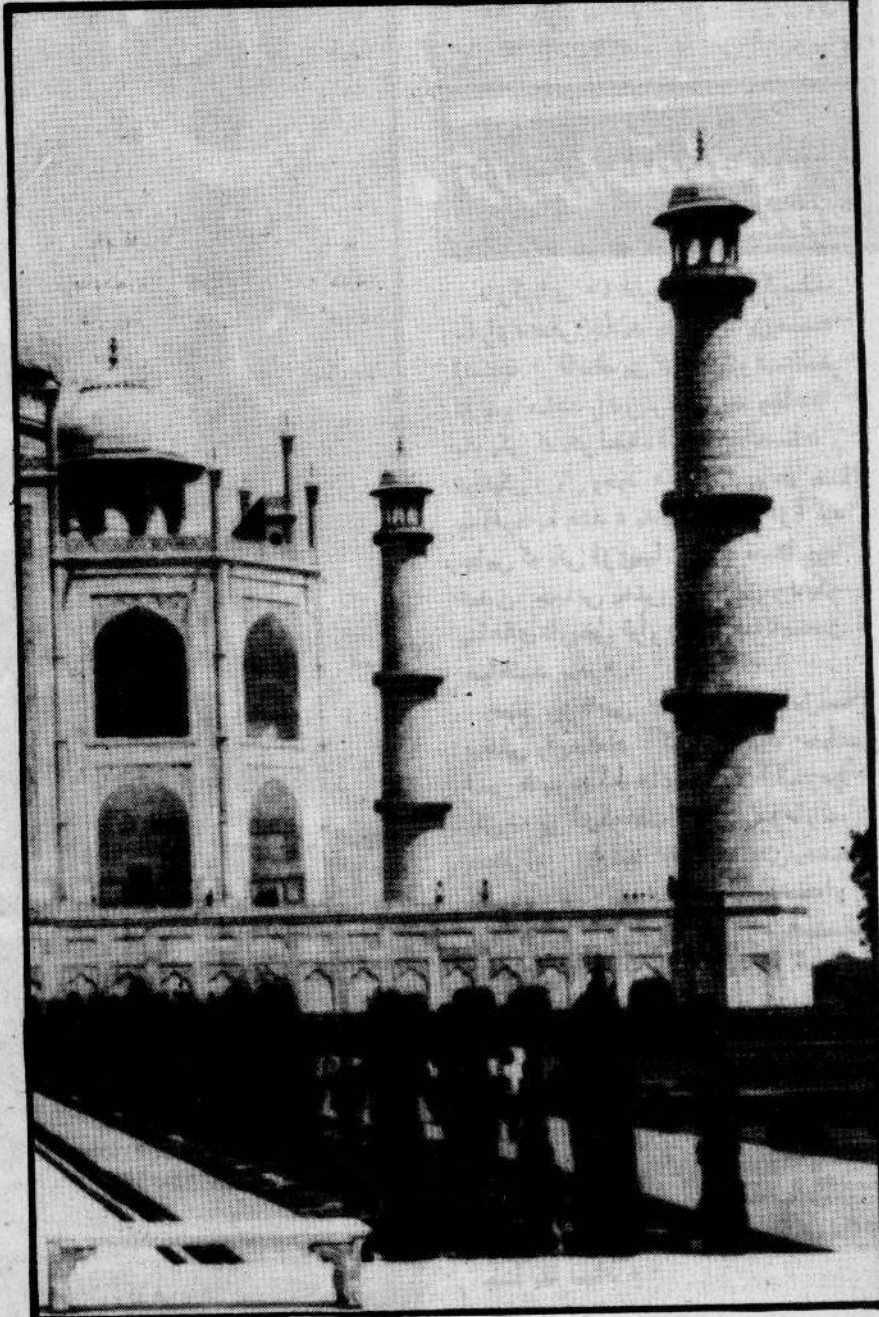
# ۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

# دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهست و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر هندو و بر دنیوا استالوی و او ستین دو سرو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهست و دو هزار کارگر ه بهست و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند همانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

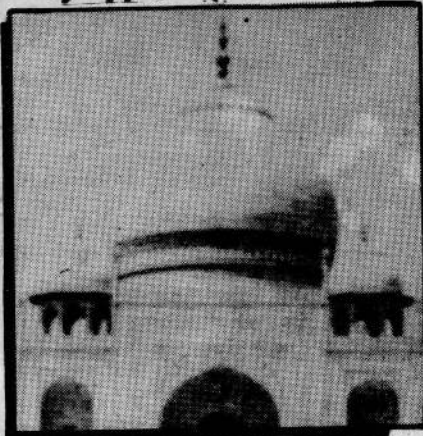


که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد که اطراف آن با دیواره منبک و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر روی مناشده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قوری دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیست و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغام و پارخاس و کاخ سرسیر قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نورجهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

همانگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراهدیها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش هبایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت هبایون هفت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهمل شد.

مهرات بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصور های پدرش بسوز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت ه (۹) -

بقیه در صفحه (۲۳)



دې پوځه له ښاره لري کليوالي سيمې ته مولي کوه کړي وه. هغه کوټه چې موزيک او سپډو. د يوه گراج پر سر به دوهم پور کي وه. په لويديځي اوجنوس خواوې يې د وي لويې ارسې گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا توي د هغو له ښکلي لرليد سره د کوټې له منځه ليدل کيد. شاوخوا شنې وروښگاني، چمنې ښکې، پتيان، ويايي او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاوندې پانوسو کوټونه. د کلي له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کوټې او چمنونه وچسې دي ټولو يوه پوره به زړه پورې منظره جوړوله.

خوابرندې باتې وي، پوناخايه مي وليدل چې داسې يوه حسنه پيغله پکې راښکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پريښده بنگر، راپورته، د هغې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپين مخ له پرمخ او اننگوراموږ ند وتورو حلقه خوږ لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافوږ پد لاسې حسن د پير رنگينه پسرلې سازگرې و. په تيره بيا د هغې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي ټيکري چې له خپلو خوږو وينتو او صراحی فارې څخه يې راتاوکړې، هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خيبر ښکاروله. د پيغلي دې آسماني جين مې داسې په سترگو خوازه و وپول چې اوږدې شيبې مي سترگې د هغې نازنين صورت ته پاته وي. څه شيبه يې هغې هم زه وليدم او غو واره نابره راسره سترگې په سترگې

بياسې د روزي خواته وکتلې. نوږي ليده چې پيغلي هم له يوې خوږې موسکا سره د روزه پسې پورې کړه اوږه هم د خپلې نوکري خوا روان شم. هيڅ ونه پوهيدم چې د دې د روزي خلاصيد او له هغې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليد لو پرمسا څه وکړل، پوند اوکون يې کړم، عقل او هوش يې راڅخه واخستل. خو له پورې پورې خيالي او هوسناکې دنياگي سره يې آشنا کړم. د نجلي جادوگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راوښې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو سره کړم ان د ويره چې ډوډ، ډوډ مې له ده او هغه څخه د گاوندې د کوټې د پيغلي په باپ پوځه معلومات پيداکړل او راته څرگنده شوه چې دا د يوه سوداگر کوټې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وي

خوکه گوږم چې سبا بيا هم هنداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا ري کولو م، پوهل بيا د حسن ميره به دې - د روزې کې راښکاره شوه او زما سترگې پور لامل بيا د هغې د نازنين صورت د معلومه سوږ مې پلوشو سره وپسرېښولې. خون مې د پيغلي په کوراوکوټې تېرولو زياتې تودوخه ليدله.

زموږ د اېته په پته ليدنې کتنې زياتې شوي اوږدې پوه شم چې نه د ايواري زه په حسيني پيغلي نه م مين شوې بلکه د هغې په زړه کې هم ضرور څه شته. په دې لړ کې د پورې ورسې وروسته کله چې مې يوه وړخ بيا د پيغلي افوستله افوستل مې چې نوکري ته ولاړ شم. په زياتې جورانتيا سره مې پام شوچې د پورې په خيبر حسنه پيغله راته څه اشارې شاتې کوي. پوهل بيا مې

ناکو خبروله لنډو لنډو وختو لاندو سره چې په ښکلونو کې د بيلو د چغيدو په خيبر راته زړه خونونکې ښکاريد، ماته گرد سره دا څرگنده کړه چې په رښتيا هم حسيدو نجونو ياري څومره خوږه او ژوند بخښونکې وي. پدې وړخ هغې په خپلو ټولو خبرو کې يوازي خپله مينه ټولې ټولې راته څرگنده کړه، خو زياتره يې له ما پوښتنې وکړې: کله دې واده کړې... څوما شومان دې دې... څه کار کوي... او ما د هغې پوښتنو ته له جواب وپلورېد. دا ډاډ هم ورکړ چې د هغې سوږ لند مې مې د زړه په تل کې محاي نيولې دې، او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بنيادم ساز کړې دې. خونو مود مينې خبرې او انساني داسې خوږې شوې چې ورسې لښکر اي له هغې څخه نورڅه زيات

خود گاوندې يو که کوږنوڅخه يوازي يو کور تر نوو زيات زموږ کوټه نژدې و. دا زموږ د لويديځې خوا د گاوندې کوږنوڅخه زموږ له کوږه پوځوڅخه لري په دوه پوريزه توگه جوړ شوي واوچې زموږ د کوږ له ارسې څخه به دې ورخوا وکتلې، نويه لومړې نظر د گاوندې د کوږ په دويم پور کې يوازي پوه د روزه تر نظره کيد، چې د کوږې کوټې په ختيځ خوا د يوال کې يوې وړې بابېښې خوا خلاصيد.

خود گاوندې د کوږ دا د روزه د ورخوا ورخوا پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه. ښکته تل به تر لې وه. ان د شې له مخې مې هم نه وليدلې چې دا د روزه دې چا خلاصه کړي وي. داسې ايسيد، چې ښايې دلته دې د گاوندې کوږه اضافي کوټه وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده. خو خو ورسې پس مې کتل چې نه، هسې هم چې ماگلي وه نده، بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورسې يو وار څه شيبې له پاره خلاصې دي. د لومړي لامل له پاره مې يوه وړخ کله چې سبا ناري کاوه. په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شوچې داهرکله تر لې د روزه سره بيرته شوه. د دې د روزې



لند د استان  
مصطفی جواد لیکنه

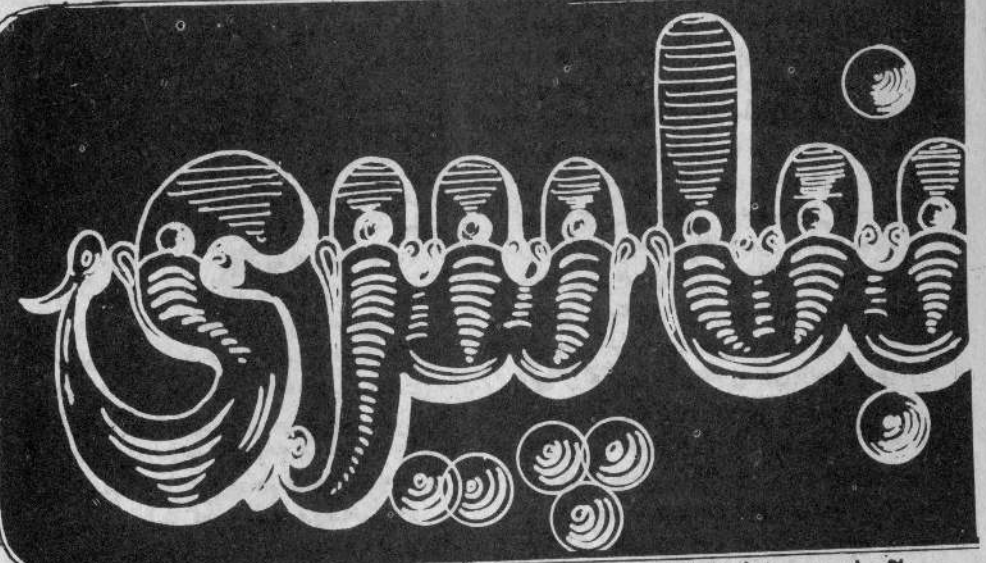
شوه. بيا يې هم په کوټه کې دننه په څه کار سرښکته کړ، خو هرڅه شيبه پس به بيا لکه پريښا راښکاره شوه. په زړه کې مې د حسيني پيغلي د نازنين حسن ليد لو داسې پوځه خوږې ولولې او يارولې او پيل شوې ویده عواطف يې پکې راوښې کړل. چې زه يې اړ ووستم که هرڅنگه کيزي، بيا او بيا د هغې خوا گوږم. د دې له پاره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وي، نو زوږ مې خپل چاپې وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې، د خپلې دريشې په افوستلو بوخت شم. د پيغلي دې ليد لو کتلو، داسې يې واره او تره ويره کړې م چې ان - کله آيښې ته ودرېدم، ورسې ليدل چې حشې د کمپنې تکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دې.

زړه نازنه، خوږ څه په پير، تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسې بکس مې واخست او

لاص له پښو وړک کړل او هسې چې زړه مې سختې ټوټې وهلې، له کوږه ووتم. او په هغه لوري روان شم چې هغې په اشارې راته نيولې و. اوچې کله لږ څه وړاندې د يوې ژرې او متروکې کلا ترخواڅه شيبه ودرېدم نوکه گوږم چې پيغله هم په پورې چناري رنگه چادري کې راښکاره شوه. د هغې په ليدلو پس پوهل بيا لکه په دام کې نښتې مرض زړه په ترکوشو پيغلي درانودې کيد ورسره سم په پورې حيانا کې ښې اولسه لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او ډوډ، وړوډ کلي څخه برد کوږند او وروښگانو په خوا روان شوو او هلته د سپرلښو مسوود کوږند. په پولو ورس شو، چيرته چې کراره کړاې وه او تر دې لږو محايونو هم څوک نه ښکاريدل.

هغه وړخ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرځيدو. د گلابي پيغلي پستو او ورسره

معلومات ترلاسه کړم. د اښان ليدنې کتنې مو ډوډ، ډوډ سره زياتې شوې او د پيغلي مينې د هرې ورسې په تيريد ورسره لاذنات خپلې منگولې زما پريښه او د هن خښولې. داسې شوې م چې نوږي له هغې او د هغې له سوږد، خوږې مينې پرته د هيڅ شې په باب فکر نه کاوه. په دې لړ کې هغې خپل نوم هم راوښود او د هغې کوږنې په باب چې هغې پکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل. هغه ښايې پورې نويده، څومره وړ نوم. هغه په رښتيا هم ښايې وي. دغه راز هغه د بوډا، لور نه بلکه د هغه نوي نازي او گورو، چې مېرمنې فني څه پته ښکاره سوداگري کوله. داسې ويل کيد، چې هغه په همدې تيرولو کلوونوکې له هرې لارې چې و، ښې زياتې پيسې پيداکړې وي. خو پير سخت او په



پوه وړخ چې له ښايې سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلي څخه د وتلو کوږند تر خوله ليدلو کتلو هغه اېښې وه. په هوا کې ناڅاپي ښکلې اوچتک بدلون رانغې. غسرو وړپهرو، تالندې پريښا، په هر ک پاراډ او هغولر وچې په شاوخوا فوټو راښکته شوې وي، خپل محاي زيرې لمر اوښه پراخه آسمان ته چې ورسې ډوډ، ډوډ پکې لکه واوره په سفند کې حل کيدې، پريښود. په کوږند وکې غنمو او په پولو کې وينواو گياوو چې باران يې په غنډو کې د مړولو اميلونه جوړ کړي و. د لمر په پلوشوکې لکه د شنو وړپښو په خيبر محلا کوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې ورسې ته په ناز او کميز ماتيدل راماتيدل. اولاه دې نندارو مې سترگې نه وي مړې شوې چې که گوږم - ښايې پورې هم له خپلې چناري چادري سره راښکاره شوه او پوله په پوله زما په خوا رافله.

د انوهغه ورسې وي چې نوروما هم نشو کولې د ښايې د دې سوږد، او بيا پاکه مينې په وړاندې يې شوبه پاته شوم. نوږي له ټولې دنيا څخه يوازي د هغې په ليدلو سترگې خوږې دي اوکله به مې چې هغه ليدل له نويې به مې پهن شې هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قرانې راته آسانه لاسه چې ضرور پريښه. د ښايې مې ته وړم او هسې چې هغې په موسيدلې اولکه د نوي فورې پدې لې څلاب ښې خپله چادري له مخې اړوله، سره سترې مې شې موکره، څومره ښکلې وړخ اوڅه پختور ساعت و. پوهاي ښايې لږ څه په پولي وينوېده، نژدې وه چې ولټوي، غسو



مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -  
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان  
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی  
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم  
 په ورو ورو به بولو گرید او د مینی خواله  
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -  
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی .  
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی  
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د  
 کورنی فری خولا بریز ده چی ان د هغوی  
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی  
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت  
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .  
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه  
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله  
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سره او یواختی  
 خیالی زلی زوی می به جګړی کی وړل شوی  
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم  
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده  
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه  
 فوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -  
 لعوانه وه ، بته به بته به دی بسی گرید و  
 چی که وکړای شی لعان ته خوک د ژوند  
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ  
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی  
 چند ان لعان ته نشورا اړ ولی . هغی که  
 خه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر  
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده  
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم  
 زره نه به کوي . خوله هغی سره د بنګلسی  
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته خه نسوی  
 فکونه اوتازه اند بیسی ورید اکر ی نسو  
 هغه چی د خویما شوله تیرید وروسته یی  
 همد اشتمن خویماش سوداگر پیدا کړ او د  
 لسولګورو یوه اخستلوی بناپیری لاندی به  
 لاندی وری خرڅه کړه او هغه هم د مازي  
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته  
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو بڼو ته می  
 چیرته به بنا رکی یو کوره کړا ، و نیوه .  
 او بناپیری می له خپل بلار او دوو پیغلو  
 خوندی سره پخپل همدی پلرنی کورکی  
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه  
 نوي شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -  
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی می  
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نسو  
 داچی بناپیری له دی ټولو بیښو خنګه  
 په خبرید وسره د خپل میره په نسبت  
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری  
 ورسی په تیرید و لازیات د بنګلی بناپیری  
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یسی د  
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی  
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی  
 سوداګری پتو او ښکاره معاملود اسس

بوخت کړی وچی ژوند کور ، بنعسی او  
 ان ناوی بناپیری می هم تر ی هیرو لسه  
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره  
 می کړی وه .  
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو  
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی  
 وخته می د لعان په خیر یو کونډه سړی  
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه می پخپل  
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی  
 بناپیری هر دوه دري ورسی سره د هغی  
 کړه ورته او هغی ته به می د خپل ژوند  
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوروه می هم  
 چی لعان د هغی په وړاندی یو ټول -  
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او  
 هغه به می د پتی ته هخوله چی د لعان د  
 ژورولو له باره خه لاره پیدا او خچاره  
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه  
 هم کړی وه چی بدی برخه کی به ترورسه  
 ورسه له هغی سره مرسته کوي ، اوله -  
 شان زره به پای کی د بناپیری په ژوند له  
 سره تر پایه نه پوره خیر شمع له دی -  
 ترخو بیښو او کسو خنګه په خبرید وسره  
 می به زره او د هغی کی مرسامونک -  
 اند بیښو بلای وپوه او ان د ویری او ګواښ  
 احساسه راته پیدا شو خو اوس نا اویا -  
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه  
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی  
 هیرو اولمن می خوشی کړ و ، خو چی  
 بناپیری بالاخره خپله وروستی نورسته او  
 خبره هم راته وکړه اوله ما خنګه می پور پتل  
 تردی حتی می بیای میره راشی .  
 د هغی د ژورولو باره خه لاره حساب  
 وسنجم . خوناپیری هم بدی پوهیده  
 چی زه یا باید له خپله کوره بنعسی او  
 ماشوماو نوخه لاس واخلم او له هغوی  
 تیرم اویام داچی بناپیری د هغی  
 له سوزنده مینی سره هیرو او لعان تر ی  
 په خنګه کړم خونه زما به زره کی د -  
 هغی لیونی مینی داسی او رګولی وچی  
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری مس  
 هیرولی او پریښودلی نشو . تر دامنعه  
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور  
 کړه هم بوتلم . داسی راته ښکارید ، چی  
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم  
 او داسی خه عجیبی اوترخی بیسی می  
 په ژوند را روانی دی چی زه می مخه  
 نشم نیولی اویام نه غواړم د هغو  
 مخه ونیسم .  
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی  
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی  
 پوره پوره خبره وه ، هرکله می په پیره  
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه می دی ته  
 هخولم چی ژر تر ژره می د خوزی د -

ژوند د ژورولو له باره چی سم ورسره  
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .  
 خه فوځ کارو کړم اوله دی نوي غوریدلی  
 گل سره نوي او رنگین خوشحاله ژوند له  
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری  
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسره  
 پپچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز  
 او زره لړ زونکی سوداګانی می را وا -  
 چولی او د لوپواند پښتوبه سمند رکی می  
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور  
 د افویتنی هغه وخت لازیات بیسی  
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی  
 فنی خان خو ورسی سره له ملکه بهر له  
 خپل اوزده سفر خنګه راستنېږی .  
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری په  
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا  
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د خه  
 پتی خونسی ، تر شونه ولاندی خندا او او  
 خه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .  
 خه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل  
 نوي میره سره د ودی ایښودلو په پلمه  
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم  
 د روازه بسی وتر له اویانویس له دی -  
 چی یوښه د مزی چای می رادم کړ او د  
 یوڅه خوز واو موی سره می راوړ ، نسو  
 راغله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او  
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره  
 بدی ناسته وه د لومړی محل له باره  
 می به زیاتی مینی لومړی خپل سر په  
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یسی  
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و  
 ته راوړ اندی کړی . لعان می بی واکه  
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه  
 داچی لومړی شمع نوداسی می به تو -  
 شیدلی مینی د هغی په وړی خولګه او  
 کلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په  
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی  
 زره می واره تریدل می د خپل زره له  
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی  
 اورنوبه او سوزنده حالت کی می بناپیری  
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل  
 نازنین سراو صورت می به زنگانه راته  
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یسی  
 راته وویل :  
 - سلیمه ( ) ته می پرخو ښیږی  
 ( ) مینی دی لیونسی کړی می  
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته  
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خچر  
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .  
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی  
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -  
 پښو لرونکی لیوه خوراک شم . . . . هسو  
 سلیمه ( ) که یوه شم چی له هغه سره



ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نوډاډه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهروخورم اوچان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه ( ... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکسې د ښاپیری د وصال په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یوخل بیالزخه به سرشم ، زموږ رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کولای سره مخامخ م . د ښاپیری هرڅه دومره له منی ډک و چی ما به په خپل کولم شویو هغی باندې دخپل کولم د لاسطوری و لگوم . آیا داکه وړه و چی د لاسطوری ښاپیری می داسی له خپل تخیال کولم مزی سره لکه د گلو دوس ښوونکی و کی برته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوښو کی گوتی وهلی او د هغی په لاس کله نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لري کلسی ته ، چی خوری هلته اوسنې ، ورولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره باسو . ان هغی ته می دا ډاډ ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید وچل لکه داچی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه غنې می راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به خنګه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خنګه د وروستی شک د لري کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟ او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکرم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې ... خپل گرد ژوند به دې له سره نهار کړم او خوجی ژوندي می لکه د لیمو په خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د وړس ، نینې او بحای په باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه رخت می ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور بری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستابه واک کی م ، اوله دې خبرې سره سم می نری اوله بشتر وپکی لیجی او مر وند ونه راخنګه راتا وکړل او داسی

می به غنجه کی تیڼګه کړم او په خوله یی خوله را ولگوله چی ما ویل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی بحان د ښاپیری د وصال په سمد رکی غوږه کس چی هلو ونورس هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سرولیدي . خوله دې سره دا هم راته به ډاګه شوه چی هغی به (نیتیا) هم له میره سره د هغوی پیس رخت لکه خنګه چی لانه وه ، بحان د - هغه غوښتنواو لاس ته ورسپارلی ښکته ښاپیری تر هغی شپې هم لا بکسره نه ښاپیری سره می بردي وروسته دریمه وری وکولم ، بدې وری ښاپیری د وصال لامل جاد وگره ښکلا موندلی وه . بار خنګه چی د تیر وروستی نسبت زیات او پښین اوسنی و . سپین خچ می هم زما سره می اوس می او تیر کولیس پخوانی نوح کات له دې لیده ، داسی راته ښکاره شو چی زموږ وروستول اوس چی جلدی د هغی سره می بریدلی و چی وروستول نیس سیدان هغه به لوړ شوی و چی د وروستی له هغی سره د تللو لیکه چی د وروستی خبرو او نیتیا کولو وروسته هغه خنګه کی او خپله هم د خپل دې غوښتنی وکړه ، با ډاډه بحان - چمتو کولو به خاطر کونه ولاړ او لاس خپلی میرمنی خنګه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جانی او نیتیا شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د خه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، ترسبیا پورې له یوې خوا د ښاپیری د سوزننده منی اند پښنو اوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوخنګه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړ زړ راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وی سترگی می د گاوندې د کور د روزی ته باته وی چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره خنګه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوځه شکنجه شوه او اوس چی هرڅه تیار دي اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟

په پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

وروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری پکی به ډیری ترهیدلی ښی رانیکاره شوه . خوسم له دې چی فوښتل می ماته په اشارې څه روایی چی کتل می د یوې فتنې ، خورتونجونی خیری لرونکی سړی می خواته راغی ، ماشا ورواړ وله ، خود سترگوله اړ خه می په کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز وروپوله اوسه داسی زورسره می د کوتی پریخی وروپوله چی ان د غورصید و آواز می زما ترخوزه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په ډیر شدت سره ووهله او پوری می کسره .

په زړه می سختی غوسی منگول ښخه کړه او بدې کی می واویدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی جوړ د چیخو ناروا اوږ او آوازی ښه اوریده ، اوس نو یوه شوم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښایې نن شپه ناخایی راغلی وی .

خولکه داچی دسړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی ډاډه شوې ، نوشیبه کړی می چی خنګه میخونه او د لری کسو لری راوړی او د روزه می داسی کلکه ډیر وکړه چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه خوک خلاصه نه کړی ، د دې ترخو چی د یوې لید لوسره داسی شوم لکه چا چی د یوې دنیافغونه او کړ اوږه زما په لاس کی رااچولی وی . نوی د خپلی میرمنی او اولاد د اشتباه د لری کید وله پاره بحان به غاروش ووايه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی ، خو په زړه می یو خدای خبرو هغه وری می تر بیګا پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید خه وکړم او په خه توګه دې ښاپیری وژنوم . پخپلی دې ناتوانی سخت غوسه راغله ، خو آیاماخه کولسی شو ؟ آیامحان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو برته نه تر نظره کیده .

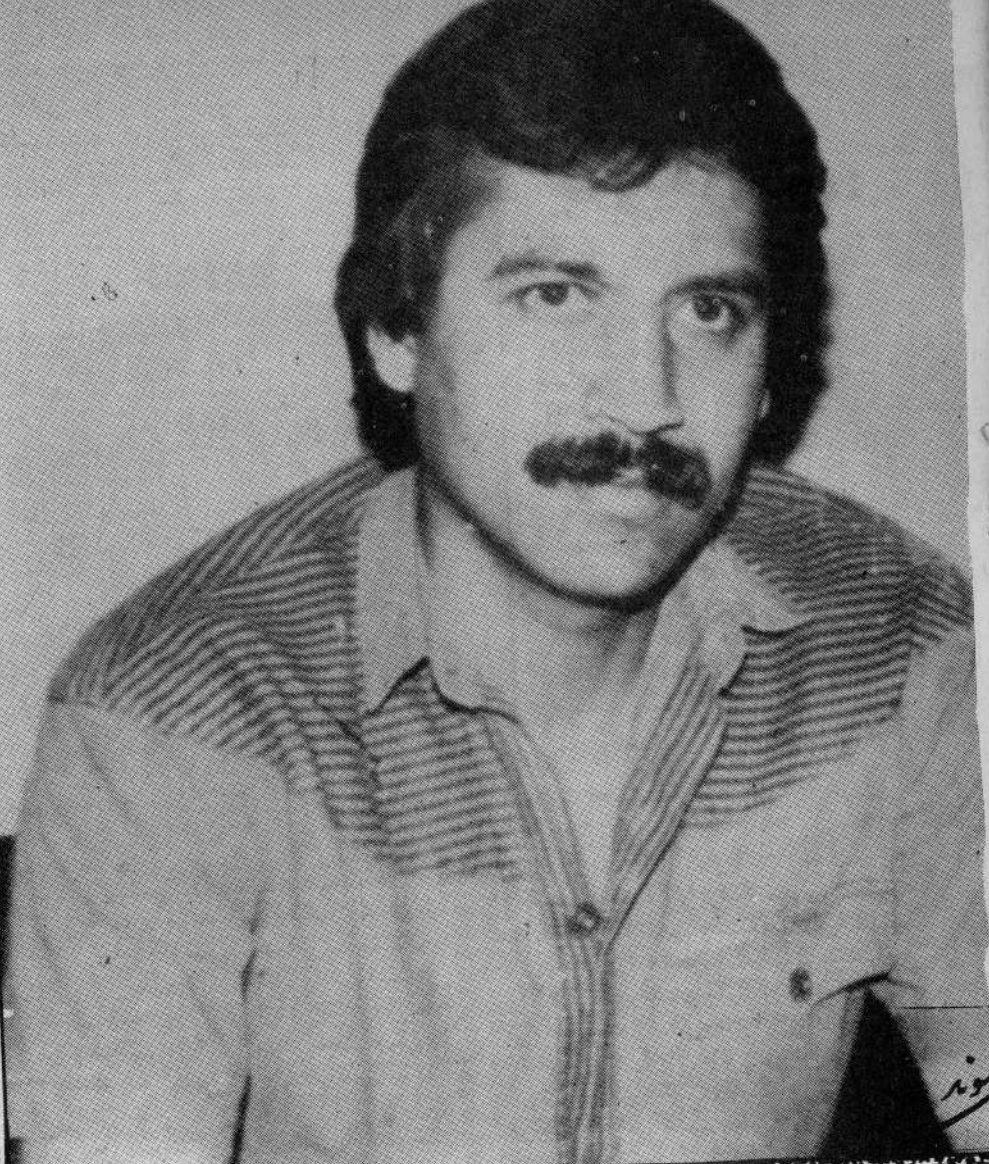
په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرونه کورته راغلم ، که کورم چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او خوما شومان تری د گاوندې کورته کالی چلوی . لکه چی د ښاپیری دوی کورته نوي کومه کبه راغلی وه او چی کله می له هغوی خنګه د دې کور د بخوانیواسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس بجی له دې بحایه کده وکړه او د اکوښی موز ته به غوراکر . خودا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پاتی په ( ۹۱ ) مخ کی



صدای خوشداشتن نیست  
 نظریست که همه آسانها صاحب  
 آن نیستند. اما شناخت و ادای  
 درست و دقیق کلمات و بیان  
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا  
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.  
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده  
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟  
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا را زیبا تر  
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.  
 گوینده یا بنده است.  
 چه پیش برداخت هایی برای یک  
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها  
 وارد عمل شدید؟  
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-  
 دلنشین، آشنایی کامل با واژه ها و  
 بهره داشتن کافی از سواد، البته  
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر  
 از آن و... در مورد خودم زیاد  
 نمیدانم اصلا تفاوت آدمها در مورد  
 خودشان، همیشه صادقانه نیست  
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه  
 باور میکنید؟  
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین  
 برای من.  
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات  
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی  
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام  
 باشد، حتما اما دانستن ریاضیاتش  
 واقعا هنرمند ارزنده و پس بها.  
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست  
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.  
 شما چی گونه می اندیشید؟  
 - انگاشد رایج مورد نظر بود بوسه ان  
 پذیرا بگوشان را می برسید، زیبا  
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز  
 مطالب آید رضو نیست که بگوشد  
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم به  
 برنامه پی.  
 برای گوینده شدن در رادیو و تلویزیون  
 چه معیارهایی وجود دارد. شما  
 با آن جور استید؟  
 - به نظر من معیارهایی که در رادیو  
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا  
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی گریه با آواز و توتیوزیون

خاوند راهی و از غبار خوب برآید بود.  
 تلویزیون نخستین کارها پیشرا -  
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من  
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد  
 راه خرد راهت است که آشنایی  
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای  
 همه می باشد. به آرزوی  
 راهی درین سفر همه و شنیده می باوی  
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟  
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان  
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد  
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام  
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳  
 وقتی ارکستر باران کارها پیشرا آغاز کرد  
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر  
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.  
 نخستین آهنگ تا کجا ام، و آخر  
 کدام؟ چی تفاوتها میان این دو شمار  
 کرده می توانید؟  
 - نخستین آهنگ (مع نما) (مع نما)  
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر  
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته  
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو  
 در آغاز نایب است. چه از نگاه آواز -  
 شعر، کمپوز و غیره جماعا اگر چه تا حدی  
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و  
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند  
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این است  
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که  
 این خود درجه گوینده می یک آهنگ تا  
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر  
 معزات یک آوازخوان، آنچه در سزا او به  
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه  
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای  
 فراگرفته اش را در صل پیاده می سازد و -  
 طبیعتا که حرکت وصل آواز را به  
 منزلت می برد به این رقم تفاوتهایی که  
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز  
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن  
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.  
 چرا صراحتا ((باران)) کوتاه بود؟  
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه  
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای  
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که  
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت  
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو  
 لطفاً صفحه برگردانید

# من از آن صدای گوینده هستم، اما جاوید و نیره با هم راه می اند



گروه های (بونی ام) - بیم فلایت - -  
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مدون  
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای  
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند  
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد  
 معترازمه دوی کرکرها، عدم شناخت  
 درست از هم دیگر و بالاخره بی تفاوتی  
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های  
 ناسالم است. آهسته آهسته گروه را از هم پاشید  
 \* آهنگ های زیر (باران) تانراکسی  
 می ساخت



۱ - زاوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا  
 تهیه و ترتیب می نمود - مثلا: من تنها  
 توتنها - باز دل میتهد برایت - ای داد و  
 بده اد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز  
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های  
 فرهاد دریا است

\* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک  
 جوابگوی احساسات آن است؟  
 - همینکه گفته اند موسیقی غذای روح است  
 حرفیست: جا - گاهی یک آهنگ فریب و  
 گاهی شوق جوابگوی احساس بوده و روند  
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت  
 مشخصی گفت این یا آن - اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران -  
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب  
 خوانده شود زیباست

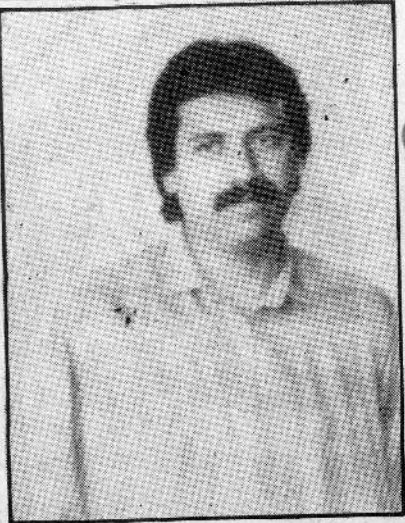
\* یکی از شیوه های تدوین منبضان  
 روانی معالجه، بیماریه وسیله موسیقی  
 بوده است - اما امروز برای موسیقی بی  
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر  
 می گذارد، شماچی نظر دارید؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس  
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست  
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی  
 کار میگویند که نه تنها مداوای درد بیمار  
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد -  
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند  
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه  
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال  
 یک آهنگ خوب تهیه کند ((از کجاست کم  
 کن و کیفیت بیافزا))

\* موسیقی جاز و موسیقی شرق از لحاظ  
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ  
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج  
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند - بنابر  
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد  
 سازش را بنوازد و آهنگ های فرسی  
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو  
 شما چه چیزهایی را ازین میدانید؟  
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

# جاوید راهی: بی تفاوتی اعضای گروه با رقابت های ناسالم از هم پاشید نیرده راهی: ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان  
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه -  
 چندانی صورت نگرفته خود میدانید که  
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری  
 موسیقی وسیع است و همگانی - سالها قبل  
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -  
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم  
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه  
 کورس هم بسته شد - صرف در این اواخر  
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون  
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر  
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده -  
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود -  
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ  
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد -  
 از راه نشر رساله ها، ایجاد کورسها و غیره  
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی -  
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود  
 برای راهبان موسیقی است باید به طور  
 منظم در برنامه ی گنجینه شده از طریق  
 رادیو به نشر برسد -  
 \* پیوند شعر و موسیقی راچی گونه یافته اید  
 و جهت تداعی و آمیزش بهترین دو مایه  
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ  
 می دانید؟  
 - شعر و موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند -  
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر  
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان -  
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت  
 شعر خوب را - در یک آهنگ - به نظر من  
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر  
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده  
 به تشویق نیفتد - شعری را برگزیند که



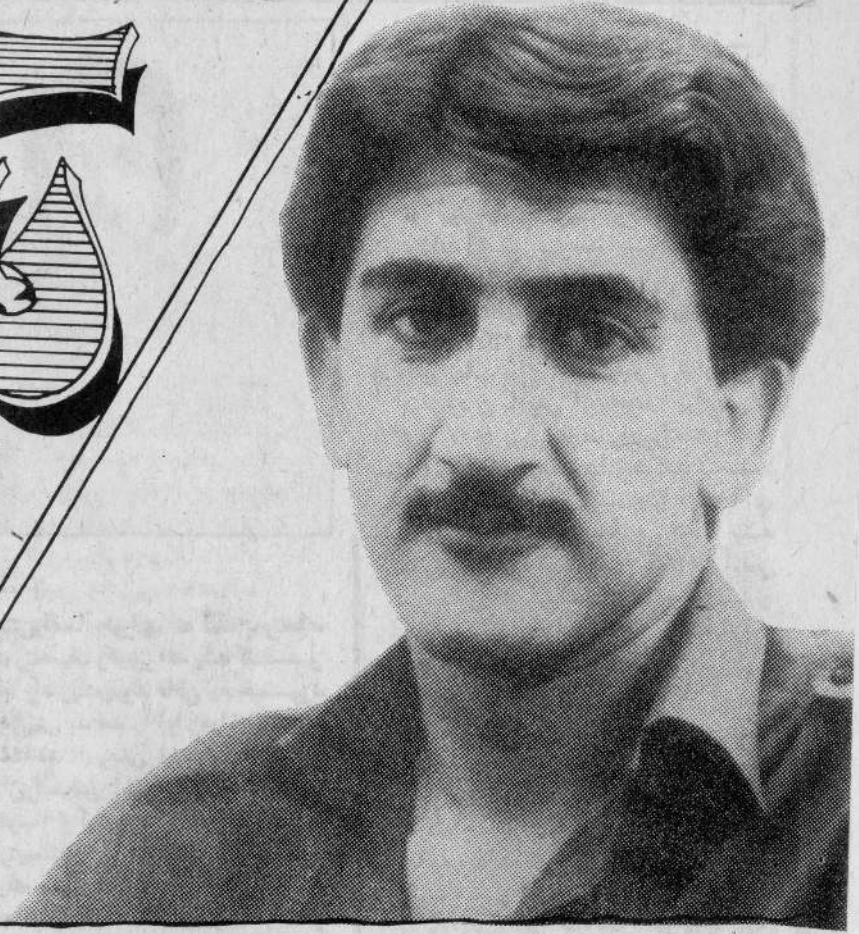
با احساس و اقامت جورا بد نه آنکه در تضاد  
 باشد - در توصیف و کمپوز اندیشه کند و  
 بعد همه را در یک پیوند عالی به خورد  
 شنونده هایش بدهد - آوازخوان باید  
 شعر را بشناسد - یعنی موسیقی شعر را  
 بداند - زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و  
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری  
 برخوردار نیستند - از همین جا است که  
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت  
 های ایجاد می کند که طبیعتا بر  
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد -  
 \* شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام  
 زاویه انتخاب می کنید؟  
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب  
 بگویم که در آری شعر و کمپوز خوب و هالی  
 بوده در جلوه ی این دو شرط اساسی و -  
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط  
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی  
 خواهد ساخت -  
 \* به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه  
 دارید؟  
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان  
 عزیز می دارند - ارادت من به طور  
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ  
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن  
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر  
 میسازد -  
 \* گهتی با گفتنی های دیگر ....  
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده  
 ما افغانستان خشک شدن اشک  
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای  
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است -

بقیه از صفحه (۲۱) **نیوه راهی -**  
 تلویزیون، گویند، راد یو بایست چنا  
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه  
 شنونده را به خود جلب کند و خود را  
 بشناساند - اما در تلویزیون تا آنجا که  
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد  
 و تا اندازه ی نیز صد اوساود و مهارت  
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوزلیک  
 (Photogenic) بود - نطای  
 نباید اتکا داشته -  
 \* وقتی زبان برای گفتن وجود دارد  
 حرف زدن بانی از وجود، برای یک  
 گوینده، تلویزیون جقدر ضروریست؟  
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات  
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای  
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به  
 معروض نمایش قرار دهد - اما تا اندازه ی  
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن  
 یک شعر خوب حالت نگاه، آنهم در  
 صورتیکه مسخره نباشد خیل  
 بر بندیش شعری افزایش  
 \* به نظر شما، هر گوینده، یکله تورا است؟  
 - هرگز، به هیچوجه، کاش میشد، همه  
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده  
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه  
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ  
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن  
 را ندارد، زیرا ظرافت شعر با جدیت  
 خبرچورد رنی آید -  
 \* یگان گوینده، راد یو تلویزیون شعرو سایر  
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت  
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریننده  
 اثر فکر می کند: کاش این اثر را ایجاد  
 نکردم، بودم، فکر می کنم در اثر کوتیسه  
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی، مادی  
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد -  
 چی گونه می اندیشید؟  
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه  
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و  
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش  
 می کنید گله شما نابجا است -  
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به  
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید  
 \* آیا میتوان بگوید که کی؟ اگر  
 گفتید آخرین تان -  
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید، یکبار  
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی  
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم:  
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه  
 و جمعه) راد یو گوش دهید -





مواجهه از مورچه

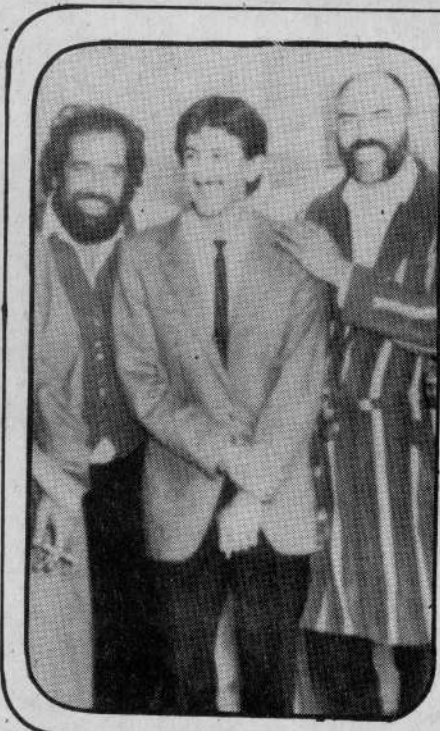


در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آموختم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسوولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزمانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (سدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او حرکت او و صحبت او عین گردیده است. اما مهم (سدوزی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید! با انبوهی از پرسشهای پیش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.





# تئاتر و فرهنگ

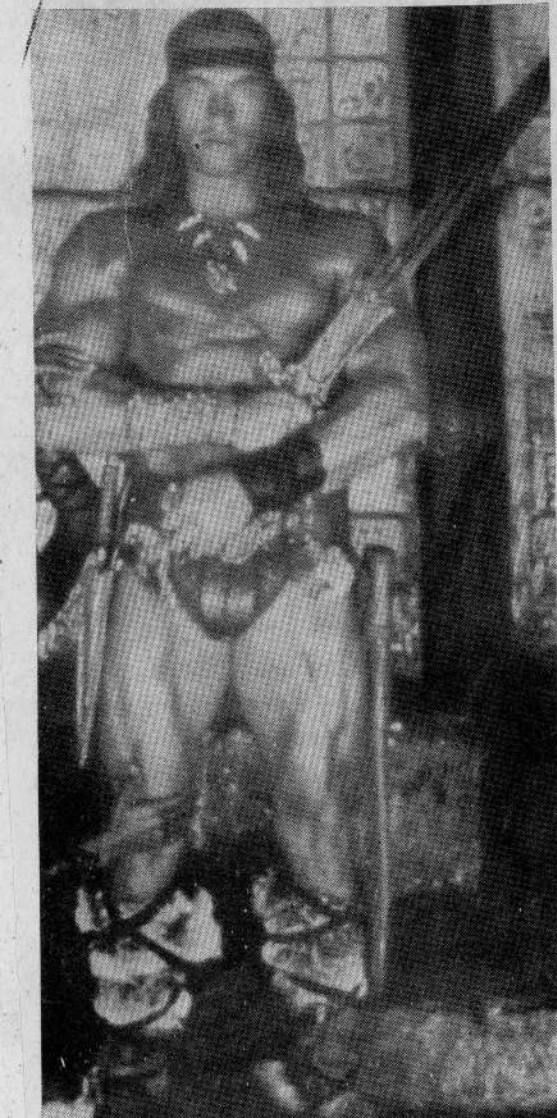
بیشترفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش  
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -  
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود  
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب  
بمانم . . .

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات  
محدود نظامی توانستم که تربیه یک  
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال  
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی  
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری  
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما  
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان  
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان  
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود  
مربوط بمانیم . سیمینار مدت ۶ ماه  
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل  
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق  
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار  
فن اکثوری بود ما راهمکاری کردند .  
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات  
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت  
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم  
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد  
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -  
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -  
سپس آن را پارچه کردند به گونه  
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب  
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .  
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی  
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این  
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه  
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -  
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و  
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم  
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان  
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸  
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام  
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوور مشال  
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص  
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .  
مرداب ها پنج دور گونه گون تاریخی  
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف  
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان  
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از  
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از  
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم  
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته  
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -  
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -  
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترفته و تا تهران  
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .  
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -  
امراض جنگی که در اینجا مساله  
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده  
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با  
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که  
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی  
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحب  
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -  
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا  
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که  
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی آشنا  
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -  
اندازی های تازه از نوع سایه .  
✦ نوع سایه یعنی چی ؟  
- تئاترهای استند که فوق العاده  
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل  
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهد  
پرسوناژها به شکل سایه ها اشکار میشوند  
همچنان اکتور در جریان این نمایش  
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش  
فن اکثوری را به وجود می آورد تا جوانان





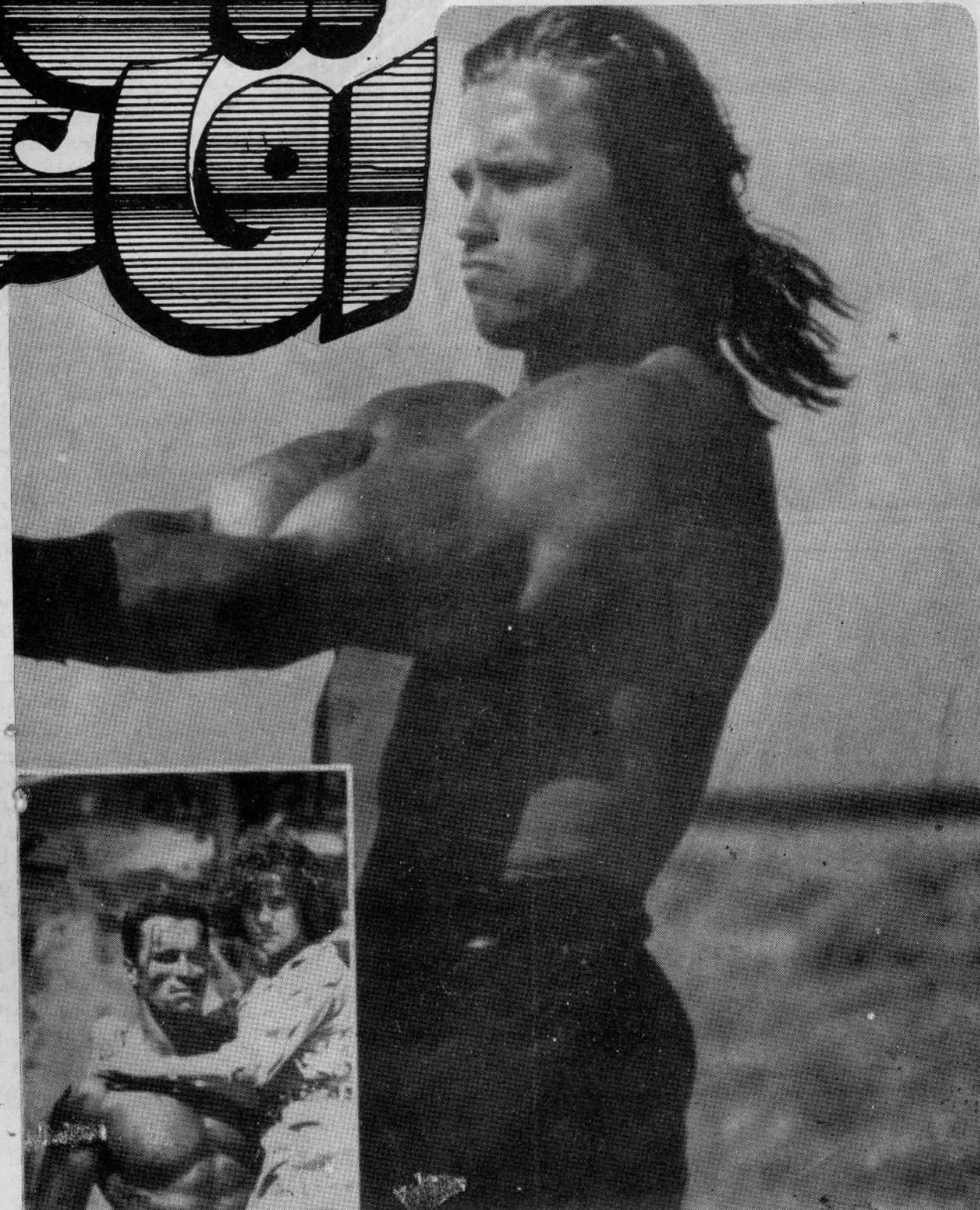
# سولو پستار

هانس " در سطح گرانترین اکتور را  
 است . از تولد بدون شک هانسی از  
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود  
 و جهان را دارد و چنانچه ۶۰۰ -  
 سانتی Biceps بی سس در مقایسه  
 ۵۵ سانتی از ستلون و ۱۸۸ پسر  
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -  
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ -  
 در زنده کی تفاوت ۱۰۰ پده ای و  
 قول سینمای ها لیوید درین است  
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -  
 تهر به سینما راه یافته است اما ستلون  
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص  
 به صورت پرورش اندام پرداخته  
 است . هانسی در بدین شک نخستین  
 هنر پیشه درجه یک جهان است  
 که از دنیای سینما به سینما را آورده  
 است با وجودیکه تهر به سینما  
 کچر " لیندا لوتنیا " پوگنستر  
 ستیان فراده و کلاویه باز معروف  
 جنگ نورس قبل از او به سینما آمده  
 لطفا ورق برگردانید

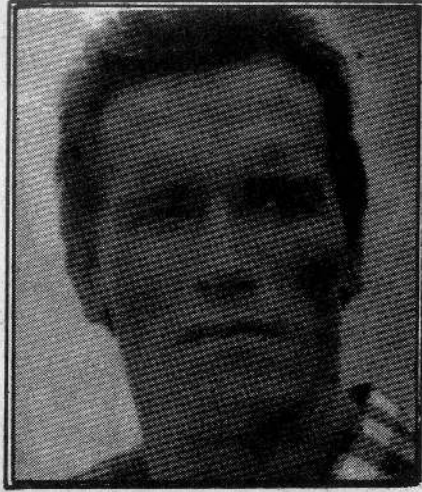
در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال  
 پس از " سولو پستار ستلون " فارغ  
 اتی در یک دهکده کوچک کنتار  
 دانا که ها قرار داشت زاده شده  
 است و پدرش افسر پولیس بود و او  
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی  
 را گذراند است . شهرت و  
 نعت او در جهان سینما به  
 هیو ویلیامز " پلاداس " برادرش  
 اندام " بادی بیلدینگ " که  
 او را محبوب عام و خاص ساخته  
 است . کاپسوز یکی از مؤلفین  
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما  
 لیوید است . هانسی از هر  
 مبلغ ستلون دالر در هیات  
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو  
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای  
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار در  
 نموده است دارد اما با سایر  
 مندای معروف چون " ورنر  
 " استوری " و " لوتنیا " و " ستلون "

# سولو پستار

# لرنولد







در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها کردم.

کونی : تولد يك اسطوره . کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحانیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هرانگر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

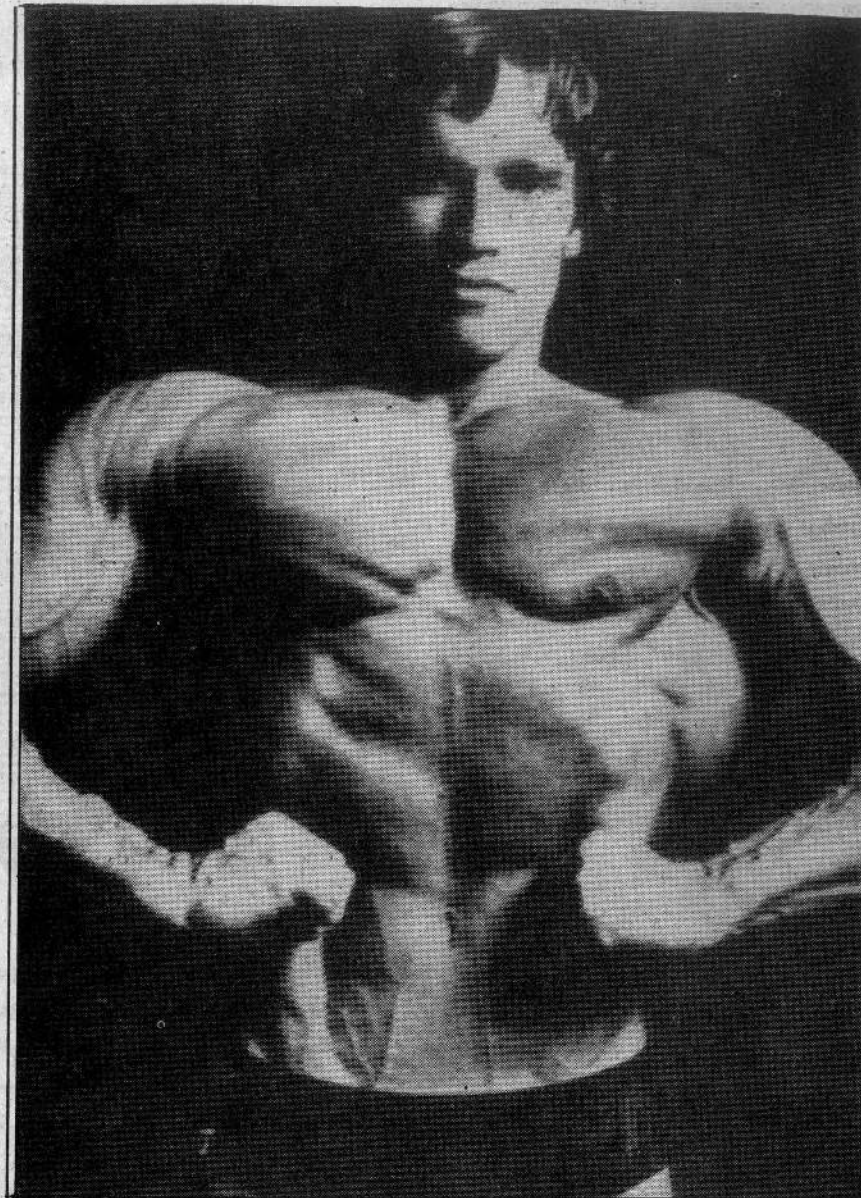
هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد . قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه ایی که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی میکند و با جماعت و دلیری میجنگد و است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ متری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراك نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نیست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چو : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تونی و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتاً آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلسی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهرا خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسایر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی "نام دارد" ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

بوده من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اروپا در "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزشکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و یک سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامپای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد و آن وقت به خواب -



## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسيله می بود برای دست یازیدن به آرزو های چو :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتار مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر کوش بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریان مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و دسلهین خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا دسلهین و اندام همه چیز نیست .

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراك نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند گشایند ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

و هرگز از مشقات تمرین نمی نالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های "بیادی - بلهدینگ" زیبایی اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم و لباس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کله قورنسا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مقرر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد





ترجمه صفيه رازانه

# پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته گی های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین های کوچک لعاب دهن و مواد غذایی به میان می آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسید های ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می آورند که در نتیجه تاثير آن ها اول يك تخمیر بسیار جزئی (فرورفته گی های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس رنگ درشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یاد آگر دندان است) به زودی در خلاها و فرورفته گی ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا)

عدم مراعات حفظ الصحه دندانها  
آماده گی و استعداد ساختن دندان ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است : مثلاً اگر مقدار منرال ها به ویژه فلورآن کم باشد )

نوع غذاهاي مصرفی : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا ، چاکلیت های نرم ، کیک کلهج ، اکثریت میوه های پخت شده و (ساجق ) های بدون نمناع مخصوصاً باقی ماندن پارچه ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان .  
وجود پت میکروب های اسید ساز رشته مانند .

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست . اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب دهن و

از مجله (جهان طبابت) چاپ  
شوروی شماره فوق العاده جنوری  
۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست .  
کاریس یا (گرم خورده گی دندان) مرض مغرب کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسم های تکلی و ساختمان های مغزوی دندان از بین میرود .  
اسباب و تکوین مرض : کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتور های مساعد سازنده به وجود می آید از آن جمله :



# برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسی  
مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت  
فلکتوم منجماد که ایجاد جراحی  
عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام  
شد و مرکز مخفی زمین برای متع شد  
آینده به وجود می آید که ممکن زمانی  
فعال شده و امراض قلب، دماغ،  
استخوان و گردن ها را به وجود می  
آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای  
رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید  
هایی حاصله از میکروب‌های رقتی  
مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود  
در سازه، پاک مخلق کیمایی چند  
قیمت‌داری قوه بلند تخریب را تشکیل  
میدهد. مخلق یاد شده تلهو نسبی  
مینا را تخریب و منحل نموده و بویختگی  
مواد آهکی آن سبب میشود.

### رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچک  
خفله نشود. حد اقل روزانه دو بار  
(صبح پیش از ناشتا و شب قبل از  
استراحت) بررسی کردن دندان‌ها  
حتیست مدتی بررسی کردن نباید کمتر  
از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن  
فذا هرچه زودتر با آب گرم.

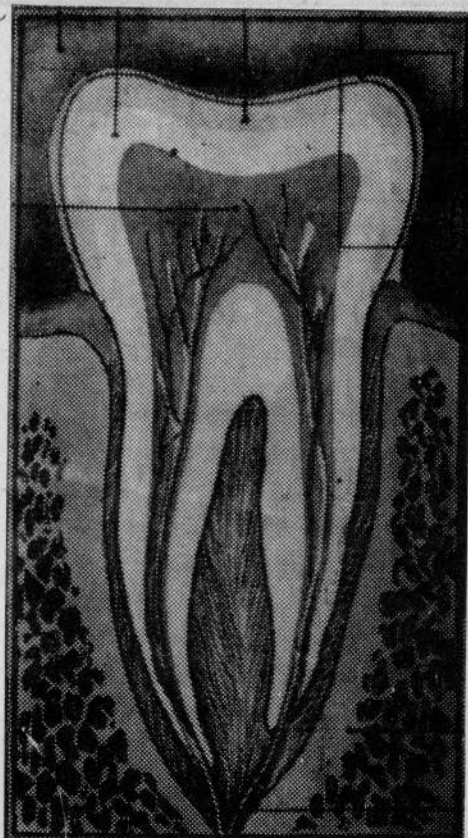
- در صورت امکان، جودین سبب  
برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا  
خوردن دایمی سببها خود به  
خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا  
شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات  
صاف) صرف نشود.

- تطبیق تألیف‌های فلور برای  
اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال  
اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار  
کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلور  
رایج دار برای یک هفته متواتر

(چهار بار) پس هر دو ماه برای  
اطفال بالاتراز سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و  
قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند مینا  
رنگ سیاه را به خود میگرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده  
و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب  
های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس  
دوامدارشان منزال‌های سطح مینا را  
از بین برده با تخریب قسمی آن سویی  
ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه  
میگشاید. این مرحله دوشانه مشخص  
ووضعی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب  
کیمیایی بسیار ضعیف و حساس میگردد.  
دوم: سردی (چه در اثر تنفس  
هوای سرد، چه نوشیدن مایعات  
سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به  
وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسید  
میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ  
نموده حادثه (پولپیت حاد)  
را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است.  
در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی)  
زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فذاهای  
گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این  
نشاندنده پیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه  
شده از بین میرود. جوف از چرک ملو  
گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف  
متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف  
دند را تخریب میکند و تخریب سبب  
درد شدید میگردد. اگر مرض در این

حالت توقف داده نشود، التهاب  
از دندان خارج شده، ساختمان‌های  
مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند  
چیزی را بجود. چون درد زجر آوری  
تحریر میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا-  
عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه  
همانطرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد  
دو خطر احتمالی را باری آورد:



# جوایز اسکار ۱۹۸۹



## بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جهد وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند . به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامی طریس شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاغی این فیلم که دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت هده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است و او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار در مدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند تموتک حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کهد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما همسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لوان ایگرهید که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میا اینکه مادرش هنوز ادعای کند که کلاه کار است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید او بدون توجه به حرفهای مادر و راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلماز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما جرای چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو است طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معرض تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرداخت - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - گاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما اکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت . لم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

صفحه ۱۹۲

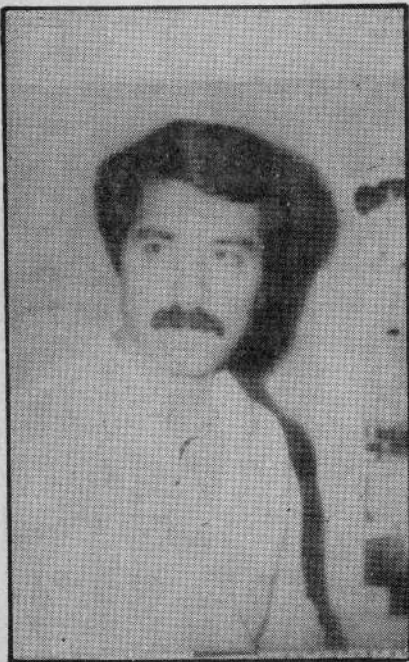
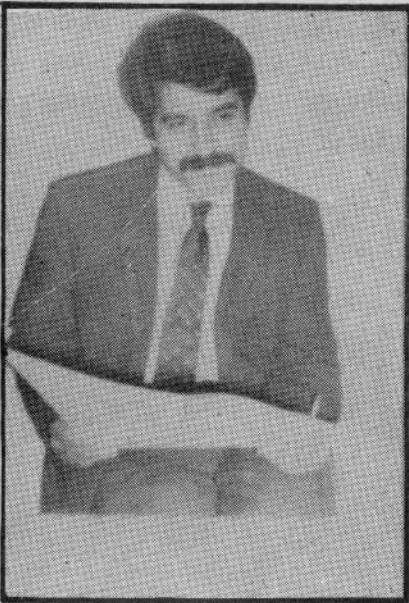
هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " برندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلمنامه ی اوپن پنسال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلمنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گی برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این قام که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین

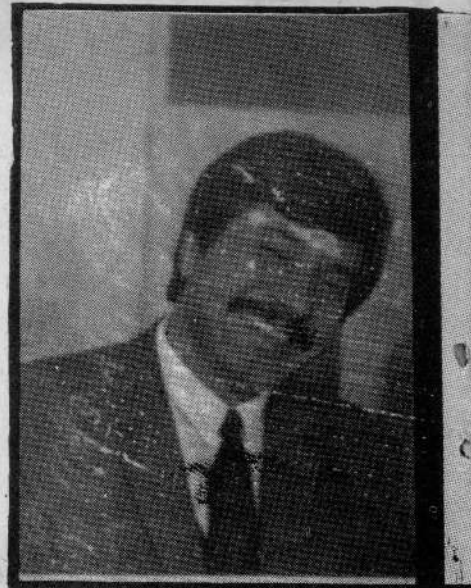




بازی کرده اید ؟  
 - بل در فیلم "بهار مهفود" نقش  
 داشتم .  
 - برای يك سينما گره هنگام فلمبرداری  
 چي خاطراتي ميتواند اتفاق بيفتد ؟  
 - زنده گي يك سينماگر ه همه اش خا-  
 طره است . براي تان قصه كتم كه يك رختي  
 به تاخندك دعوت بوديم . اصلا "مسر  
 نگر يحي بود و ولي من در آن جا تقاضا  
 كردم تا كمري بي در اختيارم بگذارند كه  
 از زندگي اطفال افغانی كه در آن جا -  
 درس ميخوانند - فلمبرداری كتم . كمري  
 رايه اختيارم گذاشتند در آن جا فلمبر-  
 داری كردم . سپس به دو هفته آمديم در  
 آن جا نيز فلمبرداری كردم و در ضمن  
 يك فلمبردار مسجوب نيز در آن جا

با من توظيف شد او هم خواسته كس  
 فلمبرداری كند . او با مرفوقس ميگردد  
 و تصوير ميگيرد و ما تعجب ميكرديم سر  
 انجام موسي را دشمن و حبيب طلوع  
 از ميخ خواهش كردند كه من خودم  
 فلمبرداری كتم زيرا با شتر كردن زياد -  
 وقت ما ضايح شده بود من كمري را گرفتم  
 فلمبرداری كردم . فلمبرداری تمام شده  
 و فلم به لايترايت رفت . فرداي آن روز با  
 رهنس سينما تو گرافي و دوستان خودم يك  
 جا به تالار سينما رفتيم و فلم را تماشا كر-  
 ديم متاسفانه يك ساعت هم از آن فلمبردار  
 مسجوب درست وليك نيامده بود  
 رختي تالار رفتن شد همه با تعجب بيه  
 سوي من نگر ميستند و از من ميپرسيدند  
 كه در كجا تحصيل كرده ام . هر چند من  
 ميگفتم درين رشته تحصيل ندادم . باور  
 نميکردند ميگفتند بايد در ماسكو تحصيل  
 كرده باشم و دوستانم "موسي را دشمن  
 و حبيب طلوع" با خوشي رهنم را ميپرس-  
 يدند .

چي كار تازه بي روي دسته دارند ؟  
 - فلم تازه بي به نام "مكوت" را زير كار  
 دارم .  
 - اگر بر سخي آخر رهنم را كنجكاري و -  
 كستلخي تلقی نميكنيد ه اندكي در مسووف  
 زنده گي شخصي تان نيز صحبت كنيد ؟  
 - از دواج كرده ام ه سه بچه ه قسه ول  
 دارم كه هر سه تن شان در برخي از فلم  
 ها نقشهاي را بازی كرده اند .



كه چي يكي دو فلم داستاني و سينمايسي  
 ويكي دو فلم تلويزيوني ه ديگر هيچ فلم  
 ما دور نمانده است به اين معني كه  
 فلم مطابق او ضاع و احوال كشور و مطابق  
 به پاليسي روز ساخته شده كه اينكاش فلم  
 هاي خوب فلكتوريك و محلي وطن خوبا  
 ما ساخته ميهد و نشر ميهد تا چاي فلم  
 هاي ميقتل تجارتي . خارجي را ميگردد  
 ما تازه تصميم گرفته ايم تا فلم هاي انتها-

# هنرمند بايد هدفتان باشد

هي - محيطي كه براي پهننده ما پذيرنده  
 باشد .  
 - فلم هاي ما چرا نقش نموند "صدا"  
 دارند ؟  
 - فلم هاي تلويزيوني ظالما طور است  
 كه ماه خاطر سهولت كار ه روي سست  
 آواز را بگوييم ه لذا از آن جايي كه ما يك  
 ها زياد دقيق نيست و از جاني هم  
 مشكل ليستگ وجود دارد ه لذا آواز  
 مفرغوش ميباشد .  
 - آيا گاهي خودتان نيز در فلم نقش



صق و پهن چي نوع بوده اند ؟  
 - اگر چه پاسخ اين پرسش بهتر بيه  
 مسوولين افغان فلم تعلق ميگردد  
 ولي منحيث يك سينما گر ه ميتوانم بگويم  
 كه محصولات اين مدت زمان واقعا  
 خوب بوده و براي آينده نيز اميد بيه  
 ميباشد .  
 - به مثابه يك سينما گر ه سينما آن چه  
 را كه است بايد تصوير بدهد و يا آن

سينما روي آورده اند ه چهره هاي تازه  
 و با استعداد ديگري را نيز جذب كند  
 تا سينما انحصاري نباشد . و ما خود -  
 ميدانيد اگر در يك هفته سه فلم نشر شود  
 و در همه آن همان يك هنر پيشه باشد آيا  
 براي تماشاگر ه دليلگر نخواهد بود .  
 خوب اگر افزونتر از اين بگوييم ه فكميكم  
 درست نخواهد بود . ولي يك چيزي  
 را بايد ياد آور شوم كه بياير با فلنما ه در

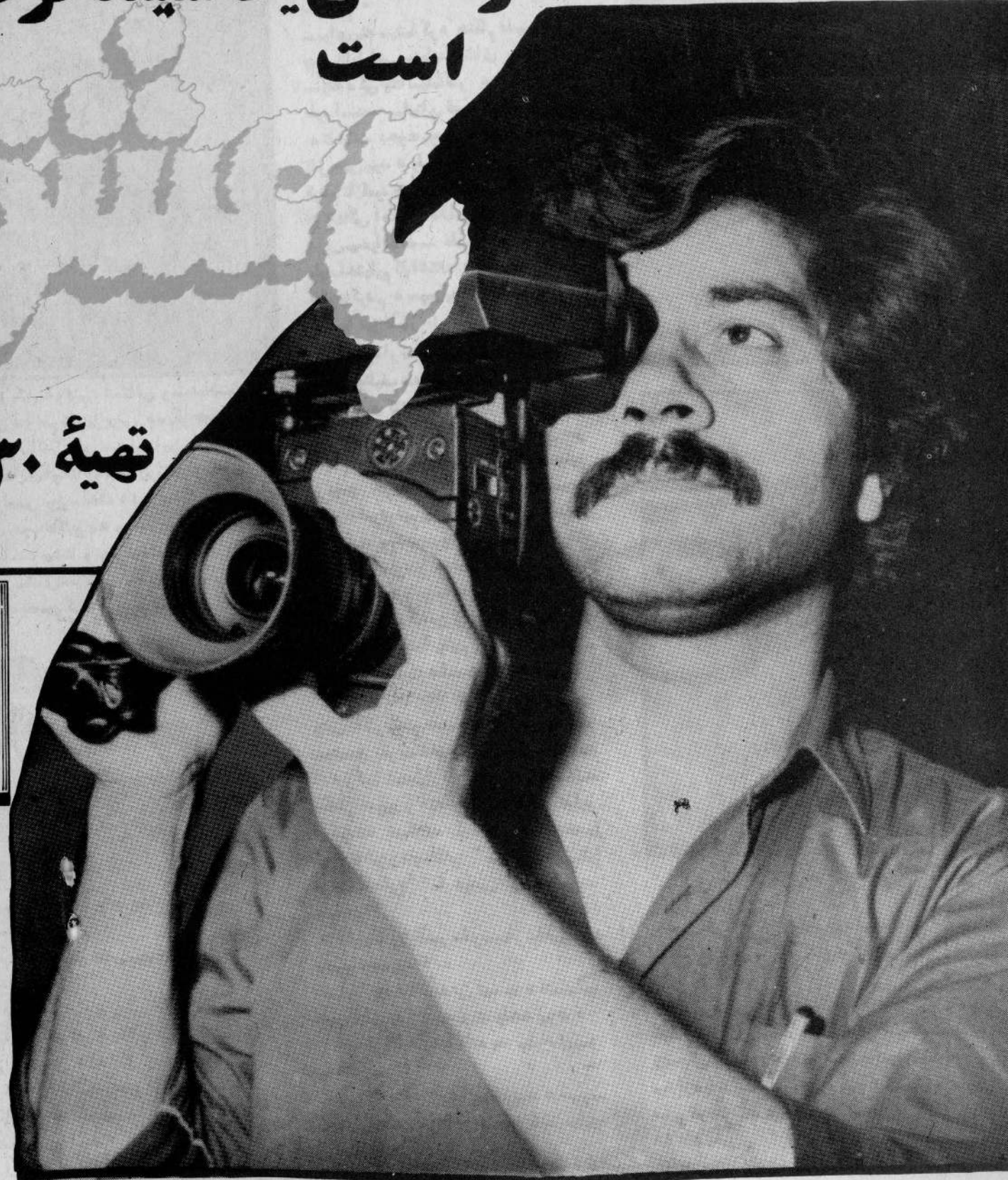
« هراس از چي و از چي كسي ؟  
 - هراس از نقد و انتقاد .  
 - آيا گاهي فلم هاي شما نقد شده اند ؟  
 - براي نخستين مرتبه فلم هنري " به -  
 سوي لانه " كه پس از اعلان نشر حاله  
 ملي تهيه كرده بودم از طرف برخي از -  
 سينما گران و منتقدين مانقد شد ه هر  
 چند كه كسي ها واكاستي هاي آن را  
 به رخم ميگفديدند ه من نهايت خوشي  
 و راضي بودم ه زيرا به نظر من نقد در  
 سينما و ديگر كارهاي هنري ه يگانه راه  
 بهر رين رفتن است و كسي ها و كس هاست .  
 « عبادر آغاز صحبت خوش گفتميد  
 كه با داشتن علاقه و اندیشه بي ه بيه  
 سينما آيد يد و ميگوشيد كارهاي شريفش  
 رايه انجام بپرسانيد در حاليكه گروهسي  
 ميگويند در سينماي ما اصلا حقيقتي  
 وجود ندارد يعني كه كار شمر به منظور  
 بهبود فلمسازي صورت نميگردد ؟  
 - اندیشه ه خودشان بيجاد كراست  
 من با اطمينان گفته ميتوانم كساني كه  
 در سينماي ما وجود دارند با درك رضا-  
 لت خوشي در قبال سينماي ما ميدانيدند ه  
 اين سينما گران ما بار سالندين كه دار-  
 ند ه با آرزوي ندي تلاش مينمايند تا يك  
 سينماي بهالمتيك و واقعي را در كشور  
 ميان آورده و آن را هويت ببخشند .  
 « آيا واقعت دارد كه در سينماي ما بهتر  
 به واسطه وسيله اعتبار قابل بهبود ه تا  
 به استعداد ؟  
 - نه ه به هيچ صورت واقعت ندارد  
 شما ميدانيد رختي كه فلنماه نوشته مهفود  
 تهيب و كركتر ها در آن بر جسته و نشر بيه  
 موشود امكان ندارد . آن تهيب كه در -  
 فلنماه تشريح شده ه آن را تفهيم داده  
 و به كسي كه عقده دارد و ميگهد ؟  
 فلان كارگردان به من نقش نيه همد  
 نقش داده شود در عين صورت من فكر ميكنم  
 بايد از فلنماه نيهس دو باره خواسته  
 شود تا تهيب ه يا كركتر را دوباره تفهيم  
 بدهد .  
 كارگر دانان ما چون انجنير لطيف  
 سعيد اوركزي ه فقير نيه ه جوانفيسر  
 حيدري ه واحد نظري ه شيان ه عميل  
 و ديگران همه شان آرزو مند اين استند كه  
 در پهلوي ساير هنر پيشه هاي كه بيه  
 كشورهاي خارجي حتى از هنر پيشههاي  
 كشور هاي جهت بازی در فلم دعوت  
 بعمل مي آيد ه ولي درين جا هيچ كه  
 يك هنر پيشه نام كشيده ه بعد موقوع  
 است كه در هر فلم براي نقش داده -  
 شود و اين را ميدانند كه آياتهب و كركترش  
 مطابق به همه فلنماه ها ميباشد يانه  
 رختي براي نقش داده نشود ه آن وقت  
 خود تان ميدانيد . . . .  
 « محصولات سينماي ما از نظر نفسي  
 چي را كه بايد باشد ؟  
 - چون سينماي ما يك سينماي چي  
 و بهالمتيك است نه سينماي -  
 تجارتي ه لذا با شناخت از جامعه فلم  
 ها تهيه مهفود .  
 « ما فلم هاي بسيار خوب داريم ه ولي  
 هر كدام آن ها چرا صرف يك بار نشر  
 مهفود آيا نميگردد كه به چاي فلم هاي  
 خارجي ساخته هاي كشور خود را بپهنم ؟  
 - به پاسخ اين پرسش تان بايد بگويم



# عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



## تهیه ۳۰ فلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.  
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د مالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھویتی دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.  
چرا؟  
زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره مین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هرایس - محمد من و آنان را واداشت تا هیتی تمین گردد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید

مستانم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.  
کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟

در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلیسی و راپورتاژها را فلمبر داری میکردیم.  
اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟  
در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم فلمهای دیگری چون "شکوه پیریزی، احساس راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

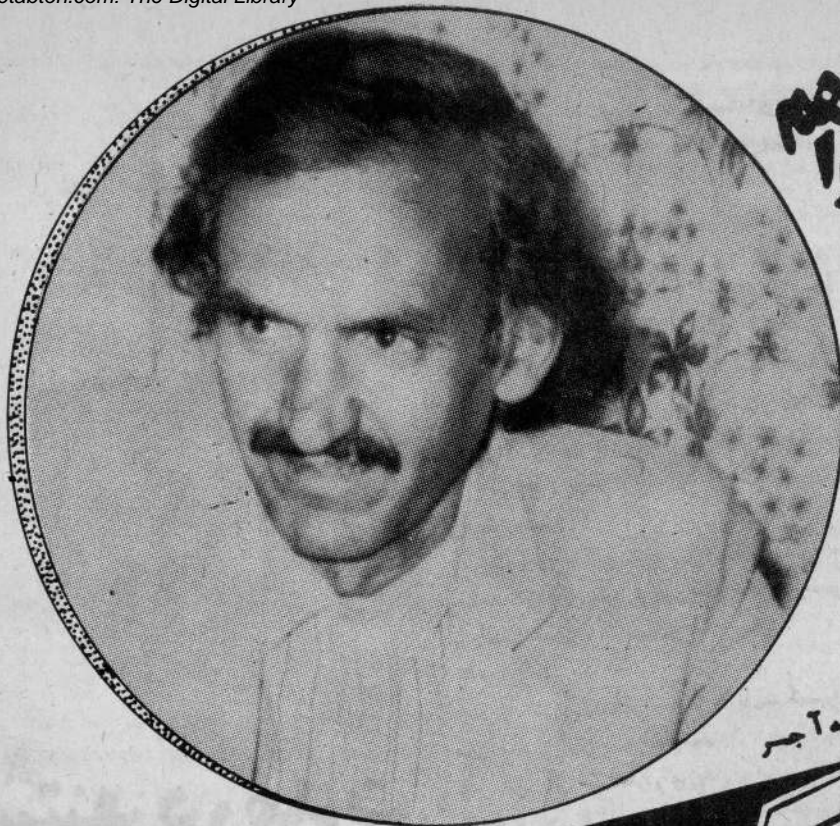


در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به دست نشر سپرده ام.  
چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟  
میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندارم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.  
و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره مین باشد و پیا فلنامه نویسی باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.  
لطفاً ورق بگردانید

و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و ولسی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پیا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیقی فیض الدین فرخ و "ودیکران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های کوتا کونی ثبت میکردم که دوست

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن آهنگی که خود رسیده علا - قه به هنر سینما راد و خودش احساس من کرد و همان گونه که امروز اطفال او - قه مند این هنرند.  
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و ولسی او را سخت مصروف میباشم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی هستند.  
عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه





# مجید سیند : میخوام سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

## سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در ستدیوهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگیریم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟  
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد، شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزوم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟  
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستبایی و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استادم بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟  
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟  
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود، در حالی که یک سه تار نواز زنده

بقوه در صفحه (۹۱)



# چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنری اخلاقو لړل ضروری دی

مرکه کورنۍ د لهرم



## حاجی چمن د لوی هنری کورنۍ چمن

کله یی چی گوتی طبلې ته ورژدی شی یوه دنیاخوښی اوافسون نضا پکه کړي . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي لاندي راوولی په رشتیا دده لاسونه خوږمه دا احساساتو پارونکی با ارزښته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشه د بسلرلی د چمن په خیر شین اوځند ان - لیدل کینر . د موسیقی په ریاست کسی مخامخ کینم . د لندن روښنه وروسته د مرکې بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره حاضر سزی . د داسی په خبرو پیل کوو : - کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو همیشه خوږ اوځند ان یاست . آیا د هنر د ساحی څخه . . . د داسی حال کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما خبره بری کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼ دې چی د هنر ضروری اوږه اخلاق ولري . نوځکه همیشه چی زما پښه محفل اولاسمی طبلې ته ور ژدی شی هرڅومره غم چی می په زړه کی وي غټه گټه بری کینم او په ځند اوځن -

بسی خلکوته خپل هنر وراندي کیم . - تاسی څه وخت د موسیقی نړی ته گام کینود ، د پوڅه ځنډ نه وروسته وای :

- ځلویښت کاله دمخه هغه وخت چی لا وړوکی وم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې هنري کورنۍ کی زبیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزولسه .

هغوی نه یواځی زه بلکه د پوزنات شاگردان روزلی دي . تره می هنري

ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله کی وم او دمخه په ډله کی په اصطلاح

ښه (( پوڅ )) شوم . او وروسته می په نورو ډلو کی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چی د د پیری

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځی سید علم اوعلامحمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نوما په یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل پروگرام به موثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله بخان بهرته جلال آباد ته رسولو ؟

- موز په جلال آباد اوخواوشا سیمو کی د پیر محبوبیت د رلود . لهر و لهر سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پښتو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کید لو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت به یو واده لاځمت نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کی خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کیده .

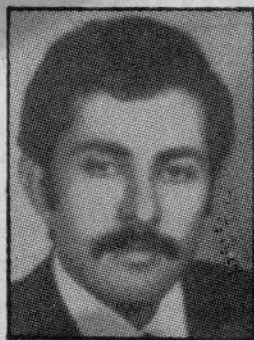
- نو ایاستاسی د دې وضعیت په وړاندي ستاسی میروم عکس العمل نه

ښود .

پای په ( ۱۳ ) څخ کی



# د باقبريال دوه شعرونه



## کلونه لور زمانونه

خو شپې د انتظار اوز د کلونه  
د راتلوته د هغې سترگی به لاره  
راسره د نا اشنا هوس خيالونه  
اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنېدی  
اند او ژوند می دستپو ترانه وه  
ما لمبه کره د پوی به سر روئانه  
نژدی شوی د وصال خوزه شپه وه

سرومنگولو د بیلتون پرده کره لری  
رابنکاره د هوسونو شاه زادگی شپه  
او د مینې د تاوده بستر د پاره  
ساره نیولی خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د کلونوسره فنجه وه  
به سینه چی بی گلپانی رنگینه شی  
ولولیزه بی د هطرو خوشبوی و ی  
هر نظری بی د بنگلا و نذرانه شی

د اوریل بی زانگیدل تاو کړی ولونه  
اوسکایی نخیده به انگورکی  
تول بی فوز شومه د مینې انگازو ته  
د وری نیچکی زسی به نغموکی

د هغې د سپینې خولی له بنگولو  
د سرو شونډو د شرابو خه مستی وه  
د بدن به مرفلنپو اندامو پی  
زیاتید ونکی د پانی هوس گرسی وه

له وریمنی دوشالی چی را وتله  
د سپینې تلکی گلان بی به نخاورو  
لکه پینه به خولوکی لور به پویه  
خه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوز می خوره وړه شوه  
لویدی د عوانی مسته جذب وه  
اوله گرمو او سیلو پی بنکاریدله  
تلوسه بی بارونکی ولولسه وه

د شپه هغه بهیر برلسی و و  
چی د مستی قوتی وسپړل کلونه  
دلته ستورو ته د وخت له سترگو لری  
خه د ناز به خوب ویده وو ارمانونه

## سو د رخنه

تاته هوسیزم د نا هیلې تر سره شنه  
شپه خومره اوز د شوه د سبا سترگی راپره شه  
ستا په ایینه کی زه د خپلی سوز می مخ ویس  
خدایو واسمانی بیغلی زما په حال خبره شه  
زه د زړه له وینو رنگومه د شفق لمر  
ته به تر مو او بنگو پوی بله تر سحره شه  
زه به د لاله به شان بنکاره سوي د افونه کر  
ته سهارنی زمی چلنزه ترد لهره شه  
خه شوه هغه خه شوه د خندا او خوشالو ناوی  
د پروخوید لم یو عمل بیامی تر نظره شه  
مینې د رواری شه له بنگو رنگینه سوره  
گل کره د فزل قوتی ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۱۹۸۹ برلین  
باقی بریال

## غیرت کيف

ببین این بید من انسانه میگویند  
فسانه از بلا یی گویند ویرانه میگویند  
او میگویند :  
که در تمام و شب تاریک  
سیاه لاش خوار د یو  
جهان راقیضه میدان  
و هر که شب بدون آید  
برویش حمله می آرد  
اگر شب را گذر خواهی  
دعای بایدت بر لب  
چراغی بایدت بر کف  
سلاحی بایدت در دست  
وزاهی بایدت آزاد  
چه گویی تو؟  
چه بند آری؟  
مگر این مؤذنت بیست  
پتیا راست میگویند

اسد الله ((ولوالجی))

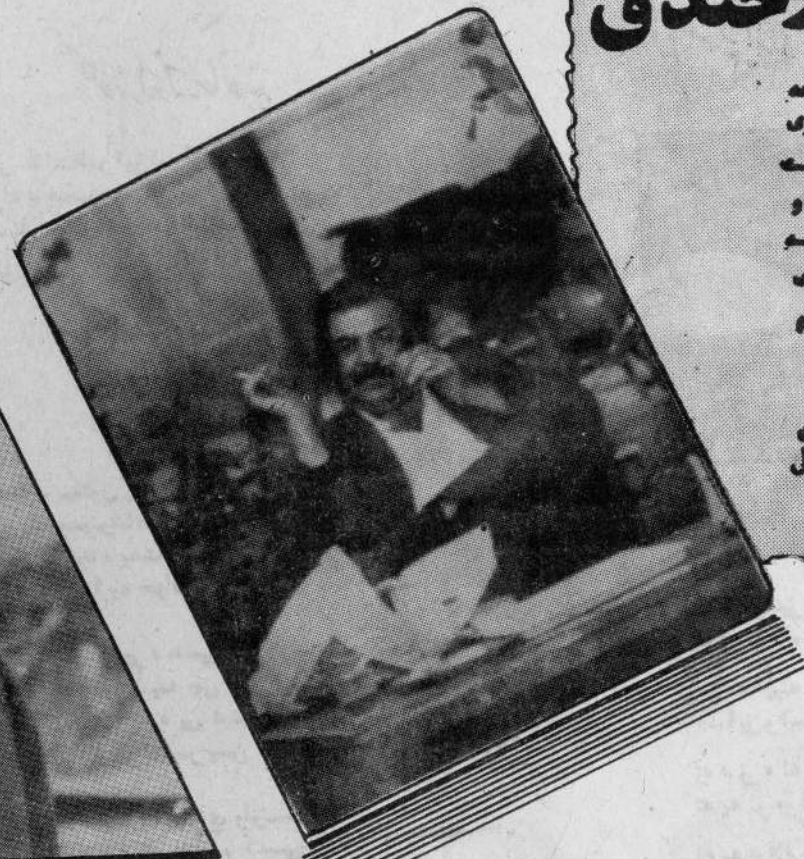
## شماره سوز

برستو آمد و پوی رسیدت آرد کرد  
بهار رهگذرت را شگونه باران کرد  
بشارت گل سوزی خجسته باد چو گشت  
که میبرد ز سفر نازنین صحرا کرد  
به راه آمدت گل نقش پای تو برورد  
که فصل وصل خدا همچو گل باد آورد  
ترا رساند خدا دگر دست ها گل زرد  
خوش آمدی بر نشان باد خاطر بند  
به کوهان سیدار نقش باد وارده درد  
به سینه تاه بود نقش باد بند بر  
هنوز تازه بود آتش مهران بند بر  
مرا به گرمی آتش مهران بند بر  
که گشت سینه ام آرزو بیخوابی کرد  
بیا بیا که تو می شاهنورد دیوانم !  
مردم که تو می در نگاه (حامد) مرد !  
عبدالمسیح حامد



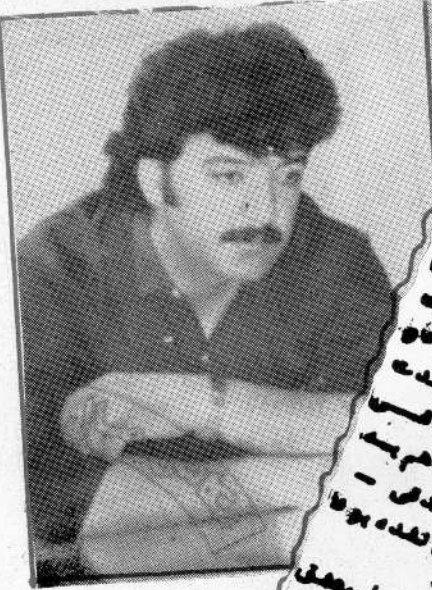
# اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه  
 فوجی در حرکت بود در فضا با شکل سواری  
 در مقابلش ظاهر شد که با سرعت  
 به سوی آمد در پیوردست و پاچه فضا و  
 به به جای برك موتراکسلیتروموتراهرم  
 فضاظر به با دناپسکل را به فاصله دوری  
 پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو  
 خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز  
 بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود  
 راه خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا  
 فسوق خندق شده بود که به شکل  
 تا خانه رخت .



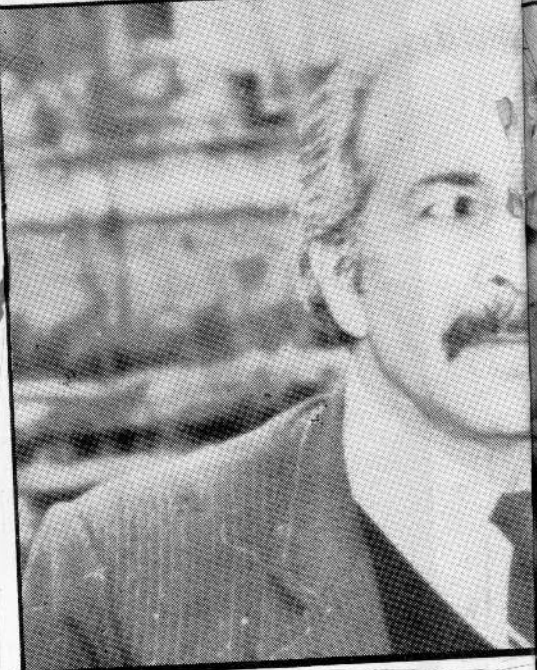
موتورخانه مذکور

# چهار کتاب چهار خبر



## عاقبت در راه بودی و در راه بودی

نعمت آرزو هنر پیشه علم های اندامانی  
 با همه بهشتانند او که در فم سینهایی  
 حاسه عشق با ساره نقش بسا زنی  
 کوی آوازه عشق و دلدادگی این عشق  
 هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به فدای  
 قوت کوفت و طور یک در اندک مدتی  
 آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم  
 پای مغز نامزدی نداشتند . مدتی  
 درازی از نامزدی مان سوری نشدند بود  
 که به زودی ازدواج کردند .  
 واقعه در آنانی که در فرجام اندامی  
 نفس سینهایی همه با به حیرت اندامی  
 مانعت تقرب بازی کردی ساره فارغی  
 های بعدی سینهایی از طرف فرسوس  
 نعمت آرزو بزرگ نماد و بر کار هنر  
 را به اندوه بزرگ نماد و بر کار هنر  
 سحر خط بخلا کمانی .



## عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه  
 مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید  
 لویز بین را محاصره کرده بودند همه  
 ر زهر زنی تمهید پنهان شده بود  
 ظهوردا گاهی این سوگامی آن سنو  
 مدوید تا مگر پشک را کبر نماید ه ایسا  
 کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل  
 و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم  
 در آن نقش داشت ه اما مداند که آخر  
 چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های  
 پشک و کلچه و با وجود سرا پاکتف و  
 ساه و چرکین .  
 حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما  
 بهنامه مروس خارجی رخ داد و همه  
 را خسته و اندوهگین ساخت . مروس  
 خارجه می که با زنده گی افغانی میکانسه  
 بود و پشک همراش زنده گی میکرد . . .

## حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار د هلیز ایستاد  
 را به تلو یون را به هلیز ایستاد  
 زنده گی هنر خود برای خواننده گل  
 مجله فیه که . تا این که او را فارغ  
 منزل اول تعمیر تلو یونیون با زست و محال  
 دگرگون در حالی که دوستاش گسرد  
 بقیه در صفحه ۹۴

## شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد



سید مهدی الله که هنر و ستایش او را بنام  
 شیرین گل برسوز بهشتانند در  
 حادثه که در این روزها خساره بسوز  
 اقتصادی را به خاطر مروس و آرماتین تهر  
 لداورند ، آوردن مروس به خانه بود  
 که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان  
 قرض کرد تا پیش نامیل مروس و سیال و  
 شیک کم نماید و منتقل شدن این قرض دوام  
 و مصرف کلان مروس چندی منتهیانه که  
 شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی  
 و هادی مروس را به خانه می آورد و آنجا  
 دارد تا مروس واقعا چون به خفسر می  
 که سال های سال به امید مروس با او  
 مونس سپریان و سا زنده زنده گی مشترک  
 باقیست .



البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا  
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasiji

Sonu Wallia  
Photograph: Mukesh Panchal



# زنگنه و فانی

نسخه چاپی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -  
براشتر است. بنک میگوید: من از آن -  
دایرکتور هانیسم که هنرمند را آزاد بگذارم  
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم  
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای  
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده  
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد  
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...  
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس  
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس  
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه  
ببختد - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا  
مراسم آشوک امرت را بفرگردد، بالایی  
ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا  
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این  
شات را انجام دهد و حتی دستوری میدهد  
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد -  
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،  
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به  
دستور گرفته هیروین هاتفریبم هم...))  
برم بهاری به شکایت هایش از سری -  
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام  
اشوک را از زیننه شنیدم، صرف در همین  
مورد فکر میکردم و اصلاح دیگر نفع میدم که او  
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی  
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟  
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در  
جهان تا اخیر را میماند؟ آنهم اسرار  
یک هیروین؟ از مد هیولا تا نرگس،  
از هیپامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -  
موسس تا سری دیوی.  
از سال ها به اینسو سرتاسر هندی ازین آهنگ  
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب  
پیار کیا تو درنا کیا)) وقتی عاشق شدی  
دیگر هراس برای چی...))

بقیه در صفحه ۹۴



است. برادر من آشوک امرت را که هنرمند  
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم  
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز  
برایش جواب مثبت داده است.  
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به  
خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -  
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس  
چشمان خود دیدم که...  
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم  
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات  
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین  
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به  
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))  
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید  
صدایم کرد: ((امریش! امریش! بس  
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان  
آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشبه شناخته شده  
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس  
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند  
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در  
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به  
باد فراموشی داده است.  
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت  
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -  
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا  
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -  
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:  
هیروین درجه اول هند چطور است؟  
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست  
برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم و -  
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:  
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که  
سری دیوی این موضوع را بنحان کرده



# نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیان



✦ غذای دلخواه ،  
- محصولات دریایی جنسیت که به آن  
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم  
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،  
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به  
راحتی صرف نمایم .  
✦ صریحاً دلخواه :  
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد  
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد  
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .  
✦ رستوران دلخواه :  
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه  
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه  
میشود .  
✦ موتردلخواه :  
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،  
بقیه در صفحه ( ۹۴ )

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -  
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب  
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،  
خود را در ساری بیشتر راه به احساس  
مینمایم . دیگر در همه حالات ، بادام  
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ  
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،  
- برای من ، دوست داشتنی ترین  
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن  
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .  
✦ لباس دلخواه :  
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش  
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

# تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با  
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-  
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش  
بود که شیرازه خانواد را به فرزند بزرگ تهدید  
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه  
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و  
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای  
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-  
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .  
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز  
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر  
مسوولانه ، روی آوردن سنجل به مساو  
سخره و دواهای نشه آور است . او  
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد  
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار  
( Ran-X20 ) را نیز مورد آزمایش قرار  
بقیه در صفحه ( ۹۴ )

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب  
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان  
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام  
درست است که سنجی دت مرد بیسند  
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته  
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از  
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده  
است ؟  
درین موارد دکتر سی . آر . امرکشن -  
داکتر خانواد گن فامیل ( دت ) پاسخ  
میدهند :  
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من  
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کنگنه  
سنجی دت از همان کودکی به نظم یک  
موجود پر ابهاماتیک جلوه میکرد . اما چسی  
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش  
داشت ؟ او در خانواد ، بسیار مرنده از





الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .  
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -  
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آدرس دقیق هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .  
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود برآه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .  
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .  
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .  
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و تیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :  
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .  
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آدرس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه میدید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آدرس دقیقش را به من بدهد ؟  
 تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



راهنمای خواننده  
 ترجمه و ف. ف.





چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل سال پدیده است. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زگردد نش بسته بود و با هایش لافرمی نمود الیزابت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل پهاپند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایتان گفت: خانم، آیا دلتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیزابت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر وزمانه د یگری قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثنیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، پرده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش را هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و وی سعی میکرد که روشش را از حرارت آتش دور نگاهدارد.

آقای ایتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد. الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیزابت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتایب آمده باشد. این مردم عجیبی نمی هابوند؟ آیا آنها درام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایتان به الیزابت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تجوی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ ( بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیزابت را پائیدند. باها ( با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم ( نترس این خانم جوان خانم دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیزابت برگشت:

ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیابیم. الیزابت از او تشکر کرد و در حالیکه (( به سلامتی شما )) میگفت آرنوشید.

خانم ایتان چشم هایش را بست و آقای ایتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار چیزی که ما امید انیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعاً در عصر ملکه ویکتوریا زنده میگردند.

الیزابت پرسید:

الیزابت پرسید: آیا در همین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایتان نیز مانند زیش ترسیده بود: آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایتان با چهره رنگ بریده و دست های لیزان پرده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیزابت احساسی نا آرامی میکرد. آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و بلا یترش آنرا آتش زد. خانم ایتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسپ و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشنتر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود. او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسواز دهن ریشنی خود خارج میکند این آدم واقعاً از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود.

مرد بازویش را بد و زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری پگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو ( برو ( توجه هستی ( از کجا آمده ای ( بخاطر خدا، برو ( و ما را آرام بگذار.)

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیزابت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی - اتفاق نیافتاده باشد. پرده گنک هنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزها هاجوا میکرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزنی حمام میکردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیزابت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیزابت در حالیکه دستهایش را بلند یک آتش میگرفت گفت:

او بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه ( ۸۷ )



# واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایط مساعد واي او د ناسمدي خپهري مې پر مخ به خوږې مابه لا پوري نې فزلی هیواد والوته وړاندي کړي واي . خوږې د اخی اخیال وینم نوزره مې ماته نسې مثلا د درو وروموترونه به نه ویاوهنر به مې هم د هنر په خوږه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یواځې د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږې کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانیې به د هنروي وي . زما د پورش کاله کنیزې چې هنرمند مې ولی تراوسه مې گډه په شاده نه د لته اوسپا هلته ، همدارو مې د لته کډه وکړه . خدای خبر چې دې کورکې به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوږې د اخی وي . زه پکې خوږې مې .

تاسې به خپل ژوند کې څه هیله لري ؟

هغه هیله چې ټول افغانان مې لري . فوارم په هیواد کې سوله او آرامی راشی . چې د سولې ترسپوري لاسدي هر څوک خپل ژوند او روزگار په ښه شا پر مخ بوسی . فوارم اولاد مې نیک او صالح لوي شې اولوې تحصیلات ولري . خوتولنی ته ښه خدمت وکړي . هیله مې م هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکتل شی . او همدارنگه امید واره مې کله چې د کال هنرمند ټاکل کړي انتخابه د کابل په سطح نه بلکه نظر فوخته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسی استاد اوله خوږه باید تایید هم شی . نه دا چې د کابل پلعه ته مې نیولې او چک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوښي دي . د دې پوښتنې په اړه د ورسره مې سند پښتې په موسکاکي وویل :

گوره د دې پوښتنې په جواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پسی ښه خصوصې ټول وایم چې نوشته پسی نه کړي . په هیواد کې مې استاد اولاد او یوب او په باند نیوهنرمند انوکې مې د فلام علی سندرې چې د فنل شاهنشاه دي . پوري خوښي دي .

تاسې خوښومان لري . ایا کوم اولاد موخواري چې تاسې فوندي هنرمند شې ؟

زه درې زمان او درې لورگانی لرم . اولاد مې وروکې دې مشر زوي مې د پارلس کلن دي چې د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چې د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشوایا به ورته د هنرمند کید اجازه ورکړم .

ستاسې سند روت د اښکلی ښکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

استاد اول میرچې ژوندې واکتیرا هغه جوړ ول اود هغه تر مړینې وروسته زه خپله خپلو سند روت کمپوز جوړوم .

ستاسې ټولې سندرې لکه لویې ، چاربتی ، پکې ، سروکی اود استا څخه وړ دي مگر فنل موبیل خوند او کیف لري او تاسې پکې پوري ترگوتسو کړي . تاسې په دې هکله څه وایاستا ؟

که څوک د فنل په ماهیت وپوهیږي نو واقعا فنل پورې خوند وړ اړه زره پوري ټول دي . او باید زیاته کړم . د ښه فنل وړاندي کول هماغسې ریاضه

## په لار کې د موسی ویشی

نو استاد به ښه وهل او پبول را کړل . خو چې مې راباندې درسته زده کړل . خو مړه سندرې به راد پواتلونسو . کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایم :

تر دې سو پوري به راد پواولسې یا د وولس سندرې په تلویزیون کې لرم . ستاقلې له سند رو سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسې د ورو مړه کسې سندرې په تلویزیون کې لېسنگه کړي دي ؟

زما زړه هم فواري چې زیاتې سندرې ثبت اولېسنگه کړم . ولی موز ته څوک اوري . او ځنی وخت مې لا سند روتنه ژاري . په هیواد کې څومره ارزښت ورته قایل شول ؟ کله چې مې شوه قبر بحاي مې نه پیدا کیده ماله خپل جیبه بیسی ورکړي او د قبر بحاي مې ورته را ونیوه . زما اود هغه اړیکې د شاگردې او استادې نه وتلسې وي هغه زموز د کورنۍ د فري حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما د خلوتښته زړه روپو خیرا مې ورسې وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد مې د هغه سره څه وکړل فیله دي چې د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته مې صرف لاس زړه ورسې د قبر په سر را کړي . استاد د درد اخله دي . میرمن مې چې کله د پو کلو کولونه ستومان مې نو چنگه را سره کوي او وایم ته له چانه کم پسی برون هنرمند شولې د کور او ژوند خاوند دي . تاته په د ورو وخت کې یو کور د رونه رسید پرېز ده د اهنر پرېز ده .

## نعمت الله

# ما په لار کې د موسی



## هنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحر م

اقتصادې مرسته راسره وشې اخر سره لپه بچیان لرم . د بلی خوا پوساست د اند پواالاتو سره مې فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکې لرم . هنر زما د ژوند مقصد دي . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چې تر مرگه به ژوندې وي . اخر هغو څوک څه د بولی په سر په اسانۍ نه دي زده کړي چې داسې په اسانه به ورسره خدای پامانی کسې مایدي لارکې پروهل خوړلی .

خدای دي خپروکې د لطف مویه حق کې د اوريدونکوله خواشوي کسه د کورنۍ له طرفه .

استاد اول میر پوکوښې کاوه چې په صحیح شکل موسی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چې څنگه خپل اواز د ( سا . ري . که . مه . په . ده . نی . سا ) یا سرگ سره میلاو کړم . اودا تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کې د څو ساعتوله پاره کاوه او که مې فلت کسې د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شې نونه نشريزي . زه دا عادت نه لرم چې زاري او نواتي وکړم چې خپري زما سند ري تشکر کړي . هنر هنر د پوړیا پد قدری وشې . که د زاري ښه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزښت له لاسه ورکوي . همدارومې خلور سندرې په راد پوکسې ثبت کړي چې شعری استاد حمزه اوبنه کمپوز هم لري ولی نه مې نشروي . استاد اول میر چې جهاني شعرت لري . سند ري مې په بهرکې خلک په مینه میده

لرونکی سند رفاري نعمت الله دي چې په خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوريدونکو روح تخلوي اوله مانه مې بیخوده کوي . کله چې له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم په لومړي سرکې مې فکروکسې چې گوندې بحاي مې فلت کړې لکه په کوچه کې گڼونه پراته وروخته پري نا ست اوچاي مې خښ . په لومړي کوچه تر نظره تیره کړه هلته په یوې گونې کسې پوښتو د کالو گڼد لوماشین چې تر څنگ مې نعمت الله ناست و زما پام هغاته وراوه اوداسې موه خبره ویل وکړ :

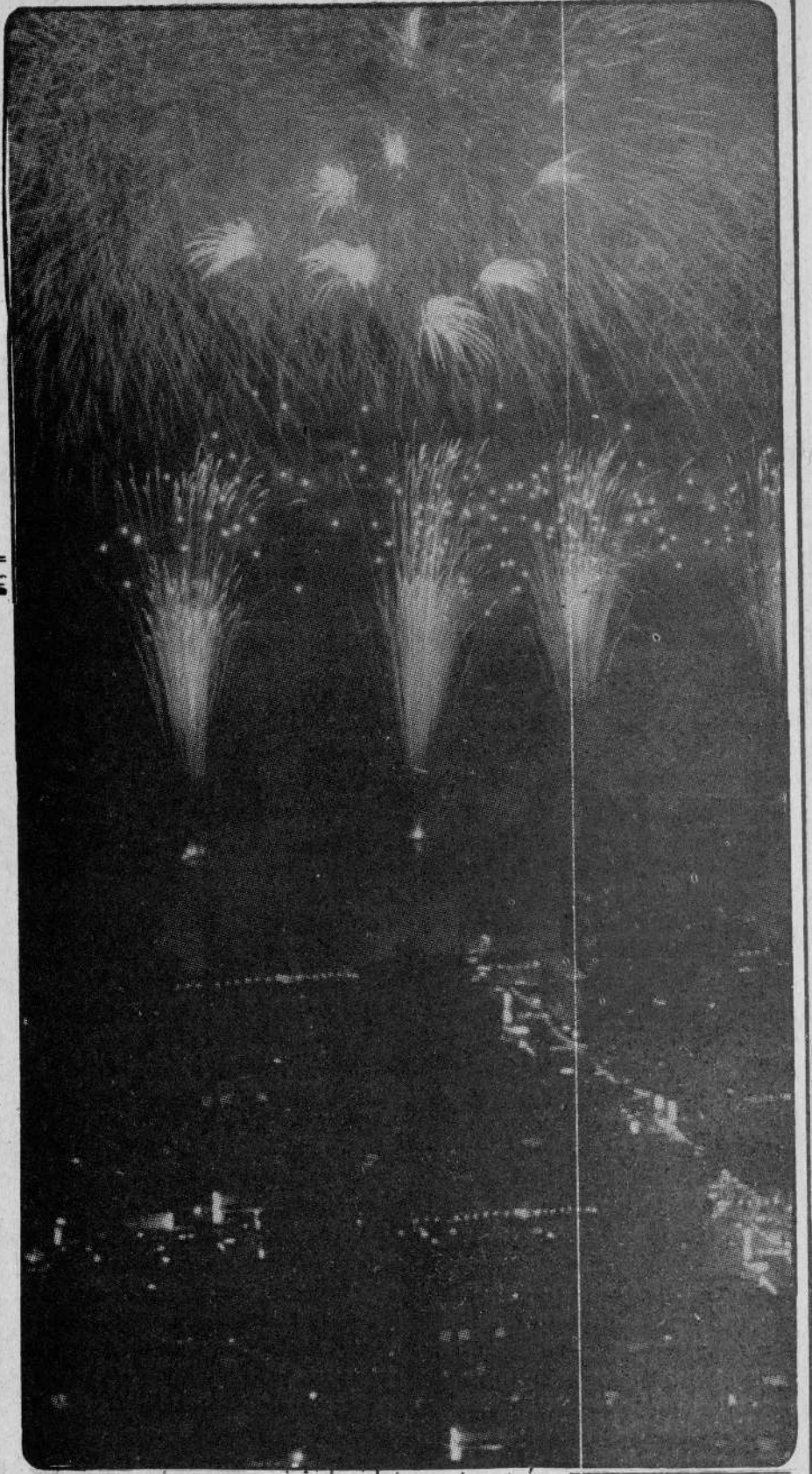
ماچیت وهه چې ولی مې ونکړ ایشو تاسې په راد پویاد موسی په ریاست کې وینم خواوس پوه شوم . لکه چې په گڼو لویسی اودا د اند پواالاتو مجلسونه اومرکې تاسې نمان ته راپولی او هنر ته مود ورو پام نشته .

تاسې بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادي . اوکله کله د بیگاري په وخت کې رامنځ خوله یو پلوه

د پښتنې تنگه ټکور خوږ ژمسی سند رفاري اوبنه فنل بول سند رفاري په لته د موسی له ریاست څخه د گڼو لو د ادکان په لور رهې شوم . که څه هم چې د دې سند رفاري سندرې په تلویزیون کې کمی لیدل کړي خو بیا هم له سند ورسره مې چې په ښکلی اوموزون فنر کې د نازک خیال شعر اوبنه کمپوز سره همغاري دي . د پرخلک اشنادي او خوند تري اخلی . د جاخبره موسی دده په خټه کې اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه مې د خپل زړه په تلکې موسی ته بحاي ورکړي دي . د پلا د د وولس کالو چې له موسی سره مینسې دي ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی اومرحوم استاد اول میر ته د شاگردې زنگون ولگوي . د یو کال په ترڅ کې استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې مې راد پوته وروپیانده هوکې . د پښتو د اکره اوسابقه



# سپه پوری تواریخ



شبه ولی توره وی . یا شبیه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتنی دی . او داچی عوواب بی مشکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کسی (د تولود عقید و سخا - لفه عقیده ) نجم بری ایپنی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نو خیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتنه وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی له لمر لوید و وروسته آسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گویمان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتنه وی . بلکه د لومنی محل له پاره شمرورته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسبی یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال آسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشپی گریمید وله پاره د ستورو ریایی دیوه لزه وی)) . داسه ده چی بوینتنی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بنه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یو خنگل به فکر کی وینیس . به دی توگه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه  
د محمد ایوب اعظمی یتنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه خنگله کسی د گریمید ونکی سری د لیدنی افقد ونو به د ونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په آسمان کی د اگن ستوری د یوه خنگله سره ورته وگنوجی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی آسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د آسمان زموینز د لمر د سطحی د ریایی به اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی آسمان د خنگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستییو ختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتوسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتنه رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریایی یوه ددی باراد وکسرو لومنی بیونکی و .

هغه دیوه لیک به ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی به دی اعتراف کری دی چی دلس زور و خخه زیات د لیدلو و ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . اومونز نه نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د آسمان د گنبدی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی )) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د آسمان چی به نه تمامید ونکی جهان کی د تل یاتی روینانی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب یو ژر - اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصار د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیر ژر هغه باراد کسی بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو یوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولنسی (روپال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخپله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینانی دیوه کمزوری ده او به سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیموین چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه بوهه چی نن مونی ترلاسه کری داسی رابسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خپور شوی نور د لیدلو وړ نه وی نومونز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوی لوی دلی له خوا دیوه روینانی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری بیژند ونکی د (جان فلیپ لومس) به نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د وړ انگوه کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو دلیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونی نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری وینو - دغه فزیکوه که خه هم د مسره فتیگام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کسی مسالی ته پیی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید و نه صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی



# معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

# از اینجا

## راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



# کیلوگرام صدساله

کمسیون

## مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کنگرس ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطی سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک توفا ن با شده ، شور می خورد .



## مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب  
افریقان باد به چشم میخورد ، از جمله  
خطرناکترین مارهاي این قاره است  
این کبوا بحد ازان که عضلات خود را  
خورد کرد از دهاه خود از طریق  
سوراخ دندان هاي خوش زهر را  
پاش میکند . و موما چشم هاي انسان  
را مورد هدف قرار میدهد ، زهر  
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش  
میشود و تصادم زهرمانه چشم سبب  
درد شدید حتی کور شدن انسان  
میکردد . باید یادآور شویم که این  
مار زهر خود را فقط در وقت دفاع  
از خوش پاش می دهد .



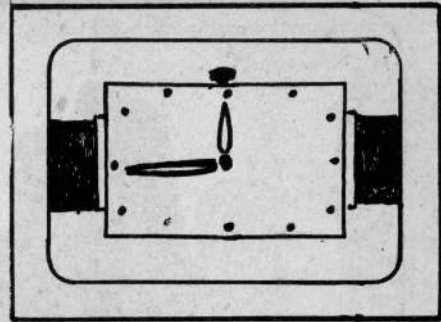
لندن بودند که میگفتند : لندی ها  
ازین به بعد درگادی هاي سرسبز  
شده ، نه بل در زیر چتری خود را  
بنهان خواهند کرد .



یک تبعه اوکرایین یک انجن برقی  
را ساخته که هشتصد م سر یک گوگرد  
است . کار منحصر به فرد نیکولا ی  
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا  
توری در موزم پرتی تخنیک مسکو به  
نمایش گذاشته شده است .

سهاد رستی از وسایل کاملاً مخصوص  
صمانند سامان آلات قطع که که  
از الماس ساخته شده و موجع به  
نازکی یک تار مو استفاده نمود ماسه  
او میگوید دشوارترین کار تنفس  
به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن  
در حکم توانایی برای این اشعای  
نفس و ظریف بود که قطعات خیلی  
ریز و کوچک را به هوا بلند میکرد .  
سهاد رستی تمهیدات آب پازی  
را پیش برد تا به اصطلاح نفس بخفته  
کند و حتی فهرمان آبازی شوروی هم  
شد .

سهاد رستی کوچکترین ساعت جهان  
را ساخته است که در رأس یک پروانه  
مطلا با نازکترین بال های شیشه یی  
جابه جا گردیده است . ده سال  
تمام در کار بود تا سهاد رستی بتواند  
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰  
میلیتر با هم وصل نماید ، قطعاتیکه  
از فولاد ساخته شده و به عقیده  
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال  
بدون درنگ کار کند .



## کوچکترین ساعت

## و از آنجا

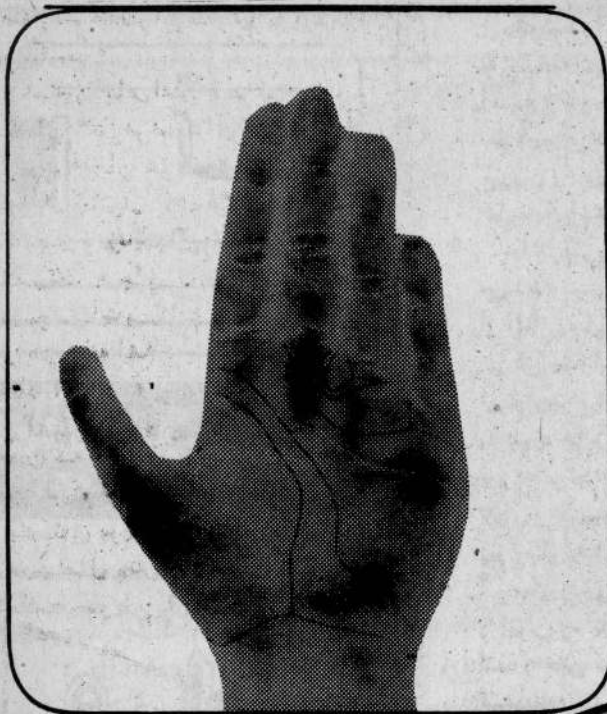
## پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در  
چین اختراع شد . البته برای جلوگیری  
از برزو آفتاب ، نه برای رفع ریش  
باران . برای اولین بار چتری پید  
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا  
کرد . یعنی در زمانیکه (جوناس) در  
هوای بارانی در لندن با چتری به  
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود  
ساخت . این عمل وی از خود  
طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله  
دشمنان این کاروی گادی رانها ی

## خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان  
شناسان سوئسی نشان داده است  
که خواب شبانه های می و چون کوتاهتر  
است و انسان در ماه های سپتامبر و  
اکتوبر خواب های طولانی میبیند .  
زن ها نسبت به مرد ها یک ساعت  
افزونتر استراحت مینمایند .





در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز

نقش پسر دارد .

# کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده صیقل و صبر از روی راکه بپوشید گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهی دید بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی راکه به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانستند .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - چسته وظیفه همان را بینی بر تشخیص حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کشفه ۸ هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیبتی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که شخصی و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایش



یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود  
 میرسد .  
 دستاوردهای اندوخته شده پسر  
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها  
 در مورد انسان ها محلالت نموده  
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه  
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها  
 کمک میکند . جای تمجب نیست که  
 این موضوعات بسیار مورد مند است .  
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران  
 ایجاد انسان و وجود داشته است  
 این اشکال از روی چین های انسانی  
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته  
 طبق دیگر کوبن نمیشود .  
 يك مثال مربوط به این مسأله :  
 چندین سال پیش اشکال کف دست  
 وانگفت صریان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان  
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند  
 شده اند .  
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر  
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف  
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-  
 سان حرفه بی این خطوط تعیین  
 کننده استعداد ها و بیماریها  
 سر نوشت و خیره است - نتایج خوب  
 بوده اند . ملاحظه شده است که  
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست  
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . يك  
 تعداد مردم معنی جا دوی را به  
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند  
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا  
 موجودیت چنین خط را در دست چپ  
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری  
 نیز وجود میدادند با عدد و طویبتال  
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک  
 خط مو رپ وجود میدادند با عدد  
 حالا دانستنشان به اشکال کف  
 دست بهاران را رای امرای رفته  
 کم عقلی و صرع " مورکی " و به پاسه  
 شکری " Psoriatics " و بهاران  
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و به  
 کرده اند " glaucoma " " لوط  
 فشار کوه صبح چشم " )  
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف  
 شناسی معاصر و انسان از اشکال  
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی  
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه  
 گلی چینیایی موجود است که مربوط به  
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در  
 این کوزه آثار گشت دست انسان -  
 طویبتال است که حقیقتاً با " راکو  
 رقت دا غتکه که این شکل اغیاره ها  
 در مصر قدیم و بابل - هنرا  
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمدالمعظم

از نگاه آنتروپولوژی ( پسر شناسی )  
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی  
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس  
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .  
 وجود این حدیثه در مورد صریان  
 بیشتر نظر به مردم حیفه صحته دارد .  
 در همین حال دست آورد های کفنا-  
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده  
 است که مردم مصر يك حالت بین الهمی  
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -  
 انگشتان آنها را با اروپایان جنوبی  
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف  
 دست شان ، صفات بر خورن آفریقایی  
 شان میدهد .  
 روشن است که اشکال کف دست  
 انسان فقط يك تلویح غیر کوبیای  
 طبیعت نیست و دانستنشان به این  
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -  
 سگال های آبیته مانند چین های  
 انسانیست . ممکن است این علاقه  
 برای کشیدن اسرار بهار بهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست  
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی  
 زنده با " همچنان بدی " رو به  
 خواهد شد ، مردمان شرق این  
 خط را در کف دست به نشانه  
 خوشبختی شناخته و موجودیت  
 آن را در هر دو کف دست به منزله  
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته  
 در آینده میدانند .  
 همچسک نمیدانند چرا چنین يك  
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه  
 شده است که این خط هم زمان با  
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes  
 يك مرض ارثیست یعنی " Mongolism  
 وجود میداشته باشد " بهاران منگو-  
 لزم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-  
 هند که چهره متکولیا این داغته  
 دارای چهره بین چشم های تار  
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت  
 میتواند نمونه های مختلفی داشته  
 باشد .  
 حالا کف دست شده است که آثار  
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه  
 از هم تفاوت است . مطابق به  
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط  
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون  
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و  
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر  
 از يك ملهارد گونه مختلف باشد  
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت  
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-  
 زد تا محرم را بباید . در حال های  
 اخیر و تشخیص صحت يك فرد از روی  
 بقیه در صفحه ( ۹۱ )





## پیروشات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز  
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای  
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وای  
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر پیروشی  
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وای بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرون

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از جیب دست او گرفت و به لرزشی کبکد

آن خود را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وای آوردم . . . . بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفشرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضیاع قلبی را

سپار کرد ه اختیار قاتلش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبی را . . . .

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد  
ترجمه میرحسین الدین پروین

# کلیمتین و چگو یز



کلمتین هسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کمرنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواهش به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواهش است ؟  
 - جذب زبانت مرا بخود ساخته است !  
 - کلمتین با تلخی گفت :  
 شما را مرد پرنهایتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پر تانرا در روز یا هام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلمتین راه سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلمتین با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکسها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلمتین را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بماند در اتاق خواهش مشروب بخورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلمتین را صدا میزد ه بلند شد .  
 چگو یز جواب داد :

من بیدارم کتم . خواب نمیره ...  
 برایتان لا صبرم بخاورم .

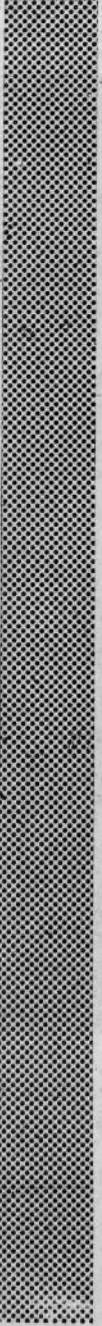
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .

- شب خوش .  
 آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت نفسی به راحتی کشیدند . کلمتین به روی یک - حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :  
 - لطفاً یک لحظه بیان تا مطمئن شوم که دیگر آزرده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .  
 کلمتین گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - تولید نموده ه روز یا های خوشم را اخلال کرده ه شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشی جلوه کردید ...  
 در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمد دارند ه به ویژه افراد در میان که مدتی زیادی را در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .  
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا شما میگوم که هیچکس به مشول شما به من دسترسی یافته ه .  
 - هیچوقت ... آخر من میخواهم با شما ازدواج کنم !  
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلمتین . رنگ چشمان ترادوست دارم ه شفاهت تن و بویها تانرا ...  
 - مقاصفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سردی از سزاه دور پارگویت با دختر یک میزبان من فروش ایداً اجازت ه ازدواج ندارد .  
 - اکنون من مصمم امیدوارستم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ایداً در مورد چنیم تصور نکند .  
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلس درنگها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اطمینان کود کانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .  
 - خوش بخواهید کلمتین .  
 - آره ه اکنون من نمیخواهم ...  
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- بتان ازدواج کنم حرف دل و روانم را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و بسم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبوبش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلمتین صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .  
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلمتین . سلامت باמיד .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلمتین و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صلی حرکت کرد . با آن که بسمار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .  
 باران نمیباید . اما آسان خاکی رنگ بود .  
 چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما جرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار ه همیشه با اوست و ایداً رهایش نمیکند .

پنانه هدایه فرماندار پولیس در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پارسی ه یک لاتری روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارگویت به همراهی برادرش پیری دی فابور توار از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قسه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به ( پیری جوان ) داشت . پیری از مهمانان بر یگوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :  
 - پیری در چنیم یک شام زبانه افتخار زبانه ه هواخور ی رفتی دارد .  
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فوکوه ه نایبند فرانس ه وقت فرین در روسی جاست . قوم دانسی که من چس قدر میل دارم پسش را ه ه هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و بسم خوشبختی را در صفترا - ه به خوش میتواند باز یابد .

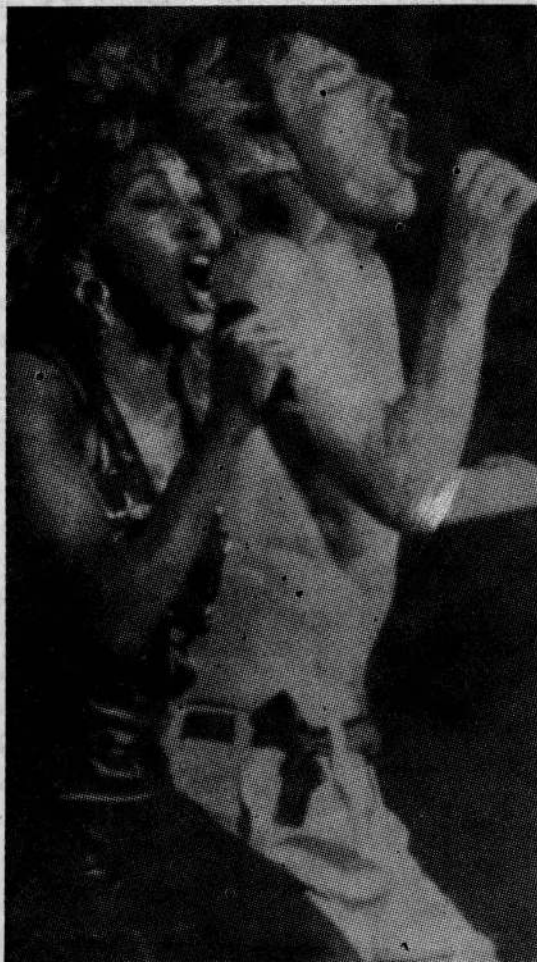
- چگو یز به شانه اش زد و گفت :  
 - فراموش نکن هرگاه در سانیت کپستوف ویا در جزیره ماردیننا در قمارخانه بی مثل این جا مصروف مشغولی شد جانس را از دست میدهی .

در ادامه دارد .



# از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل نمرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانمایش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.  
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهاش با تاج خروشن تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!  
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:  
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:  
شما به او علاقه دارید؟  
گفت:  
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:  
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟  
گفت:  
همه آهنگهایش را.

گفتم:  
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.  
گفت:  
همه آهنگهایش را دوست دارم.

ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، همین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:  
نمیدانم اما خوب میرقصند...  
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:  
اگر ما خود را با این فرهنگ میار

به او (دیسکو) میگویند، در هر جامحفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصند...  
آن جوان دیگری که بتلون کلابس باچه تنگ دارد؟

گفت:  
او برادر عروس است.  
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و امریکرد و سرودش عرق ریزان بود جمبر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل موقوفار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی



فوت زلمی پامخ موده



# حالا که پرسیدید پس بخوانید

نجلاسروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده می داشته باشند!

عبد البصیر مایو ولید میرزاده از شهر مولاعلی:

س: خیر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدر مراث دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خیر شدیم که احمد ولی وهنگامه عروسی کردند، بعد آجد اشند فعله کجازنده می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. از هم جدا شدند و فعلاً یکی در شرق دیگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟

ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منجم قدند از زبانی عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد، نه می سعادت انتقاد شوند!

سلما نزاروفریا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرار د یگر فلم ها کار نمیکنند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار در منزل مصروف کار های یک که بانواست.

سازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا امید اند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگهای خود را اجرا میکنند، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارج استند.

از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها

تجسم یابد. همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو))

بدهد. آن ها را خالی و میان تهنس بسازد. دوستدار مایکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزدور صفت و مطیع امیر

نیر ۰۰۰ بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکاتی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده حاجی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد. فرهنگ بدون زیر بنا، چیز نیست باد هوا، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ و مریج فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند، هنرمند ماد ر قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده، تری نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد. این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم



# کلیسای سحر

## سحر و جادو

سحر که شست و قمر  
از ع بس  
تنظیم کننده نوریه صبا

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است . شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود . يك خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گونه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم . و اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم : مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا . ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . . لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، یک همسه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و یک ه یک قصه خواستگاری را آغاز کردند . من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود . موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زیر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم . یک باره

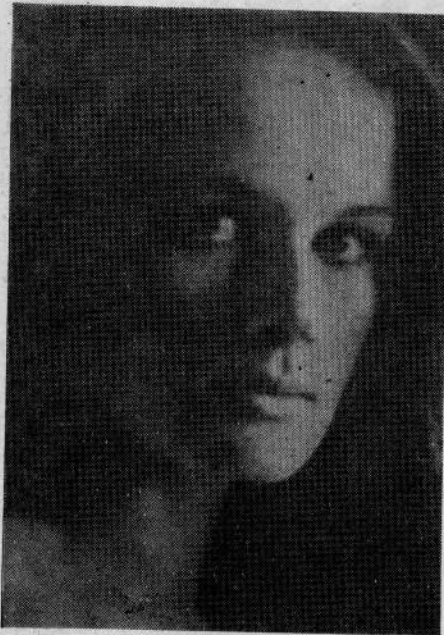
او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد . نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر فهایش را میگفت حرفها بیکیه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگوید . . . : یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتنش در دست و ناگفتنش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه



پنجره مایستادم و به آسان تهره و قار  
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره  
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هلا  
 نگونه که نرگس جذاب من برای من  
 پنهان بود . و من حق دیدارش را  
 نداشتم ، دردی در دلم چنگه زدو -  
 آهسته روی بستم نشستم و صدای  
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که  
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق  
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما  
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو  
 مانند چله های آزاد در بهار  
 عشقان پروبال میگردیم و به آیند  
 خوش میرویم چی تصور سبز و تازه پس  
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار  
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیداد  
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند  
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .  
 هرروز که میگذشت و نرگس را -  
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها  
 برایش میگفتم که دوست دارم  
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر  
 از دیروزه کمتر از فردا ؟  
 نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر  
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و -  
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر  
 های باستانی و از قصه هایی که در آن  
 جا گذشته یگانگه برایم میگفت و شعر  
 های مولانا و حافظ و سعدی را -  
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را  
 دوست دارم .

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم  
 در ذهن توست ؟  
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را  
 دوست داشت . و من هیچگاهی از  
 یاد او دور نمیشم .  
 خیالهایی که او داشت محالاً یگانگه  
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای  
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را  
 به شب و شب را به صبح میرسانم .  
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -  
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -  
 وسی کردیم و به زنده گی تازه پس  
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی  
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .  
 نرگس غذا های لذیذی میپخت و خانه  
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری  
 در آورده بود . من احساس میکردم -  
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...  
 همه او را دوست میداشتند ، ماه ها  
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی  
 گل نرگس شدیم .  
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما  
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه  
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میروم  
 دم معافم کافی بود . هر چه سزی  
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم  
 را میان دوستانی که بهر بگویم  
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همیشه  
 شان در روز های رخصتی به خانه ما  
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه  
 ما بود . شامها یکی پس از دیگری  
 مهر میدادند و شب ها با موتری که  
 داشتیم همه آن ها را به خانه های  
 شان میبردیم یک شب باز هم -  
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -  
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به  
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،  
 پای چشم عواطف و انسانی مرا غم  
 بولداری بسته بود . پس آن که هر چه  
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب  
 خوش فرو رفتم . آنشب خیلی خواب  
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .  
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع  
 نواز من من به نرگس شد . روز هائی  
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و  
 میفرستند هر روز که میگفت من نرگس  
 لاف تر میشد .

میدانستم که این آغاز به بخشی  
 من است و به بخشی بزرگی که  
 بر سر راهم پهن شده ، دیگرگو نهایی  
 در نرگس پدیده آمد ، او کم حوصله شده  
 بود از آمدن مهمانان زیاد من غصه  
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -  
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر  
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش  
 آثار ضرب های من به رنگهای ابسی  
 و یاسنی نقش میساخته ، گل نرگس  
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب  
 نص آورد .

به مظهرهای دوستانم میرفتم و گاهی  
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وقتی  
 میدیدم بهدار میبوید و هیچ نظیر  
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد  
 و در بسترش میخوابید ، من زوجه به  
 خواب میرفتم و میدانستم تا چه وقت  
 شب بهدار میماند ، اما خواب  
 داشت یانه ...

در آن روزها با دختری به نام  
 " سیم " آشنا شدم که بهر ارقام  
 را با او میگذرانیدم ، وقتی با او  
 لطفانه ورق بگردانید



خدا حافظی میکردم همیشه بلفش  
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -  
 خانه شان پیاده میکردم و خود  
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -  
 عادت شده بود که با سیم روزها را  
 بگذرانم و شبها با دوستانتان  
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه  
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع  
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئی  
 مصرف میشوند .  
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد  
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی  
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -  
 گت از درد هایش با من حرف نزن  
 روزی از او پرسیدم :  
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟  
 خندید و گفت :  
 میگویند بیماری جز بیست و قابل  
 تشویش نیست .  
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش  
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم  
 نرگس قهرآلود در یک گوشه اتاق -  
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :  
 حالت چی طور است ؟  
 از جایش برخاست و گفت :  
 کاش این بیماری در مان ناپذیر  
 باشد تا بمیرم !  
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟  
 آهی کشید و گفت :  
 زنده گی ... اگر با این همه درد  
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر  
 نیست ؟  
 با آن که میدانستم مقصدش از -  
 درد و رنج چیست و ولی با بسی  
 تفاوتی گفتم :  
 چی کم که رنج و دردت نباشد  
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم  
 دیگر چی کم ؟  
 با آهستگی گفت :  
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -  
 موش شد و چشمش را به گوشه بسی  
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :  
 جسم بی روح برده است و منتها  
 من مرده متحرک هستم ...  
 با صدای بلند گفتم :  
 پس است و گهپای فلس خوشم

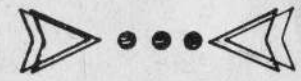
نمی آید .  
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -  
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .  
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب  
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید  
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو  
 رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه  
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره  
 را چرخاند . دستانش را به گوشه  
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست  
 او زرد بود و خشک و گویی روی -  
 استخوان های دستش پوست بود  
 و پس .  
 مدتی گذشت و سرانجام او به  
 شفاخانه بستر شد .  
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست  
 ست برون و گرچه نرگس هیچگاه  
 ما نرسید ازادی من نگفتم ولی حالا  
 با خاطر آرام به محل دلم رفتا میکردم  
 یک روز سیمایم گفتم :  
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار  
 گذاشتم کیسه فردا با او به خانه  
 شان بروم با او به خانه شان رفته  
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی  
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین  
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم  
 شد . مادر او یک فرشته بود که از  
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت  
 و طاعت خدا را میکرد .  
 مادر سیمایم در آن در میگفت  
 و در پایان هر صحبتش فیهی -  
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم  
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک  
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به  
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن  
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم  
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر  
 عصر به دیدارت بیایم .  
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم  
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه  
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر  
 به سیمایم گفتم که :  
 برادر خانم نرگس است . برادر  
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام  
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد  
 به صورتم کوفت . دستم را بلند کرده  
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند  
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی  
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس .  
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس  
 جان چشم کشود و دستم را روی پیشانی  
 نهش گذاشتم و تب داشت دستش  
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم  
 را به کنار کشید و گفت :  
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه  
 مینوی ؟  
 گفتم :  
 هان بپرس ...  
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد  
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام  
 برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر  
 طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -  
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که  
 من چی بد کردم .  
 بیخی گوش را گرفت و هایل های  
 گریه .  
 فقط گفتم :  
 نرگس گریه نکن .  
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی  
 که نزدش بودم گریه میکردم . هنگامی که از  
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به  
 خانه سیمایم رسانیدم . سیمایم  
 در راه گفت با نرگس از او -  
 معذرت میخواستم .  
 و سیمایم اخطار داد که یا بسا  
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول  
 از تو شکایت میکنم ...  
 افزود : هر دو راه را برای  
 روشن کردم تا فردا صبح باید  
 من اطلاع بدهی .  
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه  
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود  
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید  
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی  
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه  
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی  
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه  
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر  
 و پسر در خواب بودند روی پسر را  
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و  
 پریشان و خاکزده بودم و تصویر من  
 و نرگس که به دستان خودش رسامی  
 شده بود و رویه رویم قرار داشت  
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم  
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .  
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس  
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر  
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...  
 در برابر پرسشهای سیمایم  
 گفته توانستم که بعد از این از -  
 نرگس جدا شده ام .  
 نرگس بیمار بود و در بسترش می  
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه  
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در  
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .  
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب  
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و  
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا  
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با  
 من سرد عوا را رفتند و من به حرفهای  
 آن دو گوش میدادم .  
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس  
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او  
 را ببینم ...  
 از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه  
 نرگس رفتم . نرگس بیمار نسبت به من  
 نداننده دلم در دست داشت در آشنا  
 می که به دستان خودم به شفاخانه  
 رفتم . سیمایم شفاخانه را دید  
 و نرگس را دید . نرگس بیمار  
 بود و سیمایم با او حرف زد .  
 پام از نرگس سوخت . سرو صورتش  
 در بیان از نرگس پشیمان شده بود  
 و از نرگس میترسیدم که یک چشم  
 را از دست داده ام و صورتش گریه  
 و زشت شده است . سیمایم مادرش  
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -  
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس -  
 م .  
 نرگس چی حال دارد ؟  
 وقتی حالش بهتر شد از شفاخانه  
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم  
 و مادرم به خانه خودش بود .  
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت  
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی  
 خانه اش رفت .  
 هنوز حال خوب نبود و در خانه  
 روی بسترش در میکشیدم و رنج میدردم  
 و هر روز به یاد نرگس بودم .  
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید  
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :  
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون  
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم  
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم  
 که به آن فرشته بزرگ این همه بسی  
 بند و بیاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -  
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده  
 با یک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟  
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم  
 به نرگس نگاه کنم و این که یک چشم را  
 از دست داده بودم و از صورت زشت  
 مشرهم دیدم ولی هرچه بود و دیدار  
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به  
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم  
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده  
 به جای برساند و غی در دلم  
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم  
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم  
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم  
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -  
 گون شده او فقط پول مرا میخواست  
 دیگر حزن و ناهق بهانه میکرد و پر -  
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش  
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه  
 نمی آید .  
 نرگس بیرون زن جهان بودی و -  
 نرگس به دامان یک شیطان پناه  
 تو بمیرم .  
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -  
 چشم به بستر او افتادم دیدم که  
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به  
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -  
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال  
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص  
 شده باشد .  
 ولی فکری در مغزم خطور کرد  
 نزد داکتر معالجش رفتم ...  
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد  
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم  
 با تعجب به من نگرست و از وضع  
 چشم پرسید و حادثه آن روز را  
 تشریح کرد .  
 با صدای غم آلودی گفتم :  
 چی بدبختی بزرگی من هر بار  
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او  
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده  
 می بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -  
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته  
 بود . او سرطان بود و تداوی او  
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی  
 امری داغید ؟  
 احساس کردم ریخته و پاشیده  
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی  
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی  
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه  
 زدم و دست دیوارها را میخواست  
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه  
 بختند . و دستم به چیزی نرسید  
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم  
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر  
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم  
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده  
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور  
 شدم .  
 راهروهای جاده پر از ازده حمام  
 بود و کسی نمیدانست که من چی  
 غص را میکشم به خانه مادرم رفتم ...  
 روی بستر نرگس خالی بود ههای  
 های گریه و مادرم به صورتش نگاه  
 نکرد . وقتی پرسیدم :  
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده  
 است ؟  
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده  
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک  
 کرد و آهی کشید ...  
 خواهرم و پسر را آورد او را از -  
 بغلش گرفت و او نیز تب داشت .  
 احساس کردم و پسر نیز مریضه . با  
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم  
 پسر را بوسیدم و به مادرم گفتم او را  
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به  
 داکتر ببر .  
 خانه خالی بود شام میشد هر  
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -  
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی  
 طور به خاک او نگاه کنم ...  
 به چهره شاد او که روی دیوار -  
 نصب شده بود دیدم هر دو لب  
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند  
 کوتاه بغضی در گلویم بود و  
 دلم هوای گریه داشتم .





# لومړی فصل

د پال وینسون اثر  
د ستاک نار

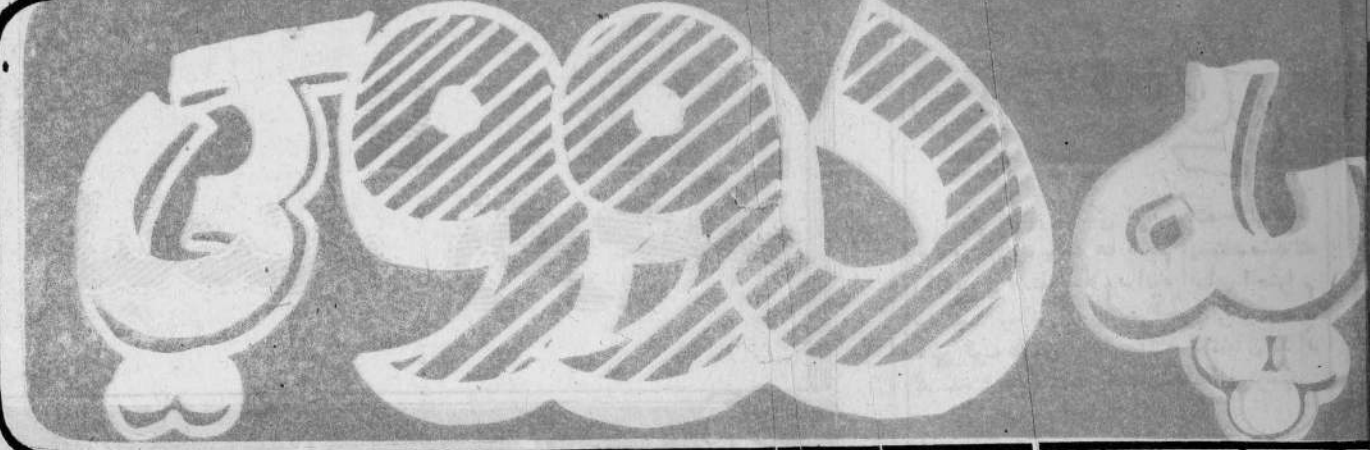


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړي وه .  
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز وه چې جون په مینشایې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمې کېد وینکی کار خواته بیوو .  
هغه خپل وروړي کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید ه د پرنیات په فغه شو او یو وخت شتاکه فضب ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خونې نه تیر شوي وپاوه همدې کېسه یې د پراحتیا کاوه چې د خه ش اواز پورته نه شی .  
د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې حان ورساوه خو خولې یې پروچولې وو او را کوزیدې .  
دا د ایلزي د خونې ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجاني شو . په ده کې یې شعوانی احساسات را وپاریدل او د فضب او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید - پاره .  
هیڅ ش یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چې ده دوره تر شایې حان دوه قات نیولې وي او کله چې ده ور خلاص کړي وي د ده په شپږ کې یې حان وروړ نیولې وي . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید ه خپله سایې وید پوله او قفل

د سنگریزې وړخ راوه او وری د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد وه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ورتنه د پار بر - پالی شو او کله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه د ورته فز نیولې وه واورید ه . ده سره د احساس را پیدا شو چه اوس نو زنگه او اسان هم نه شی کولای چه دې بېرته شاتگ ته مجبور کړي او خپلې کوزې ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوته کېس گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پوري کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېس یې لیدي هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شپه د هغې سره د پوهایې کېد ولېونس وه پکېس پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او د ده لیدي جرات نه هم باید پاره شو وي .  
کوم احساس چې د ده ته په دغه شیبه کې د پرحیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پریالیتوب خرگند وي . د ده په رگونو کې د سوزید و احساس را پیدا شو . داسې احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یواختوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید ه . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پوري هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزه د ده د اچا بیویال هم د ده و .  
خوبیا هم د خوشیو له پاره ده ونه شوې کولای چې وړاندې لار ش . په اندامونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رگونو کې ټپید ه . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاسم شیان یې تر لاسه شوه چې پرخوکی باندي پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .  
د جیفرې موه به گوتې پوه شو باندي ولگیدي او د پیر ترې را پورته شوې تا به وپلی چې په یو د پیر مقدس معای باندي لگیدلې وي .  
د پاره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولې وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره ترې وې پیرل باندي اېښی وي . وو ورو د بسترې خواته وروړیدي شو . د اعمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسېد . ونه درید ه . ښکته . په بستر یې سترگې خښ کړې . اوس یې چې سترگې له تیاري سره آشنا شوې وې . هغه یې ولیدله .  
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د حوانی له خوند نه د کور لککو تپو باندي یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج داره طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوې وه چه د پیر وینان پهنولې ونه یې کېایسول .  
د هغې نصابې او ننوتې سترگې خوب پتی کړې وي . دموم په شان پانه یې د وړښمین جمال په شان پري راخواره وه . نوس اوسري شونډې یې لر فوندي سره بېرته وي . دمخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید ه .  
یو کورچس اواز لکه لاس یې برسپینه باندي پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پرنیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پرخپلو شونډو وښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوته لکه د ملید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ ه . په اندامونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوسیده او سترگی یې رالوتی کړې .  
د پیر راوړینه شوله . دا په درانده خوب وید ه وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دي شونډې یې لږ زید اشوي .  
د پیر شیبې له پاره . یې سببه او انې د پرا نجلې ته وړید اشو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیري او د هغه خواته یې ورو اړید کړ .  
هغې په کراره وویل : (( جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟ ))  
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولانس او سه پوري هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولید ه . نود پوي محرکه قوي توتیا شولاندي په بستر باندي د هغې تر شنگ کېښاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونډو ته وروپورته کړ .  
په فز ناستی اوازی ورته وویل : (( زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لور نی شپه ده اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې وید ه شم . زه .... ))  
هغې کوم عکس العمل وروته ښوده او نه یې حان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې ورتنه شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت پریالسی شوه .  
د هغې شونډې له موسکا پکې شونډې هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شې ؟



هغې وویل . (( جیفرې . خوته باسید نه وي رافلی . ستامور . )) د هغه په سترگوکی یې اعتای او جسطبه له وراپه علید ه .  
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې مونز کوز ده - کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پوري اړه لري . اوزه .  
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او - نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایې بنده بنده کیند له اود جیفرې لپوې او ترې شونډې د هغې پرخوله باندي کښینول شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پریلوڅو اوز وپاندي د ښکلولو طوفان جوړ کړ .  
جیفرې چې نه پوهید ه خه کوي . حان یې د هغې ترخنگ غوربحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ټینگه و نیوله او تر هغې پوري یې دانینگ نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز وید و په مقابل کې دنمای کوزورتیا حالت ته ورسید .  
هغه په د پیر ټپخز سره وویل :  
(( ایلزي - زما گرانې ( اوه . زما گرانې - زما گرانې ))  
د جیفرې د لپوې مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وي . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنگ یې کرار پریوتله . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې ټپرتنه وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې مات کړ ه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و او دای ښکلوله .  
هغه وویل . (( ایلزي . ته خپه نه یې ))  
هغې لر د اعتراضه توگه اوه وایسته ادا ه لسه



# هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :  
 چرا اداي احترام نكردي ؟  
 نفر مذكور باخونسرد ي گفت :  
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم .  
 ارسالی : عابده رابع بكاش

# تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :  
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن چيست ؟  
 داشتن دو خستو .

# درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .  
 مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :  
 - آقا چرا گريه ميكنيد ؟  
 مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :  
 - اين چيست ؟  
 رهگذر گفت :  
 - معلوم است ، اين ماه است .  
 گريه مست شد يدتر شد و گفت :  
 - من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟  
 ارسالی : زوليانا نصيري

# ببخند ز بخت

# با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود  
 اي امر اگر نخوردي نان و نمك  
 مگر شام بود خرج پناهم نبود  
 والله زرفسي است نگاهم نبود  
 باوصف همه بختگي ام خام شدم  
 هر چند شريك رشوتم بود رئيس  
 اي كرتي كهنه ام فدائي تو شوم  
 تا سال دگر اگر بمانی به برم  
 در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم  
 او صادق و من بندي و بدنام شدم  
 تريان رفاقت و وفاي تو شوم  
 والله ره قسم كه خاك باي تو شوم  
 فاروق از خيرخانه





تخرق نظر، محظا سرالو بو



# طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با هسران خود به اکتشافات جنگل هاي افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريسل بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد زديد و برد . بقيه آمدند به جادو شروع کردند به دلداري و تسلاي اولسي جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه ميکرد :

اي سستی جانم - اي سستی جانم تا حايي که يادم مي آيد و مطالعه کرده ام اين نژاد مخصوص گورييل زن هاي راکه ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت بس مي آورند .

به گزینش بلقیس هوتکی

# طرح ادبی

عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم سرازير ميشود زيرا درد دوري تو كه در واي تمام درد هاي من و مرهم زخم هاي من بودي آرام ميدهد .

باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد زيرا به ياد آن روزها ميانتم كه من و تو از هم جدايي نداشتم . اگر يك روز ترانسيسي نديم چند سال بيترسي شدم . اما انوسوس و صد انوسوس كه تقدير ترا از من جدا کرده است و تا به جد اكرده است .

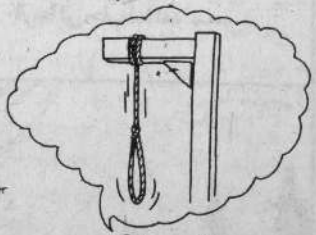
آه ، عزيز من اي گوشه

نوشته : نيلاب حكيم

- علت آن كه ماهيها عاشق نميشوند اين است كه پسران شكست ، وسيله بي براي خود كشي ندارند .

- نميدانم آدم هاي دور وقتي در آيينه نگاه ميکند ، کدام روي خود را ميپسند

ارسالي : بلقيس ازاده



ترکيب هلري رسي :  
به نظر يك متخصص ، رقصهاي مدرن تركيبيست از رقصهاي سنتي افريقا و حرکات يك خانم سايز ۴۶ که ميخواهد بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند .

# درساعت دري

بنافلي جنت گل خان كه مضمون دري را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه داد كه براي فردا هر كس چند جمله ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .

در اين ميان كرم الله كه خود را لايق لايق مي تراشيد تصميم گرفت كه كلمه هاي زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مكتب بيرون شد و در راه پشت كلمه ها سرگردان بود . د و بچه را ديد كه با هم جنگ مي كردند . يکي براي ديگري مي گفت بروكه مي زنت . كرم الله ياد گرفت كه : بروكه مي زنت . پيشتر رفت ديد كه د و بچه قصه فلم را مي كند يکي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .

كرم الله اين جمله را هم بخاطر سپرد . كسي ديگر كه پيشرفت يك زن و شوهر به موتر بالا مي شدند مرد براي زيش گفت : بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .

كرم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به صنف حاضر شد .

معلم بعد از آن كه جمله هاي شاگردان د ديگر را پرسيد نزد كرم الله آمد و گفت :

بگو كرم توجه ياد گرفت ؟

كرم الله گفت :

بروكه مي زنت .

معلم خشمگين شده گفت :

احق ، اين همه ها را از كجا ياد گرفت ؟

كرم الله جواب داد :

از د رمندياد گرفته ام .

معلم كه اعصابش خيلي خراب شده بود گفت :

پيش شو گوشه بريم اداره .

كرم الله گفت :

بفرماييد ، حق اوليت از خانم هاست .

هاست .





# برده باری ما

فهرست قبرگردان سرویس شعری ما  
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما  
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب  
 قبراست  
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما  
 گویند به زن سپاه سرآن ناپب کلنسر  
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما  
 ازسیستم پسندیدم درسی جو گویند بهم  
 باری بیما به موتر بین برده باری ما  
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل  
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما  
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر  
 درحمله بردرسی اختیاری ما

# دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگونی  
 های رنگین و پروانه های سبکبالش  
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت  
 بی باپانش  
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی  
 بیکرانیش  
 و بالاخره توادوست دارم  
 بدون اینکه بدانم چرا؟



# دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به  
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من  
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده . بی آزاراستم  
 که همیشه به او امر بد رو داد خود گوشت  
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از  
 بال های مرفایی نرق دارد . برمن رحم  
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده  
 بلند ی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که  
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا  
 همین دست . دزدان یعنی مرفایی ها  
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفیظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ  
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود  
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی  
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم  
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری  
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این  
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر  
 کرد .  
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر  
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار  
 دست و پا زده پایش نیز شکسته بود . وقتی  
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به  
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاج درخوا-





ترجمه : حمید خراسانی  
مخاینیل ویشیم از بلغاریا

# کتاب بیرون رفتن از ایران

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های جدید خود طاعت نکرده اند .  
 از همین جهت مجبوریم تا مسافران را با تکواری و با صدای بلند تر برز بان بیاوریم تا آن ها را متوجه سازیم .  
 همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه دنیا ی هنر پا گذاشته ام و تجارت با این مرصه را آغاز کرده ام .  
 با چنین تصویر آنها همه روزه از من در مورد هپانامی که در مورد این یا آن هپانام هستند پرسش های آنها ممتد میسرند .  
 در این مورد روزی با یکی از دوستانم در یک قهوه خانه درددل کردم . او هم دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده بود که او هم عقده دل خود را کسود .  
 گفت : بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر صادرات پرداخته اند ؟  
 او را فهماندم که نه بهر مغز و سم و نه کباب و نه هم چپس و اصلا رستوران چی که حتی دکان یا غرفه هم ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی و اتانق خواب را هم برایش نشان دادم . تا متعقن شود ه که از رستوران مغز و شربهر ه کباب و چپس چی که حتی از وسایل و مویل رستوران هم حرفی در میان نمیباشد .  
 مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد انخضار نامه های برای تصفیه مالیات پرداخت نشده در یافت داشتم .  
 باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات رستورانتی که اصلا نداشتم میپرداختم یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی عادی هستم ه که هیچگونه رستوران یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمیباشد سرانجام مامورین را قانع ساختم . اصلا نشانه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت بدهم . وقتی رستوران محله بسته میشد رنگ دروازه آپارتمان مرا میفروند .  
 به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب با چشم گریبان عذر و زاری میکردند . مدتی با فخر دندان روی دندانم خشم خود را فرو میخوردم ه اما سرانجام حوصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما موهوم است . نام شهر ها جاده ها بناها همه سات و هرا آن چه را که فکر کرده میتوانیم ه همسر میدهند .  
 من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری لاد براد رکه هرد و از غوغای معروف بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاشتم .

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا بنمید ه اصلا . خیال هم کرده نخواهد بود توانست ه که چی قدر آدم خوب شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را به فرزند ی بپذیرم . وقتی آن ها را در کنار بلاک یافتیم هپچاره های صاحب گرسنه و سرگردان بودند . وقتی گریه ها راه خانه آوردیم ه اولاه شکم شان را سهر ساختم و سپس سراهای شان را غستم و خوب پاک کردم .  
 یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را میدیدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخراشیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود را روی چرم کوچ از مایش میکردند .  
 ظالما ضرورت میافتاد تا بلند صدا بزنم :  
 بهر ( . . . ) کباب ( . . . )

میدا بود که دیوارهای آپارتمان های مکتوبین چی قدر ناز کند و از روی این دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .  
 یک روز همسایه چپ بانگاه حمله گرانسه و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفت :  
 - تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای ( . . . )  
 در ضمن آن کی از معاش دولت به نان و لوبه و به مال و مکتب رسیده میتوانی ؟  
 با تعجب به سوش نگرستم ه اما او چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و در ب را بست .  
 چند روز بعد ه رنگ دروازه بلند شد مامور اداره مالیات بود .  
 - خبر داده اند که رستوران بهر ه کباب و چپس باز کرده اند . آیا جواز نامه





# نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې  
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار  
او مور د واده نکاح خط ورته راوړي  
د نکاح خط په لیدلو سره د جلب او  
گروپ څخه پرته خو ته  
وځنډل خون یزړو د گروپ  
او اخستلو نیتي ته متوجه  
شو. که گوزي چې په رښتیا هم  
نکاح خط پنهلس کاله پخوا د نوموړي  
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې  
توتیب شوي دي. د دغه معتبر سند  
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلی  
کلی ثابت کړه او بیرته یې اسناد په  
بوجي کې بڼای برعای کړل. کله یې  
چې د اسناد و بوجی ازی ته پورته  
کوله. نوزما په زړه کې راتیر شول: -  
هسی نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي  
کارتونو په څیر تقلی او ساخته گي وي.  
هکله چې تقب نن سبا د ژوند د ټولو  
چارواگی په لاس کې لري.

\* د پلوی په لاره کې یې د دیوال خوا ته  
له وای څخه بوجی راښته کړه او بیا یې  
د بڼی لاسونه وزیږه گوته د تندې خولسې  
پاکي کړي او پرڅه پرڅه یې په ښکته  
وڅخولي. کله یې چې د بوجي  
خلاصه کړه. نو لومړي یې ورته  
راښکاره کړه. خو چا ورسره نه  
دغه دنگ همون دي  
بیا یې له بوجي  
هغه کارت راوړیست چې په اثر ټولگی کې  
یې دده د برحالی شاهدي ورکوله.  
خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسی یې  
خواستل مونه اونور ډول ډول کارتونه  
هم له بوجي راوړیستل خو چاته د منلو  
وړ نه وو. هکله چې دده قد او قواره یو  
خوارلی کله هکله ته نه بلکې یو دوه  
وشت کلن همون ته پاتی کیده. نیز دې  
چې د جلب او احضار گروپ یې مو تر



# خان او که بل شوک تیرایستل



کوله کوله پخوا هغه وخت چې زه -  
ماشوم وو. نوله خپلو لویانو او مشرانو  
څخه یې اوږدلی وو چې که چیرته  
په لاره کې شوک څه شی پیدا کړي  
نو بیا دې درې حله په لور غز وواپسی  
چې: داسې دچادي. که به دې  
درې غز ولو د شی خاوند پیدا نه شو.  
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -  
خپل لویانو پورته ښه اخستل یې روا  
کړي.  
خوهغه وخت داسې رایاد پزې لکه  
د خوب لیدل چې موز ماشومانو په  
څه شی په لاره کې وموند او د هغه  
خاوند به موهم ترڅنگه ولاړه. نوموړي  
په موندلی شی په پټه لاس کې ونیو او  
بیا په موږو له مخانه سره درې حله  
وویل چې: داسې دچادي. له  
هغې وروسته په موږ د شی خاوند ته په  
غز پد لوسترو کتل او شی به مو په  
جیب کې اچاوه.  
د د ماشومانو د ناپوهی.  
ناخبري او ساده گي خبره وه. خوراشه



# د سیخ له خولی خوړل

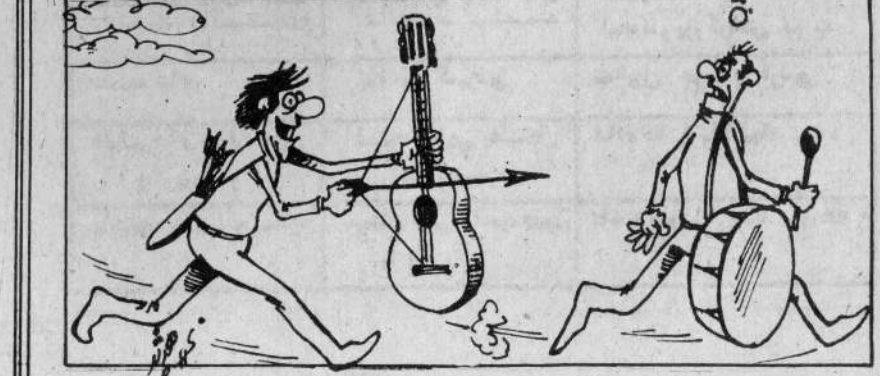
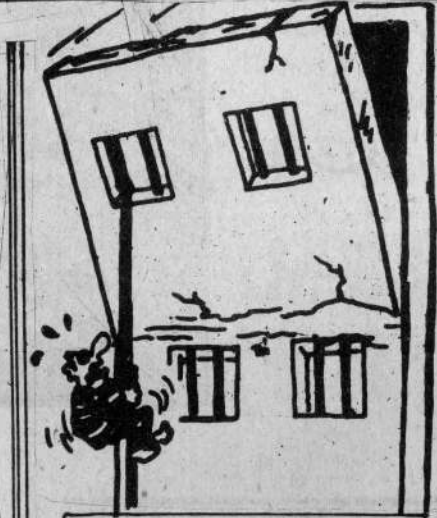
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نورته ویل به می چې :  
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خوړو .  
 - که نور روزگار مو ترڅی دې .  
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی د زوی به لڅای سیخ راشین شوی و .  
 - لڅکه چې د سیخ له خولی خوړل پس

د خبروتکیه کلام گرځیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوړاک به ما و نه پوهیدم .  
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورغلی وم . خو دا لعل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوړاک باندې شخوند و نه راهه .  
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی وی پوښتل :  
 یاره جاندا د ( تاخو به پورخت د سیخ له خولی خوړ له . خواوس می د سیخ له خولی نه خوړی . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوړاک به مانا ترننه پوری نه پوهیدلی .

\* جاندا د زمانه دې پوښتی سره لږ مویکی شواو ویی ویل :  
 \* - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی خوړ له . نوزه به کویونی مغازه کسی مامورم . خواوس می ته هر ویی چې تقاعد می کړی دې او به کورناست پم .  
 \* اویایی د خبرونه لږ کی به دې - وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ له خولی خوړ له .  
 \* اوس نو که له تاسوسره هم د دې - خبری د پوهید و سوداوی . لورهر لعل چې له کویونی مغازې څخه داږ و - بوجی اخلی پوښتل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوړی وه نو بی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خوړل درته به ثبوت ورسیږی .

## څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدې کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلغونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .  
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . لڅکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاند ی نه دې نیول شوی .



## د ماشومانو څیرنی

- پنی کی د عقل له ارادې وروغی .  
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .  
 - زه یوه توتیه پسته اوس هډوکو غوښه ده . خو گوزاری له فولادې څنجر څخه هم کلک او زبور دې .  
 - لاسونه اوز ده بنه دې . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .  
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

## د څیرنی خپل مکتوب

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څیرورکوی چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورځید او تقاعد پیسی وکړ .  
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانی به تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :  
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دې ورکړی . خوله هغی ورغی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .



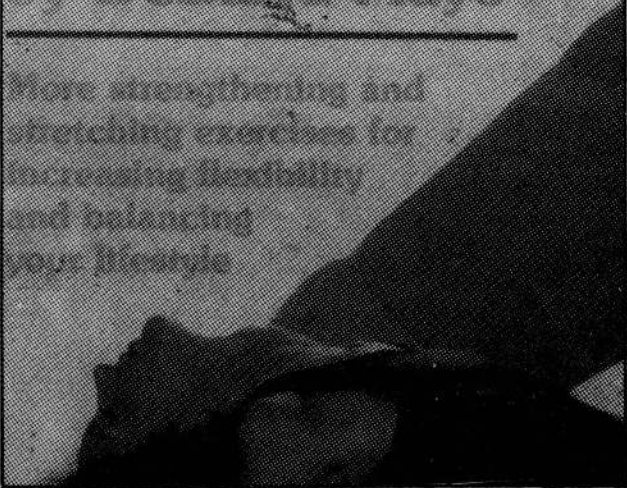


# Runner's World

## YOGA BOOK II

by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربہ ستار

### باعضله های تان آشنا شوید

عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کن و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نودنق و (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	شانگ ها را بالا میگذارد
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهند -  
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در نره این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت وظیفه عده عضلا - تس که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منیحت بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه پس به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گرهه این شکل عطا عده مخلق نر به نظر آید و ولی آن را چنگ



سهولت میتوان توضیح کرد .  
جدول بیشتر مراجعه میکنم :  
به زوج ماهیچه های دو سر  
ماهیچه های سه سر نگاه کنید  
طوریکه ببینید ماهیچه های دو سر  
در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آن  
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه  
های سه سر که در جناح عقبی موقعیت  
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :  
رابطه بین ماهیچه های چار سره  
و پی های زیر زانو را در نظر بگیرید .  
همین همین پر نسبت در این جا نیز  
صدق میکند . ماهیچه های چار سر  
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق  
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .  
پر نسبت زوج های مخالف عضله  
پی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن  
است . پیو های یوگا در حدود پا را .  
متر های این پر نسبت به خاطر  
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض  
یک گروه عضلی را افزایش میدهد  
در حالیکه گروه مخالف را از طریق  
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش  
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه  
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر  
خواهد ساخت . کش دادن پی -  
های زیر زانو ماهیچه های چار سره  
را تقویت خواهد نمود .

# ۳

## تغذیه یوگا

### فصل ششم

## عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تا نرا  
به عنوان یک تحفه گرانها محترم  
بشمارد و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما  
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -  
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان  
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسم در  
نظر بگیرید . برای این که این ماشین  
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -  
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .  
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به  
صورت کامل و درست به فعالیت خود  
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد  
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب  
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز  
صدق میکند .  
شما بایست شش ماده غذای را که  
لازمه حیات است برای بدن تا تهیه

کنید و این ها عبارتند از :  
کاربوهایدریت ها ، شحمیات ،  
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی  
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -  
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده  
است ، ولی آن ها به خاطر تضییع  
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند  
در یوگا ، بهترین راه برای به دست  
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن  
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،  
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را  
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی  
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .  
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب  
افزای مییابد .

کاربوهایدریت ها : مقدار بیشتر  
کاربوهایدریت ها نسبت به هر ماده  
دیگر حیاتی است . از رژیم متوسط غذایی  
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت  
مینمایند .  
ولوا این که شحمیات از جمله مواد  
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -  
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف  
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -  
شحمیات را میتوان به دو کته گویی تقسیم  
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .  
شحمیات مشبوع به استثنای روغن  
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به  
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -  
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت  
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات  
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه  
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .  
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن  
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .  
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه  
سالم از جمله انتخاب های معیبه و  
مشخص شمرده میشود . شحمیات -  
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم  
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات  
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،  
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -  
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول  
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان  
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر  
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -  
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .  
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد  
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید  
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های پطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار پطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره پی	فامه ها را میوهانده	بازو ها را بلند میکند و بسط میده
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی ( تیره ساق پا )	کری را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
پی های زیر زانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پورنی	جناح عقبی قسمه علوی بخش درست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را طار جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری		بازو ها را راه جریان حرکات فشاری بسط میدهد



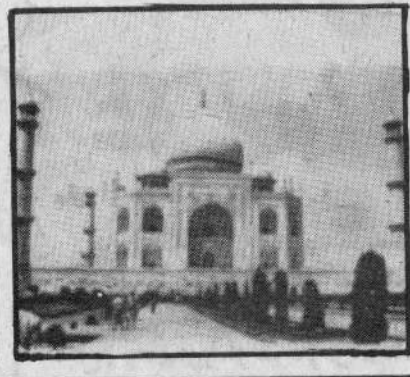
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت - جهان آرا به او خدمت می کرد و تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج باسمن تاج محل را از فراز رود چناب تماشا می کرد و چایی که محبوبش میخورد محل در مقبره آرامته با جواهر غسود خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغل ها طی هفده سال از هم پاشید و حمایتی که اکبر از مردم بدست آورده بود در اثر ظلم جهانگیر و ولخرجی های شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب از دست رفت.

به هر حال دینداران قلمه آکره عظمت دوره بی را نشان می دهد که علی الرغم تناقضات آن تاریخ هند را به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل کرده است. خدمات شاه جهان در عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه پای اکبر رساند. چه خوب گفته اند: "فاید آن اراده که ساختنماند تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت - هرچه جز تاج محل بود بران می کرد و برای تیار دل آدمی این گرانمایه نشان شرافت انسان را بر جای می نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف طعام چاهت در آگره و راه دهللی را در پیش گرفتیم.



# فرید و جاوید



کاراته و تیکواندو در جاپان که در کتاب شهر به راه انداخته میشد، اشتراک نموده همیشه به مقام های خوبی رسیده اند. چنانچه جاوید محتاط در مسابقات کاراته، کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزدهم آورده و برادرش در مسابقات کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست آورده است. در مسابقات اخیر که در شهر دهللی به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم هند در آورنده بود، جاوید محتاط با اشتراک خوش شایسته گی نشان داده و تبارز مهارت های تکنیکی این ورزش، مقام اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا - سری تیکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور هند) برگزار گردید، جاوید محتاط - اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین ورزشکاران این رشته مدال طلا را بدست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط) مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا زیر نظر استادان مشهور کاراته چون (اوهارا اوسه کی) قهرمانان کاراته جهان این ورزش را در هند آموخته اند. این قهرمانان جهان هر کدام شش کمر بند سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط و فرید محتاط نیز کمر بند های سیاه تیکواندو و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل کرده اند. هر دو برادر در بیشتر مسابقات

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی تیکواندو دهللی ۱۹۹۰) لطفاً خود را به خواننده گان مجله سپارون معرفی نمایید و بگویید که از چند سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت تان چیست؟ - اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت کشورم هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ستم. در تعلیمی درس به چی نوع ورزش - علاقه مندی و اشتغال دارید؟ - تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را - تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی رسیدم در مسابقات بین المللی در راسیون تیکواندو دهللی که به تاریخ نهم و دهم اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن دیک به درجه اول نایل شدم. میخواهم بیروم که حرفت در مسابقه قهرمانی تیکواندو کی بود؟ - حرفم در آخرین دور مسابقات حسن المری (H. Almerly) تیمه سوریه بود دارنده کمر بند سیاه که در چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت زیادی برخوردار میباشند. در مسابقات آینده برای کشورت چی به دست خواهید آورد؟ - فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت شده تا در مسابقات سطح پایین که به زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار میگردد، اشتراک وزن اولی هنوز من آماده خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در چنین مسابقات اشتراک وزن از لقب و کمر بند خود دفاع جدی نمایم. نظر شما درباره تیکواندو در افغانستان چی طور است و چی پیشنهاد های بی برای بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟ - تا حدی که برداشت شخصی خودم ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس بر گزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار ما نیست برای این که با تخنیک های جدید این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد. - یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای ورزشکاران جوایز و کمر بند های استحقاقی شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق و ورزشکاران و انگیزش و معرفی بیشتر این نوع بازی ها گردد زیرا افغانها در این نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.

## جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند



# شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیر زیات وي او په دې توگه به د شمېی توریالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقي رساله د شمسی نظام به باب بشپړه کړه چې فته ټکي یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کید و په حال کې یوشان . معلومېږي . جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسې رافلي دي :

((که چیري د ستورو سلسله نه ځلاصید ونکې ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسېږي . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کېږي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کید ونکې یا نه لیدل کید ونکې سطح باید په پیر لیري واټن کې تصویرکړ و . دا هغه واټن دي چې د هغې په ایزدو کې هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلایي)) . د دغې خبري څخه د اولبرس هونیای ري به په ډاگه کېږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به بیدانه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند و او رک یولوژیکي حقایقو څخه منکر شي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نخبه دمان سره نه لروڅو په دې مو باور راښی چې ایاداسې شي امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږو پیژند نو په رڼا کې وڅیږ و . لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مود کتلې . انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یاسیون یا نور څیرولو وړ تیا لري . (ځکه چې د کتلې . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) . به داسې حالاتوکیسی محاسبو ښودلی ده چې دا نور خبرونه به چا پوره پورنگه اوبو برابروي اود تود و څي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تود وڅخه د ستورو د سطحې د تود وڅي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود وڅخه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اود وڅخه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازي څخه ډیره ده چې امکان لري . اسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیږي . په همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو به باب کم شواهد نه راښیی ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامید ونکې خو ساکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظه چې پوهیږو نوره یوه حدی سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) څېړي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید پیري کمی شي . په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهید و سره داسې عقیده څرگند ولا ی شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چوژ فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه درین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

# آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف دفاع و رهایش را از هر در می میدا .



مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود بعد از آن گفت:

الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

من ... من ایلترا نعمیده نی عنوانم باور کردن نیست، قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر اینست که من در این ناگهان توقف کردم بزرگ بودم و بعد از دستش بیفتادم.

آیا آن که در این اطلاع میدادند؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصدی بکلیت کردم و دستش را در دستم گرفتم من فکر کنم آنرا در دستم نگه داشتم ای الیزابت، کاش میخواستی فریاد زدی.

او آنچه در این همه وقت من در آنجا و ترسناک هستند من بکسی از آنجا بد داخل اتاق و یکبار از آنجا بیرون رفتم بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

این فقط معنی میدهد که برای چند دقیقه گذشت و آینه با هم متلاقی شده اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم.

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیاد در قره در باره چیزهایی برام گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه صدها قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش روز پیش از آنروز ایتان ها از لندن به ایتان ها بودند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده نمی میکردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد. پنج روز بعد آنها تمام ایتانها را کشتند و بچه دیگری در آن کلبه می کردند. خان ایتان بعد از آن خواب زدند و بعد از آن واقعه بکلی فراموش کردند.

او چه دید؟ فلم آنرا خوب بنویسند اینطوری است.

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار عجیب به خانه ایتان ها رسیدم. ایتانها کتری سرخ روشن کشیده بود و لباسش بسیار کوتاه بود که بشکل یک مینی کت زانوایش میرسید. موهاش کوتاه و قوی شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشته استعمال میکرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتو وسط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود.

به حلقه فراموشی و آنرا از ذهن و بلی خود خارج میگرد ایتان ها قیمن داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن مینمود. در اطراف سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.

الیزابت ... بلی. انها ترادید میروند.

# خان او که بل شوک

اوس به رسمی دفتر کی د پانخ. قاضی او با خبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول و گوره. دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فوروماموردی یو ریختی بی له جا آوردی و بیی تردری سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه بدو ((رشوت)) کی نه حسابی اری شارزوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو پاندي د پدو به نسو د جا لاسونه ترشاوتری. نوله دفسی (( قانونی )) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو به ریخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید. د فوروماموردی مامور چی همان هیتکله ورته بدوی خور نه برنیس بیسه دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملبیو خاوند شو. خوسه بیای کی صداقت اوایانداری کی هنج چاته هم غاره نه زدی. سکه چی له قانون شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولسی.

ها را با قبول خطر موفقاته اجرا میکنند.

فلم اخیر او " فارقور " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسرری سپهر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد. یکی از دایرکتوران میگردد:

ارتولد در مسهر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین هریه " سینا " هست. شاید او یک " بان و سوس " دیگر برای سینای امر را باشد.

او با " کن شریور برادر زاده " رهس چهره سابق امریکا (کنسلی) مروس کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه نمیکند.

که فراموش کرده است که سینا بطور عام یک فاشیست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند.

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد میگوید:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانند یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح یک کمر بند ساه کونگه فو است. و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند. ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گویند:

" من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالمه در یک سالون در لوس انجلس تمرین میکنند ما تصمیم داریم تا مشترکانه فلمی را تهیه کنیم البته که فلم آن قدر مصرف گزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو کس ستلونی مصرف شده است در مسر نخواهد داشت. میباید او اسپاسه



# آیا

## می توان از جنگال

# انحطاط روانی

## نجات یافت

### چگونه در اندیشه خوشای امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره  
 بازم دودل می بودم  
 باری وارد سوپر مارکتش  
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود  
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا  
 دست بدم که خنطه آنرا در  
 سبد خود اندازم، بعد بشهمان  
 شدم و خنطه نخود را گرفتم  
 و این وضع چند لحظه درام کرد  
 و من از آن به شدت رنج بردم.  
 دپوشن مرا به وضعی دچار  
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق  
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه  
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را  
 انحطاط روانی میگویند، آن -  
 طوری که ذهنیت ها بدپرفتنه  
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان  
 نمیدی و یا، همه روزهایی  
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن  
 (Depression) را مبرسانند.  
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی  
 وقتی انسان در جنگال آن گیر  
 می آید، در روانش نفوذ کرده  
 و بر کرکتر و سجایایش تا به تهریس  
 منفی وارد مینماید، چنان  
 می انگاری که انسانهای گرفتاره  
 دپوشن خود را گناهکار، زسر  
 فشار بزرگ دماغی و حتمی  
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر  
 میکنند و در وجود آنان تمام  
 خوشیها و امیدها ((کنش  
 میشوند)) و متاه تیر و فکین  
 میباشند. شگفت آوری است که  
 خود آن غایب نمیدانند چرا؟ و  
 چی باید بکنند؟ ولی هستند  
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن  
 رهایی میابند.  
 من، بخت خوبی نداشتم و  
 به این بیماری، دچار گردیدم  
 و روزتا روز تکلیف من افزایش  
 مییافت. به حدی در بنجسه  
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی  
 گاهن بهوده از چشمانی اشک  
 سرانبر میگردد، باری در آشیبزه  
 خانه منزل دستاتم را شستم  
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم  
 که از چشمانی اشک روان است،  
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا  
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر  
 من مستولی گردید، این بود  
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم



و باری هم نام او از ذهن بیرون  
 میشد، حیرت زده میشدم، —  
 لکنت زبان گرفتار میشدم و یا با  
 شتاب، صحبت را بدون دلیل  
 قطع میکردم و به اصطلاح ( نزار )  
 را برقرار ترجیح میدادم. از  
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—  
 سیدم که بفکس های عصبی  
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—  
 هد داد که آبیازی کردن  
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را  
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—  
 شی تلفون میترسیدم، از صدای  
 عازن موتر خود را در گوشه پی—  
 پنهان میکردم و اگر در خانه  
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده  
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و الترا)  
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،  
 تلاش کرد در عمق روح نفوذ  
 کند اریه چشمان گود، رفته ام  
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم  
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم  
 و میلو لهدم تا آن که در یک  
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که  
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و  
 برق را خاموش کردم تا خانه —  
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —  
 بیدار شدم و به هوش آمدم  
 و متوجه شدم که در شفاخانه  
 در یک اتاق تنها هستم که آن را  
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—  
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق  
 داخل شدن به دو زنج بود؟  
 سرانجام دانستم که حقیقی  
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.  
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—  
 ختم دیدم در چهرکت بیماری  
 با ریسمانهای خاصی بست شده  
 ام و چندین سوزن و پیچکاری  
 در نقاط مختلف وجودم فرو  
 رفته است و کوشیدم ریسمانها  
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم  
 در همین لحظه دکتور محالجم  
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا  
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین  
 کاری نباید انجام بدهم و به  
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام  
 از پو هنتونش به خانه تلفون  
 کرده بود و در فرجام شوهرم  
 داکتر را خواسته بود ...  
 وقتی از جریان آگاه شدم  
 حیران ماندم در غیر آن شایه  
 خود را به کام مرگ مسپردم .  
 داکتر ریه من کرده گفت :  
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه  
 نزد داکتر طب روانی بروید.  
 من در پاسخ ابراز داشتم :  
 به کمک ضرورت ندا رم ...  
 سرانجام مرا به شفاخانه طب  
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر  
 دوام میکند تداوی اصلی هر  
 د نوع مربوط می شود به بخش  
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—  
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .  
 سخنان زیادی میان من و او  
 رد و بدل شد ولی داکتر  
 از من پاسخی خوب نشنید  
 حتی در باره تلاش و در باره ام  
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد  
 دید ندا نست که من باز به  
 این عمل دست خواهم زد بانه  
 راستی این که من هم نمیدا —  
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

## تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

## راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —  
 بسته و محکم بودند بستری کرد—  
 ند . کلکین ها به آسانی باز  
 نمیشدند یا ابراک من همینطور  
 بود . لحظه پی بعد " داکتر  
 اف " که کارشناس روانشناسی  
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو  
 رویش آراسته و بروتها پیش منظم  
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر  
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش  
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —  
 مهربانی. از من پرسید : از  
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید؟  
 یک درصد؟ بلی!

گفتم : نفسی یعنی کبد تر  
 شده ام .  
 در فکر فرو رفت و گفت : نوعی  
 از تکلف روحیست که آن را—  
 ((مانیاک)) مینامند لا بخترا ی  
 چند هفته دوام میکند و ولی  
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :  
 بعضی از مواد کیمیاوی در  
 مغز انسان وجود دا رند که  
 که بود آن ها وضع نورمال انسان  
 را تغییر میده ه : تغییر سر در  
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —  
 عادت ه کتر و در حقیقت  
 بهانه هایم به خاطر پاسخ  
 دادن به ابراز محبت های او  
 آرام آرام برایش معلوم کردید  
 و گویی توافق در زمینه به  
 وجود آمد .

انکار و نفی باقی در همه  
 چیز ه بر من مسلط گردید و  
 والتتر تقریباً با فشار و زور مرا  
 نزد داکتر طب برد .  
 داکتر با دقت کامل و به  
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد  
 و بعد از معاینه و مشاهده  
 همه اسناد و مدارک بیماری —  
 گفت :

" شما صحت کامل داپه  
 کوچکترین بیماری در وجود شما  
 به چشم نمیخورد " ... و به  
 شوخی افزود : " مانند اسپ  
 صحتند هستید " .  
 من هم متوجه شدم عزم و اراده  
 خود را به کمک خواستم ه داکتر  
 مرا به تماس و معاشرت با مردم  
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه  
 کرد . من برایش گفتم :  
 فلان و بهمان کار برایم ضرر  
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما  
 از خود شکایت داپه انسان  
 نباید چنین باشد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد  
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را  
 مینگریدم . هر کلمه محدود  
 بود تقریباً بیشترین ساعت های  
 بودن در خانه را در نشستن —  
 سهری میکردم و ولی خدا را می  
 بختم گر چه ظالماً مسوخست  
 میزان را آماده میکردم ولی  
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد  
 والتتر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .  
 نمیتوانی؟ کارهای زیاد ی  
 در خانه وجود داشت که با  
 انجام داده میشد ه از پسر  
 " مارك " هم که در دوره —  
 ثانوی درس میخواند بایه  
 واریسی و مواظبت میکردم در  
 حالیکه کتر به این امر توفیق  
 میافتم .

از خود میترسیدم اعضا ی  
 فامیل چی قدر بر این حوصله  
 کنند، حوصله آنان آخر سوس  
 آید و به همینگونه محبت و علاقه  
 آنها به نفرت و یا حد اقل به  
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .  
 رزها و هفته ها به همین —  
 منوال گذشت و من صحت  
 یاب نشدم ه سرانجام در صد  
 آن شدم که از این وضع بیرون  
 گردم . در نتیجه به این موضوع  
 رسیدم که باید خودکشی کنم  
 از همه صایب رهایی یابم و همین  
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند—  
 بهیتم : آنچه در صفحه ( ۱۱ )



# کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مؤلفان از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

# صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکند و میگوید: " وقتی که مرا به این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردی که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقداتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تداوی و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های افغانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سپاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهبه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مریضان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

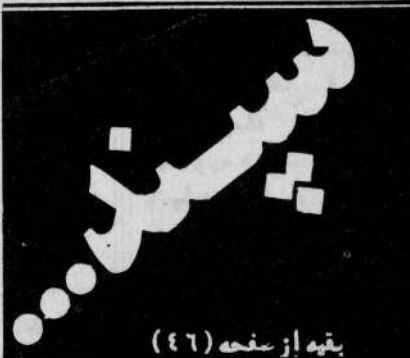
# بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخپالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا پ اوزمان نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- نسته چی بیابه هینج وخت تر لی اوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی پان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه وریخ به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخوا وریخو خپلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه پته نه وه اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له پاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخپلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم.

را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورس را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ گاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

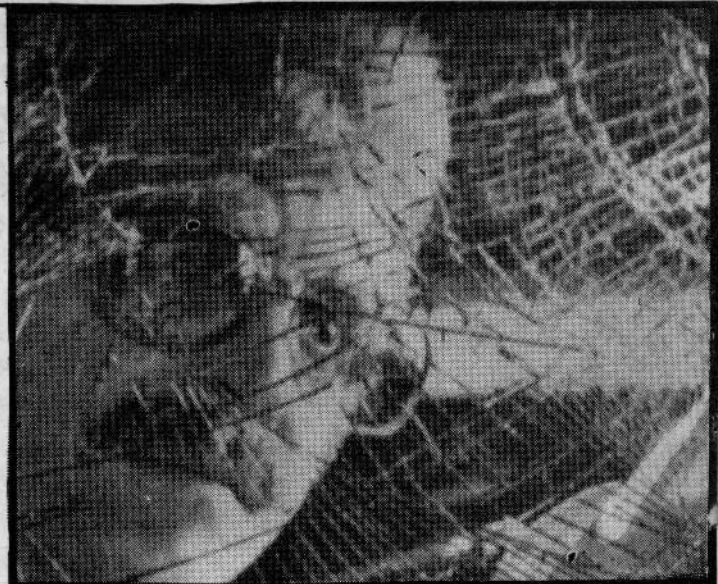
کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلویزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که برن عمیق آن





# انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع پیریشن تدایو نشود شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعد ه از جمله پنج تن چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند ویزت دامکتران روانی یک تکوریهم تدایو چنین پیریشن است گاهی در مواردی بیشتر پیریشن بالکهورلین همراه میشود که تدایو رامشکل ترسیماز تدایو برقی به نام (ای سی تی) درصحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد - عناصر کیمیایی به نام (آمین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغزو رشته های عصبی را تقویت میکنند وسالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن نقدار (آمین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اتی دیرشن) و اویه های بنی موثراند اکثر دامکتران جهان این داروها رامیشناسند ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند اگر بعد ازتدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدایو ثانی پرداخته وقتی احساس میکند که به پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به دامکتر خانواد ه می خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخ کم از کم نوع پیریشن شما را تشخیص میدهد دامکتر پیریشن نوع دوم بود شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد دامکتر متخصص این رشته بفرستد

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم دامکتر را خواسته بود . . . . .  
وقتی از جریان آگاه شدم - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به کام مرگ میسپردم - دامکتر رویه من کرده گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد دامکتر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم - به کمک ضرورت ندارم . . . سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند بستری کردند - لکنین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود لحظه بی بعد (دامکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت سررویش آراسته وپوتهاش منظم بودند - مقایسه با دامکتر بیشتر مهر با نتر بود کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف ومهربانی از من پرسید : - از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منی یعنی که تر شده ام در فکر فرورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند برای چند هفته درام میکند ولسی انحطاط روحی همیند پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدایو اصلی هرد وسیع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات کیمیای در مورد مغز انسان سخنان زیادی میان من واوردمین و بدل شد ولی دامکتر اوسمن یا سخهائی خوب نشید حتی در باره تلاش دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردید ندا -

امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ شوهرم بسرا ی تماشائی نلی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با آن ها شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتم - یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم نوشیدم وهم مقداری از پودر خواب آوری را که داشتم صرف کردم این پودر به شکل نمک بوده ومسکن قوی بود .  
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .  
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم وتوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا در کرد ونبذ یرفت وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن بیچگاری) در نقاط مختلف وجود فرورفته است - کوشیدم ریمانها ورتسه ها را با زکم ویا بکم در همین لحظه د کور معالجم نزدیک نشد و یا چشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم وسر دومی ام از

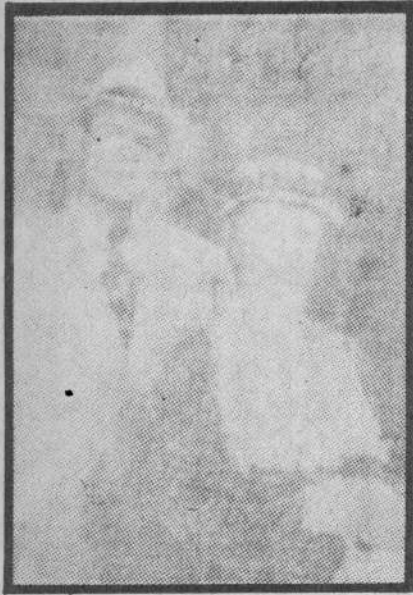
در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم دامکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او درباره این که تعدادی از انسانها به خاطر عقیمانی طبیبت میمیرند صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسلم توجه گردیدم از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و درباره معجزه طبیبت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از دامکتر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند توصیه میکردم که دامکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سخنی چند درباره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم ملیون تن به د پیریشن دچار استند بیماری که تدایو - اساسی وسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از دامکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - دامکتر که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میسرسم :  
- نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟  
- کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب وتشویش همراه میباشد چنین علامد در پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد - مثلاً سبک وشی از وظیفه ونه امید ی از بیدار کردن کارد یگر ویا

تغییر می دهد : تغییر روزم فذای در صحبت عادت کرکتور در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چینی به وجود می آورد وتشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یک یگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد وشخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ولی غالباً عقیده بر این است که پیریشن از هیچ کدام جانی آید یعنی کسی نمیداند از کجا آمد وچرا به وجود آمد وبنابر آن هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد واز جمله باید همان عصبی را که پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن به وجود آمده با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت دامکتر به من گفت :  
بیا بید با هم (سفر کیمیایی) کنیم میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟  
بعد از کمز زیاد پاسخ دادم :  
- بلی !  
نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم اختلاف تصویر بعد از چند هفته د پیریشن من (کم) شد و (آمین ها) به خود آمد - اراده ام استوار گردید وخنه بر لبهام نقش میبست و دامکتر از خوشی (در لباسش نمیگنجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کورس مکمل دارو) شوهرم را دیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجود آشکار بود

اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خواستم به مرفکان توجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم درجا لیکه در گذشته چنین تغییراتی





# امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع رابه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دار نقد دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فیلسازان برهنه استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کنایاتی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد "بر - سفورد" هم مثل "پتتر پیر" سا - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او رابه اوج - نرساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -



# جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آستانه یی ۵۳ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده رابه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها







# رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوبم از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببیند ان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۵۱)

# حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانند چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند ه ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او هی هی فریاد میزد که دروغ است ه دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار.

و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غظار بود.

بقیه از صفحه (۵۴)

# دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن بسه موتو سایلک علاقه دارم. خودم تکا حد و دی موتو را اداره کرده میتوانم موسیقی دلخواه:

در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم:

\* سرگرمی دلخواه: تماشا ی فلم های هندی از طریق وید یو و بیگارنشستن در خانه \* شام دلخواه:

رفتن به یک سکوتیک، پایک موتو ترانس طولانی و بارفتن به خانه یک دوست \* اشیای دلخواه:

نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا د حساس استم.

\* رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

# تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی.

در گرماگرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلا قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار ببند پشد به یاری اندیشید او در آن محیط دستان زیادی یافت و دستان زیادتری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او ه حلقه های نامتجانس د رستانی چون ریکاها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویا های سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د اچی سنجی. او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تد اوی قرار گرفتن بالاخره مو فنی شد در کتر خود را تا حد و دی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژ نمی بد یزد))

د پوی از ازدواجش ننگدشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگردد و سنجی دت به خاطر تد اوی او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

# کانون فرهنگی

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس د دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

\* همبپوندی و علائق کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کمانهادها، حلقات و سازمان های اجتماعسی تأمین است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵)

# نمبر اول ...

پشای بیوه خود د زدی میکم (۲۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالای گل محمد ایجاد کند. امر میدهد که ت لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند ه سوزنی را پیدا کنند، رنگه تازش را ببید ا خواهند کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود، در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند.

نتیجه ت لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.



چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تماس داشته و مشوره های ارزشمندی از- ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

\* در پایان چی حرف ها و یا گفتمانی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در بر سرش های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با دانشن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلپه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز ....

- ای بول چیسی؟  
- حتی باید بدانید؟  
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟  
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!  
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.  
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟  
- نی نی آقا جان!  
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:  
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟  
- از فلان رفیق من اس!  
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...  
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواید در اعتراف گل محمد را کد کند.  
(بول را از کجا به دست آوردی؟)  
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!  
اداره خارند وی موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواید که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...  
گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دستشان فامیل مهتاب است و برای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه های ایشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!  
اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینورات چی شد؟  
سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.  
- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کد و از شما هم خوش میگذرد. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همسواران تا بید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.  
خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند. سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند - در منزل فیض محمد.  
وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نیروهای اطفاییه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هابسته شده کمپنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپازینه است، امر خارند وی هدایت میدهد که بیدایش کنند.  
امر ولیس میسرند که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفاییه موفق نشد. جانشر از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.  
کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول های زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...!

اما نفر نبر اول کیست؟  
خودش (.....)



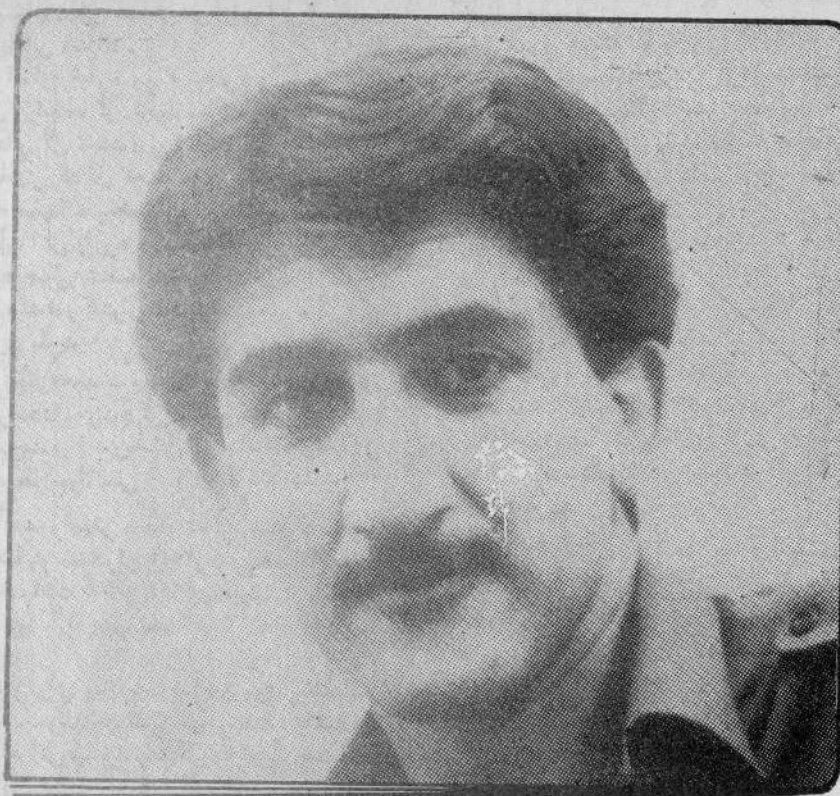
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پیوسته  
بندی. زمانیکه هنوز خود تئاتر  
های ما به کل تئاتر معتقد نباشند  
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاحنا  
ختی از تئاتر ندارند میتوانند تئاتر را  
درک کنند و این مشکل اساسی کار است  
که سر نوشت تئاتر ما را امروز به رکود رفته رو  
ساخته است.

• آیا تئاتری را که شما بازی میکنید و  
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده  
نو گفته میتوانیم؟

— اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و  
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که  
من میکنم بدیده نو گفته نمیشود و لسی  
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش  
قراول باشد. زیرا بدیده نو  
چارچوگات خاص خود را دارد و قس  
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک  
آگاهی کامل داشته باشد از جهان  
تئاتر، دسترس به ادبیات، با تاریخ  
تئاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین  
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد  
چنان هنرمندانه ظریفانه و دقیقانه  
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوز)  
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از  
مردم، بالا نرود از سطح دانش مردم،  
و پایین نرود به سطح ابتدال. یک  
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تئاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فنی  
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص،  
موسیقی، ادبیات همه موارد را کاملاً  
بشناسد.

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد، از  
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -  
آگاهی داشته باشد، متأسفانه ما  
استعداد های داریم که خود پرورش  
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده  
و بازم همان گم تپلی خود را تکرار  
میکنیم که بحران به انداز به پیشرفته که  
هنوز استاد های تئاتر ما متأسفانه سینو-  
گراف و دیگر تجهیزات را از هم فرق نمیکند  
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -  
موجود نیست به (استثای احمد شاه علم  
و استاد علی رونقی) و همچنان این  
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک  
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و  
تکامل سوز و همچنان رؤیایی که  
بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به  
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین  
قدم میگذارند این رهنمایی را بکند که  
شما کجا بروید، چه کار بکنید، وجه نوع  
زندگی بکنید. وقتی این گم هادر یک



# درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود  
کنانده است. من میتوانم این نمایش  
را به حیث بهترین سند گام در برگشت  
به کشور خود داشته وهم میتوانم این  
نمایشنامه را در فستوال ها کاندید بکنم  
میگویم که جای ویژه خود را دارد. زیرا  
پیام آن برای همه بشریت است. این  
نمایش را قس عیار ساخته ایم که همه  
مردم مابتناند درک اساسی خود را از  
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران  
چیز فهم باشند.  
سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج  
بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص  
کمیدی را بپا بکنیم.  
• اکنون چی کار های را روید ست

دارید؟  
— اکنون جریان کار های میتودیک  
ما ادامه دارد. ۳۰ برنامه افزون بر دو  
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و  
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -  
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت  
اند.  
• چرا؟  
— وقتی که من به بحران تئاتر کشور  
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم  
که متأسفانه شناخت کلی از تئاتر  
نزد شماری از فرهنگیان و تئاتر شناسان  
ما کم است. زمانیکه یک تئاتر دچار  
بحران میشود به این معناست که کاستی  
هایی در میان است. خواه از نگاه



# کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم  
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه  
 فرکوش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام  
 آن را (انفلاسیون) گذاشته . شاید  
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها  
 معمول شده به خاطر تو بودن . خوش  
 آمده باشد . حالا فعالین سازمانها  
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات  
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم  
 نریاد میکند :

— انفلاسیون ! انفلاسیون ! خود را  
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب  
 بدی که اینجانیستی ؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب .  
 و گاهی نهاد پسر را میخوانند . میپرسند :  
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون  
 وجود دارد ؟

— چمن طور وجود ندارد . اول کوچک  
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت  
 کرده بزرگ شده است . حالا به هر  
 طرف جست و خیز میکنی . هر طرف که بنگری  
 خوا بکاری های مرا میتوانی ببینی .  
 مردی که در میز پهلوی نشسته بوده  
 داخل صحبت ما شده گفت :

— راست میکنی . انفلاسیون روزی  
 روز رشد میکند . ساله (سکون) از  
 آن هم بدتر است ! از بیست و پنج سال  
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول  
 قرار دارد . استحقاق نام . اما (سکون)  
 ندانم !

\* و در فرجام شما از کار خود راضی  
 استید یا نه ؟  
 — از کار خود راضی استم به خود  
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی  
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم  
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم  
 و همیشه آن حلاجی را که من از تیاتر  
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند  
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)   
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود  
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای  
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس  
 استند به اصطلاح نپدیدند . اساسی  
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند .  
 به نیروی آنان ایمان دارم .  
 \* کارهای آینده ؟ تا ن چیست .  
 — یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))  
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است  
 که پس از یک ماه به پایان خواهد  
 رسید . یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم  
 به نام (دکه) یک نمایش جدی میباشد  
 همچنان یک بیسی کمدی برای اطفال  
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم  
 خودم دست به ایجاد تیاتر کودک  
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته  
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم  
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیلی  
 باز بگران اساسی آن خواهند بود .  
 کوشش میکنم که این بیسها را تا به  
 قربان آماده نمایم . . . برنامه بخش  
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه  
 ایست نخواهیم داشت .  
 \* اندکی از خود صحبت کنید ؟  
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه  
 های کهنه باغ علی مردان به جهان  
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک  
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون  
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف  
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای  
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری  
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم .  
 مجرد استم بی خانه .  
 \* پس دو برابرم و دو کبود اساسی  
 در زنده گی دارم ؟  
 — بل مجرد بودن بی سرسینه  
 بودن خود مشکلیست قابل دقت .  
 \* ما امیدواران استیم تا ارگانهای  
 زیر طبقه دلسوزی از هنر شما مرز قبت  
 نموده در رعب برابر ما که شمارا که  
 نمایند زیرا که هر یک یه شته نیاز به  
 دلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر  
 آن میبرد و ازین میبرد .

تیا تر وجود داشت میگویم این یک تیاتر  
 مکل است این ها اند اجزای اساسی  
 تیاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد  
 بیایم بروی تیاتر .  
 \* در گروه شما کی هاموفق تر  
 استند ؟  
 — چلد شاگرد مستعد داشتیم که  
 متا سفانه فرار کردند همچنان شاگرد  
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب  
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل  
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور  
 وحید گویار ، امان عثمانی ، حبیب  
 مخمور ، وحید منان و دیگران موفقند .  
 درین اواخر یک کورس فن اکتوری از سوی  
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و  
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد .  
 ( ۵۰۰ ) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰  
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت  
 سه ماه ادامه داشت . بنا بر عواملی که  
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس  
 های که توانسته بود نتیجه خوبی  
 بدهد ، استعداد های خوبی وجود  
 داشت ، امیدواری یک تیاتر خوب  
 میرفت . من توانستم یک گروه را از  
 آنجا جذب کنم .  
 \* شما در کجاست و تمرین میکنید ؟  
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای  
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را  
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم .  
 \* چرا دخترها در گروه شما کم  
 است ؟  
 — متا سفانه هم در سینما و هم  
 در تیاتر این برابرم وجود دارد . متا  
 سفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تیاتری  
 وجود ندارد .  
 و هم تبلیغات اساسی در خود تیاتر  
 موجود نبود و تا برای مردم عرضه نشود  
 تا مردم را جلب بکند حتی تیاتر نتوانسته  
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این  
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر  
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش  
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد .  
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود  
 علاقه نمیگیرند . تیاتر از مردم دور شده .  
 تیاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص  
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن  
 خود ندارد ، بی روح و خشک است .  
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی  
 سوز که از میان مردم برداشته میشود  
 برای مردم قلابی معلوم میشود . تیاتر  
 کادر اساسی ندارد . اشکال خاص  
 قرار دادی بر تیاتر وضع شده . توجه  
 صمیمی به وضع تیاتر موجود نیست .



از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:  
 نادیه "رضای" فارغ لیس سلطنت  
 رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال  
 چارم هایه روی لوی پوهنکی زینهناسی  
 پوهنتون کابل - ملالی "کشی مال"  
 از لیسه آتیه فدوی و سو ما "تجایی"  
 شمس الهین از ولایت هرات و مکتا -  
 "احدی جیبی" از لیسه شهید بلخی  
 انیسه مقبل پناه و شامریخان توری -  
 هرایب و سولیا صدی از لیسه چهارم -  
 یس و عبدالخالق حق و عبدالقاسم  
 "طنبت" محصل پوهنکی تاریخ و ادبیات  
 پوهنتون بلخ و آدیته "هایسون"  
 بهزاد "از خیرخانه مینه و محمد  
 نسیم "بلخ" از مخابرات ولایت جوزج  
 جلال و رحیمه "راش" از لیسه  
 جمهوریته و مانیا "ابراهیمی" فزیه  
 "مشائی" از خیرخانه مینه و شریکا  
 "صدزاده" کارمند وزارت امورخودت  
 کتنده گان و آصف "مدقیار" محصل -  
 هاد "آکفا" "چوشیلا" بهپانیاغتری  
 نوراحمد سل "احدی" محصل  
 تخنیک نفت و گاز مزارشرف و محمد  
 اصغر "توریر" محصل در اتحادیه  
 روی و همیا "مزیز" محصل استیو  
 پولی تخنیک کابل و رویا "رما" -  
 وسیده "راش" محمد نجیب "رحیمی"  
 یاسمین صباح لطیفی از رابعه بلخی  
 نادیه امید کارمند شورای شهر کابل  
 چ "م" و رویا "نسانه" استیو پید -  
 گزوی کابل و رونما ضمیری از مکتور  
 سوم و عزت الله بهمان سرپاز فرقه  
 ۱۷ پیاده هرات و سو ما لطیفی و -  
 مسوده هاشمی و قدسیه "هونیانسی"  
 از لیسه حره جلالی ولایت پروان -  
 محترم فریا نورزی محصل پوهنکی  
 طب اطفال  
 سلام های ما را نیز بپذیرید - اومید  
 میوه سروده های خوتر تانرا برای ما  
 بفرستید -  
 محترم نیلو فر نویب و جاوید هاشمی  
 طرح جدول ولی را که فرستاده بودید به  
 طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری  
 تان سپاسگزاریم -  
 محترم ظاهر "فاجو" افسر قطعه  
 ۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پیاده  
 دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -  
 صورت امکان چاپ میکنیم منتظر نوشته  
 های بعدی تان استم و فاجو باشید  
 محترم امیر خان سرپاز  
 مطلق از شما را با یک قطعه فوتوسی  
 تان گرفتیم - نوشته اید -  
 میخواهم بعد از شهری کردن دوره -  
 خدمت سرپازی و پوهنکی زورنالیزم را  
 که سخت به آن علاقتند میناام بخوانم  
 و همچنان در مورد همسر آینده ام باشد  
 بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری  
 با کلام و خوش تواری -  
 با هم دست دعا به سوی آسمان بلند  
 میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار  
 المالین  
 محترم س "صهبا" والف "زنا" از -  
 فابلی های مسکری سید نورمحمد شامریته  
 آن قدر که شما به خاطر چاپ آن مطلب  
 اصرار ورزیده بودید ما چیز قابل چاپ  
 در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی  
 شما را ستایش میکنم  
 محترم لایلا "فرخت" محصل پوهنکی  
 علوم طبیعی پوهنتون کابل  
 مطلب نفید و مقبول تانرا که در رابطه  
 به صورت فرستاده بودید در صورت -  
 امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد  
 درصد نیدهم - سپورتین و خوش -  
 اندام باشید  
 علاقه بند مجله محترم لایلا "سعادت"  
 محصل سال دوم پوهنکی تاریخ و ادبیات  
 مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر  
 ایوبی سپردیم تا از آن مرهای میج تهیه  
 نماید - افتتاحی خوب براتان میخوا  
 هم -  
 محترم سارا "حیدری" محترم همیا  
 احمد زی کوهستانی و محترم حامد کوب  
 هستانی از لیسه عالی مریم  
 خواست شما را حتما در نظر میگیریم  
 شکیا باشید  
 محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -  
 پنجمه فابلی خیرخانه مینه  
 بانا سف باید به آگا هی شما برسانیم  
 که هنرنده محبوب "سایان" در پستر  
 بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان  
 و یک دست او فلج گردیده است -  
 احساس شما را قدر میکنیم  
 محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیکم  
 ساختمانی و جیبو دیزی  
 سلام های گرم ما را نیز بپذیرید - از  
 لا به لای نوشته های شما این رباعی را  
 انتقاپی تان برگزیدیم :  
 شومین و فرهاد  
 پیوسته به یاد لب شیرین و فرهاد  
 جگر دزد تلخگامی خود هفتپاد  
 جان داد و نیافت کام دل از شهر یسن  
 شهرین میگفت و جان شهرین میداد -  
 محترم نفیهه تنها "صدیقی" از لیسه  
 سوان خیرخانه  
 به پاسخ پرسش های تان با بد گفته  
 شود که "متن" عاشق ... نشده  
 و غم زلمی هم ... نگرفته ولی پرسش  
 سوم تان من و راز دار باشی را بی حد  
 نتا فسر ساخت ... برایتان دید و میج  
 میخواهم -  
 محترم رویا "روین" و محترم مینا  
 "دریا"  
 به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه  
 بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری  
 با کلام و خوش تواری -  
 با هم دست دعا به سوی آسمان بلند  
 میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار  
 المالین  
 محترم س "صهبا" والف "زنا" از -  
 فابلی های مسکری سید نورمحمد شامریته  
 آن قدر که شما به خاطر چاپ آن مطلب  
 اصرار ورزیده بودید ما چیز قابل چاپ  
 در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی  
 شما را ستایش میکنم  
 محترم لایلا "فرخت" محصل پوهنکی  
 علوم طبیعی پوهنتون کابل  
 مطلب نفید و مقبول تانرا که در رابطه  
 به صورت فرستاده بودید در صورت -  
 امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد  
 درصد نیدهم - سپورتین و خوش -  
 اندام باشید  
 علاقه بند مجله محترم لایلا "سعادت"  
 محصل سال دوم پوهنکی تاریخ و ادبیات  
 مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر  
 ایوبی سپردیم تا از آن مرهای میج تهیه  
 نماید - افتتاحی خوب براتان میخوا  
 هم -  
 محترم سارا "حیدری" محترم همیا  
 احمد زی کوهستانی و محترم حامد کوب  
 هستانی از لیسه عالی مریم  
 خواست شما را حتما در نظر میگیریم  
 شکیا باشید  
 محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -  
 پنجمه فابلی خیرخانه مینه  
 بانا سف باید به آگا هی شما برسانیم  
 که هنرنده محبوب "سایان" در پستر  
 بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان  
 و یک دست او فلج گردیده است -  
 احساس شما را قدر میکنیم  
 محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیکم  
 ساختمانی و جیبو دیزی  
 سلام های گرم ما را نیز بپذیرید - از  
 لا به لای نوشته های شما این رباعی را  
 انتقاپی تان برگزیدیم :  
 شومین و فرهاد  
 پیوسته به یاد لب شیرین و فرهاد  
 جگر دزد تلخگامی خود هفتپاد  
 جان داد و نیافت کام دل از شهر یسن  
 شهرین میگفت و جان شهرین میداد -  
 محترم نفیهه تنها "صدیقی" از لیسه  
 سوان خیرخانه  
 به پاسخ پرسش های تان با بد گفته  
 شود که "متن" عاشق ... نشده  
 و غم زلمی هم ... نگرفته ولی پرسش  
 سوم تان من و راز دار باشی را بی حد  
 نتا فسر ساخت ... برایتان دید و میج  
 میخواهم -  
 محترم رویا "روین" و محترم مینا  
 "دریا"  
 به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه  
 بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری  
 با کلام و خوش تواری -  
 با هم دست دعا به سوی آسمان بلند  
 میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار  
 المالین

محترم غلام حضرت ستانکوی سرپاز -  
 کتدک تحلیس فرقه دوم پیاده  
 احساس تان را قدر میکنم اما باید  
 با تا سف بگویم که مطلب تان را نتوانم  
 نسیم نشر کنم - نکته هارا در صورت  
 ضرورت چاپ خواهیم کرد -  
 انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم  
 محترم محمد حکیم "حارث" پنجشیری  
 از شهر مزارشرف  
 سلام های ما را نیز بپذیرید دو نوشته  
 از شما گرفتیم - آن چه را که در مورد  
 "کدو" نوشته اید از آن "پرانسی"  
 خوشتره تهیه خواهیم کرد -  
 تفاعله آن شرافت است و دروغ فاکت  
 سخن است و سرکشی و آنت شجاعت  
 است مخوف پسندی و آنت جمال است  
 هوس آنت دین است -  
 محترمه نفیهه "سلیمان خیل" فارغ  
 لیسه رجائی ملکه ولایت سنگان  
 سلام های ما نیز تانرا تان یاد - نوشته  
 های خوب خوتر تان را برای ما بفرستید  
 با نطق مورد علاقه شما معا حبه خوا  
 هم کرد - مؤمن باشید -  
 محترم حسنی بهار "بابکر خیل"  
 نوشته اید سلام را "طلیک" بگویند  
 هزارها بار علیک (با مطالعه مطلب  
 ارسالی تان و تطبیق نسخه بی کس  
 فرستاده بودید و نزدیک بین را  
 خواب خوش فرو برد ... او با چشم  
 های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای  
 مجله بفرستند -  
 محترم درهم بخارن محمد میران دحورتان  
 بنار دهارندوی بیژانسر  
 زود سلام مینه هم وینی و ستاسی پس  
 خیل قلم لیکل هم مورد شمر دفعی  
 تصدی ته و رکر - ستاسود همکاری پس  
 هیلسه -  
 محترم محمد طیب دولیان  
 سلام های ما را نیز به خوشیهای  
 شگوفه تاریخ بپذیرید - اشعار شما را به  
 تصدی صفحه شمر سپردیم و شامریا  
 محترم انیسه مقبل پناه فارغ لیسه مریم  
 سروده کمیدی شما را مطالعه کردیم  
 زیاد هم کمیدی نبود و آنرا در مریتان  
 مرهای میج انداختیم - استعداد شعری  
 تان را بارورتر خواهیم  
 محترم عبدالاکرم کرمیار سرپاز فرقه ۸ -  
 پیاده بنگلان  
 شعری را که از احساس مردم دوستی شما  
 بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را  
 به تصدی صفحه شمر سپردیم - اگر  
 چانس چاپ شدن داشت و حتما چاپ  
 خواهد شد -  
 محترم فاطمه سهاک و محترم زهره زوری  
 محترم بلقیس نورزی و محترم هوسی لیسب  
 محصلان پوهنکی ساختمانی استیو  
 پولی تخنیک کابل  
 هر گاه نامه بی به ما برسد بی پاسخ  
 نماند و محلوید ار که نامه های دیکرتان

به ما نرسیده فکاهیهایی فرستاده شده  
 تان را به مرجع اصلی آن سپردیم - هم  
 چنان از توبه یوسفی به خاطر ار سال  
 هست کارت زیبای شان تفکر میکنم -  
 مورد طرز لاف شدن پوسیده اید و باور  
 کنید خودم با مشکل چاقی رو برو استم  
 هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -  
 جریان میکنم  
 محترم ملوچه "دریش" محترم ذکمه  
 "ساحل" و محترم رویا "مهدی" از  
 شهر مزارشرف  
 هیچ نامه بی پیش از پاسخ گوئی در  
 باطله دانی نیافتد ... اینک سپرداریم  
 به پاسخ پرسش های تان :  
 ۱- زورنالیزم مورد نظر شما جور و صحتمند  
 است و این که چرا آن برنامه ازین رفته  
 پرسش هست که باید از اداره مربوط  
 را دیو تلویزیون پاسخ بگویم  
 ۲- اکنون برای اجرای یک مسئله کنسره  
 ها به خارج کشور سفر کرده است در بار  
 کتدک به کنسره هر گاه کپ های جالبی -  
 داشت همراه فوتو هایش نشر خواهیم کرد  
 یعنی هم خواب و هم خرما -  
 ۳- بلی به راحتی راستی دکتر است  
 صاحبه اش در یکی از شماره های حساب  
 ۲۷ مجله "سپارون" چاپ شده است و آه  
 را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را  
 خواهید یافت -  
 محترم فرزوان "فوش" و محترم غوشیه  
 فوش از لیسه حوالپخمیری  
 شعر فرستاده تان یک کس بریا هم  
 گران آید البته در قسمت "عطر" و اینک  
 پاسخ پرسش های تان :  
 ۱- کار دل است این کارها ...  
 ۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست  
 ۳- شاهم تصدیق میکنید که موهایش  
 زیبایی ... مگر این طور نیست ؟  
 ۴- سه برنامه را پیش بردن خوده -  
 هزار و یک کپ است - به امید  
 همکاری های بعدی تان هم حرف بکشید  
 محترم عبدالحمید محصل سال چارم پولی  
 تخنیک کابل  
 نوشته طنز گونه تانرا خواندیم  
 صیب دارویی بود ... راز دار باغی  
 قی البدیحه به شعر سرودن آضا کرد  
 و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت  
 و مطلب از چاپ ماند - منتظر نوشته های  
 بهتر شما استم -  
 محترم امید "پنهان"  
 سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید  
 به اثر تقاضای شما و رشته از هم گسیخته  
 را دوباره پیوند میزنیم - صبر و حوصله  
 فراوان نصیب تان باد - منتظر نوشته های  
 تان میباشیم -  
 بسبب الله بسمل و محصد صادق محصلین  
 مرکز تربیه مخابرات  
 هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوسر  
 "شراب ریج" کد شتم و بیچکاری را به

ظاهر ایوبی که خود داکتر طب است  
 سپردیم حتما به درد بخور است -  
 به شوری اتحادی دحقو فو دفاکولتی  
 دریم کال محصل  
 محترم شعر افضل "ولی"  
 ستاسی د به احساس عمده د مجلس  
 به هکله بنفشه کوه و ستاسی دلک به  
 هر یکی باندی به خورشیدی  
 همه عمه چی بود محترم صدیق مختصر  
 به هکله زویو به جمله کی لوستی دی -  
 حقیقت لری - ستان د لری او خبی هکلا -  
 ری به هیله -  
 محترم عبدالصور سرپاز کیمساری نظامی  
 ولایت بلخ  
 از حسن نظر تان در مورد مجله و اظهار  
 سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت  
 امکان نشر خواهد شد از همکاری تان  
 سپاسگزاریم  
 محترم سارا و الماس از ولایت پروان  
 نظر تان را در مورد مجله "سپارون" -  
 تسجید میکنم و نوشته های تان را بصدد  
 بیان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله  
 تان را آفرین میکنیم - منتظر نوشته های  
 مقبول تان استم -  
 محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله  
 امانی از لیسه عالی زرفونه  
 سلام های تان را با امانت داری کامل  
 به کاکا "رهیم" سپردیم - اینک پاسخ  
 پرسش های تان در مورد هنریندا  
 ۱- به خاطری که تاکنون عروسی نکرده -  
 است ...  
 ۲- زیاد گفتن که پاسخ بگویم و لوسی  
 نپذیرفت ... شما هم زیاد درین مورد  
 فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گیند  
 است آوازش را بشنوید و برای تان کافی  
 خواهد بود -  
 محترم نجیب الله سرپاز  
 نامه تان را که برای صفحه "دختران  
 و پسران" فرستاده بودید هرگفته  
 باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود  
 احساس و نظهر شتی تانرا تسجید میکنیم  
 به امان خدا باشد -  
 محترم صمیم الدین "صانع" سرپاز قوای  
 هوایی و مدافعه هوایی خواجه رواش  
 کابل  
 سلام های را که با کرسی ۱۵۰ سانتی  
 گراد فرستاده بودید و اگرچه دل های ما  
 را گرم کرده ولی کم و بیش پنجه های راز  
 دار باغی را سوختاند - از چار بیتی های  
 محترم امید "پنهان" :  
 سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید  
 به اثر تقاضای شما و رشته از هم گسیخته  
 را دوباره پیوند میزنیم - صبر و حوصله  
 فراوان نصیب تان باد - منتظر نوشته های  
 تان میباشیم -  
 بسبب الله بسمل و محصد صادق محصلین  
 مرکز تربیه مخابرات  
 هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوسر  
 "شراب ریج" کد شتم و بیچکاری را به

با بعد با گذاره و تحصیل کرده مغوی  
 اخلاقی و خوش تواری ...  
 ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند  
 میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار  
 المالین  
 محترم س "صهبا" والف "زنا" از -  
 فابلی های مسکری سید نورمحمد شامریته  
 آن قدر که شما به خاطر چاپ آن مطلب  
 اصرار ورزیده بودید ما چیز قابل چاپ  
 در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی  
 شما را ستایش میکنم  
 محترم لایلا "فرخت" محصل پوهنکی  
 علوم طبیعی پوهنتون کابل  
 مطلب نفید و مقبول تانرا که در رابطه  
 به صورت فرستاده بودید در صورت -  
 امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد  
 درصد نیدهم - سپورتین و خوش -  
 اندام باشید  
 علاقه بند مجله محترم لایلا "سعادت"  
 محصل سال دوم پوهنکی تاریخ و ادبیات  
 مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر  
 ایوبی سپردیم تا از آن مرهای میج تهیه  
 نماید - افتتاحی خوب براتان میخوا  
 هم -  
 محترم سارا "حیدری" محترم همیا  
 احمد زی کوهستانی و محترم حامد کوب  
 هستانی از لیسه عالی مریم  
 خواست شما را حتما در نظر میگیریم  
 شکیا باشید  
 محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -  
 پنجمه فابلی خیرخانه مینه  
 بانا سف باید به آگا هی شما برسانیم  
 که هنرنده محبوب "سایان" در پستر  
 بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان  
 و یک دست او فلج گردیده است -  
 احساس شما را قدر میکنیم  
 محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیکم  
 ساختمانی و جیبو دیزی  
 سلام های گرم ما را نیز بپذیرید - از  
 لا به لای نوشته های شما این رباعی را  
 انتقاپی تان برگزیدیم :  
 شومین و فرهاد  
 پیوسته به یاد لب شیرین و فرهاد  
 جگر دزد تلخگامی خود هفتپاد  
 جان داد و نیافت کام دل از شهر یسن  
 شهرین میگفت و جان شهرین میداد -  
 محترم نفیهه تنها "صدیقی" از لیسه  
 سوان خیرخانه  
 به پاسخ پرسش های تان با بد گفته  
 شود که "متن" عاشق ... نشده  
 و غم زلمی هم ... نگرفته ولی پرسش  
 سوم تان من و راز دار باشی را بی حد  
 نتا فسر ساخت ... برایتان دید و میج  
 میخواهم -  
 محترم رویا "روین" و محترم مینا  
 "دریا"  
 به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه  
 بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری  
 با کلام و خوش تواری -  
 با هم دست دعا به سوی آسمان بلند  
 میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار  
 المالین

زین الدین مرزی از لیسه تجربوی -  
 اعتبار :  
 سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز  
 چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید  
 گرفتیم - سلام های ما را هم بپذیرید  
 پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -  
 مصاحبه کنیم حتما چرانه در صورتی که  
 به افغانستان بیاید - اینکار را خواهیم  
 کرد - پرسش دوم تان را در مورد  
 نینخ ها ما چه که شارولای کابل هم با -  
 سخ نخواهد گفت - منتظر همکاری تان  
 استم -  
 جاوید احمد متعلم لیسه عاشقان و تار  
 فان :  
 محترم بلقیس هرتکی محصل پوهنکی طب  
 کابل  
 از همه مطالبی که فرستاده بودید  
 سپاسگزاریم ولی پس ازین بکشید که  
 خود شما مطالبی را در باره هنر پیشه  
 های هندی ترجمه نمایید و سپس برای  
 ما بفرستید بهتر خواهد بود و موفق  
 باشید  
 محترم حمید عارف راخ سرپاز  
 مطلب "خواستگاری میکنی" را نشر  
 میکنم به امید ادامه همکاری تان  
 نیلو فر آرزو فارغ لیسه طایفه درانی :  
 اگر از ما بیشتر زیاد آثار شاعران  
 را مطالعه کنید در مورد استعداد تان  
 چیزی گفتنیست  
 نسیم "رنجبر" فارغ التحصیل لیسه  
 سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز  
 شاب های تولیدی :  
 شاهم سلام های ما را بپذیرید  
 نامه مشترک شما را همراه با مطلب  
 کوتاه تان گرفتیم - به جواب تان  
 باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم  
 نکته هایی را که فرستاده بودید نشر  
 نکردیم منتظر مطالب خوتر از شما استم  
 وحید الله ابراهیمی از ناحیه دهم  
 شارولای کابل  
 طرح جدول را که فرستاده بودید  
 گرفتیم هر گاه ضرورت اقتضد نشرش خوا  
 هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم -  
 ثریا فیض متعلم لیسه ملالی  
 همه کارکان مجله سلام تان را علیسک  
 میگویند به جز با به قربان که از مدتی  
 مریض است - در مورد پیشنهاد تان  
 باید گفت که با وجود صابری در شماره  
 های قبلی مصاحبه فصل صورت گرفته  
 است - منتظر نامه های بعدی تان  
 استم -  
 زین الدین مرزی از لیسه تجربوی -  
 اعتبار :  
 سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز  
 چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید  
 گرفتیم - سلام های ما را هم بپذیرید  
 پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -  
 مصاحبه کنیم حتما چرانه در صورتی که  
 به افغانستان بیاید - اینکار را خواهیم  
 کرد - پرسش دوم تان را در مورد  
 نینخ ها ما چه که شارولای کابل هم با -  
 سخ نخواهد گفت - منتظر همکاری تان  
 استم -  
 جاوید احمد متعلم لیسه عاشقان و تار  
 فان :  
 محترم بلقیس هرتکی محصل پوهنکی طب  
 کابل  
 از همه مطالبی که فرستاده بودید  
 سپاسگزاریم ولی پس ازین بکشید که  
 خود شما مطالبی را در باره هنر پیشه  
 های هندی ترجمه نمایید و سپس برای  
 ما بفرستید بهتر خواهد بود و موفق  
 باشید  
 محترم حمید عارف راخ سرپاز  
 مطلب "خواستگاری میکنی" را نشر  
 میکنم به امید ادامه همکاری تان  
 نیلو فر آرزو فارغ لیسه طایفه درانی :  
 اگر از ما بیشتر زیاد آثار شاعران  
 را مطالعه کنید در مورد استعداد تان  
 چیزی گفتنیست  
 نسیم "رنجبر" فارغ التحصیل لیسه  
 سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز  
 شاب های تولیدی :  
 شاهم سلام های ما را بپذیرید  
 نامه مشترک شما را همراه با مطلب  
 کوتاه تان گرفتیم - به جواب تان  
 باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم  
 نکته هایی را که فرستاده بودید نشر  
 نکردیم منتظر مطالب خوتر از شما استم  
 وحید الله ابراهیمی از ناحیه دهم  
 شارولای کابل  
 طرح جدول را که فرستاده بودید  
 گرفتیم هر گاه ضرورت اقتضد نشرش خوا  
 هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم -  
 ثریا فیض متعلم لیسه ملالی  
 همه کارکان مجله سلام تان را علیسک  
 میگویند به جز با به قربان که از مدتی  
 مریض است - در مورد پیشنهاد تان  
 باید گفت که با وجود صابری در شماره  
 های قبلی مصاحبه فصل صورت گرفته  
 است - منتظر نامه های بعدی تان  
 استم -  
 زین الدین مرزی از لیسه تجربوی -  
 اعتبار :  
 سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز  
 چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید  
 گرفتیم - سلام های ما را هم بپذیرید  
 پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -  
 مصاحبه کنیم حتما چرانه در صورتی که  
 به افغانستان بیاید - اینکار را خواهیم  
 کرد - پرسش دوم تان را در مورد  
 نینخ ها ما چه که شارولای کابل هم با -  
 سخ نخواهد گفت - منتظر همکاری تان  
 استم -  
 جاوید احمد متعلم لیسه عاشقان و تار  
 فان :

از عکس مقبول تان برسی آید که پس  
 فن عکاس کافی دسترسی را بدهد اما  
 اگر مشوره مارا میخواهید درس و تعلم  
 را رها نکنید زیرا برای کار در دوکان  
 و عکس برداری سالهای زیادی پیشرو  
 دارید -  
 بحیره برمودا در جنوب غرب ایما -  
 لات متحد امریکا بوقمیت داشته عرض  
 آن ۴ کیلو متر و طول آن ۳ کیلو متر  
 است - بحیره با خصوصیات عجیبی که  
 دارد پوهنوی می رانند است -  
 علما با وصف پورشرف های چشمگور  
 در بخش های ساینس و تکنالوژی تاهنوز  
 موفق به کشف تاسی خاص صیات و ویژگی  
 گهای این بحیره نگردیده اند - طول  
 یک مواء نشان میدهد و در سطح  
 شناسان زمانیکه با کشتی های خوبش  
 جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند  
 به زود ترین فرصت کشتی ها با سر  
 نشیمان خود مفقود میشدند -  
 چندی قبل "ژورت" دریا نورد با هر  
 فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی  
 به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند  
 زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند  
 حالت عجیبی رو نما گردید و کشتی ها  
 همه فرق شدند ولی هیچکس ترها موفق  
 شدند تا دریا نورد مذکور را نجسبات  
 بدهند -  
 "ژورت" پس از نجات در پاسنج  
 پرسشی گفت :  
 زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی  
 داشتم و میتوان آن حالت را نیمه بیهوش  
 گفتم  
 دیری نگذشته بود که حیوان قسوی  
 هیکلی را که شکل پشک عادی را داشت  
 دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس  
 از آن کسی حایل ما فرق شد و من چیزی  
 نفهمیدم -  
 ارسالی محمد نادر تزه خیل

**بحیره برمودا**

بحیره برمودا در جنوب غرب ایما -  
 لات متحد امریکا بوقمیت داشته عرض  
 آن ۴ کیلو متر و طول آن ۳ کیلو متر  
 است - بحیره با خصوصیات عجیبی که  
 دارد پوهنوی می رانند است -  
 علما با وصف پورشرف های چشمگور  
 در بخش های ساینس و تکنالوژی تاهنوز  
 موفق به کشف تاسی خاص صیات و ویژگی  
 گهای این بحیره نگردیده اند - طول  
 یک مواء نشان میدهد و در سطح  
 شناسان زمانیکه با کشتی های خوبش  
 جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند  
 به زود ترین فرصت کشتی ها با سر  
 نشیمان خود مفقود میشدند -  
 چندی قبل "ژورت" دریا نورد با هر  
 فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی  
 به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند  
 زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند  
 حالت عجیبی رو نما گردید و کشتی ها  
 همه فرق شدند ولی هیچکس ترها موفق  
 شدند تا دریا نورد مذکور را نجسبات  
 بدهند -  
 "ژورت" پس از نجات در پاسنج  
 پرسشی گفت :  
 زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی  
 داشتم و میتوان آن حالت را نیمه بیهوش  
 گفتم  
 دیری نگذشته بود که حیوان قسوی  
 هیکلی را که شکل پشک عادی را داشت  
 دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس  
 از آن کسی حایل ما فرق شد و من چیزی  
 نفهمیدم -  
 ارسالی محمد نادر تزه خیل









# فال عشق

## متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روز مکی برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود: شما شاعر رویا ها استید و زنده گی را همواره مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد. سعی کنید مهر- بانتر باشید. درد تان را به طبیعت بگویید که قادر به علاج آن باشد. برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگاهدارد. توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد. منتظر باشید کسی به سوی شما میاید.

## متولدین ماه ثور:

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین ساخته اید. مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی دارید. آنرا بهتر و عمیق تر بیابید.

## متولدین ماه جوزا:

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد دورک می کنید. حسرت روزها و خاطره های رفته را نخورید. بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد. شما روزهای بارانی را دوست دارید اما روزهای عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود.

## متولدین ماه میزان:

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند.

## متولدین ماه سنبله:

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود. هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید. خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد.

## متولدین ماه عقرب:

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد. خوشبختی تانرا کم سازید و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید. رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید.

## متولدین ماه جدی:

تجربه یگانه موردی خواهد بود کند و عشق واقعی و نخستین راه ندارد. اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه نگاهدارد. بحث درباره و فیما مفید نیست. بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید.

## متولدین ماه قوس:

عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهر- بان نباشد. در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نمازید. شما با اندیشه های خود زنده گی کنید.

## متولدین ماه دلو:

این هم یک تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما مه خواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیزهای زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه - کنید شما میتوانید پیروز شوید

## متولدین ماه حوت:

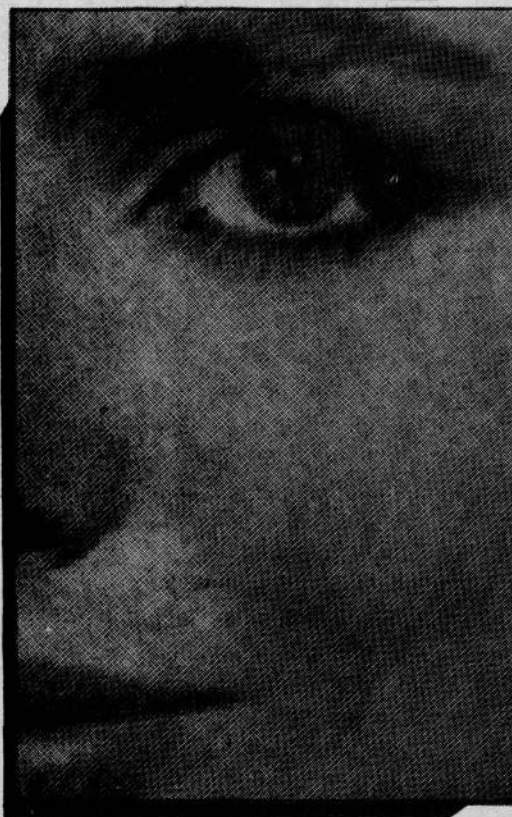
شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید. هنوز در دنیای ما کسانی زیادی هستند که - میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند.

## متولدین ماه سرطان:

شما تحمل و شکنجهایی را خیلی زبیا تجربه می کنید نامه می به شما میرسند که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت. دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت.

## متولدین ماه اسد:

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد. سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید. پراکنده کسی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میاورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره سازی آن عاجز خواهید ماند.





# کتاب فروشی

## فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تبریک  
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عساده شما مانند سبادون، جوانان آمیز  
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

## خوراکی فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛  
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد  
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند  
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند  
آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی  
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح  
از ۴ عصر - ۵ عصر  
از ۵ صبح - ۷ صبح

## فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر  
آهن پتی، اقسام پر فویل باب  
وسیح ولدنگ را طور عمده  
پیر چون به صورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹



ACKU  
 مسلسل  
 DS  
 350  
 220

# فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش  
 پوشاک ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا  
 آورده شده دیدن نمایید  
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست  
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب  
 در تمام مراکز فروش

بوی گلبرگهای که تازه رسیده  
 خرید نمایید  
 همه فواید از دست  
 ندهید





**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**